



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

عزنامہ کارری

نویسنده:

جملی کارری

ترجمہ:

عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سفرنامه کاری

نویسنده:

جووانی فرانچسکو جملی کاری

ناشر چاپی:

بی جا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	سفرنامه کاری
۷	مشخصات کتاب
۷	فهرست مندرجات
۸	مقدمه
۹	بخش اول
۹	اشاره
۹	فصل نخست مشاهدات جالب مؤلف در ایران به سال ۱۶۹۴
۹	ورود به خاک ایران و ادامه سفر تا ایروان
۱۳	فصل دوم مسافرت مؤلف به تبریز
۱۳	توصیف نخجوان و تبریز
۲۶	فصل سوم راه تبریز تا قم
۳۶	فصل چهارم ادامه سفر تا اصفهان
۳۸	فصل پنجم خصوصیات شهر اصفهان
۴۵	فصل ششم میدان اصفهان و کاخهای سلطنتی
۵۰	فصل هفتم درگذشت پادشاه، قربانی شتر، عروسبها، سوگاریها، مذهب و طرز لباس پوشی گبرها
۵۶	فصل هشتم قصبه جلفا و مراسم ارامنه
۶۱	فصل نهم تاجگذاری شاه حسین، بار دادن به سفرا و بزرگان
۶۵	فصل دهم باغ سلطنتی سعادت آباد، اجازه مرخصی سفیر پاپ و سفیر لهستان
۶۸	بخش دوم
۶۸	اشاره
۶۸	فصل نخست سوکواری مرگ امام حسن و امام حسین (ع)
۶۹	فصل دوم مذهب، زناشوئی و پوشاک ایرانیان
۷۳	فصل سوم حکومت سیاسی، آداب و رسوم، تشییع جنازه

۸۱	فصل چهارم گلها، میوه‌ها، معادن، حیوانات، پول، اسلحه، آب و هوا
۸۴	فصل پنجم نسب خاندانی که اکنون در ایران سلطنت می‌کند.
۸۶	فصل ششم مناصب و مشاغل دربار ایران
۸۹	فصل هفتم ادامه مسافرت تا شیراز
۹۳	فصل هشتم توصیف شیراز
۹۴	فصل نهم توصیف کاخ داریوش و ویرانه‌های پرسپولیس قدیم
۹۹	فصل دهم سفر تا بندر لنگه، بحرین و شکار مروارید
۱۰۲	فهرست اعلام
۱۱۵	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مشخصات کتاب

سرشناسه : جملی کاری، جووانی فرانچسکو، ۱۶۵۱ - ۱۷۲۵م.

عنوان و نام پدیدآور : سفرنامه کاری / جملی کاری؛ ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ.

مشخصات نشر : [بی جا]: وزارت فرهنگ و هنر، اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی: موسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۸.

مشخصات ظاهری : ۲۰۶ ص.

فروست : جشن فرهنگ و هنر.

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : عنوان اصلی: Voyage du tour du Monde.

یادداشت : چاپ دیگر: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.

یادداشت : نمایه.

موضوع : جملی کاری، جووانی فرانچسکو، ۱۶۵۱ - ۱۷۲۵م. -- سفرها.

موضوع : سفرنامه‌ها

موضوع : ایران -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۲ق.

موضوع : ایران -- آداب و رسوم و زندگی اجتماعی

شناسه افزوده : نخجوانی، عباس، مترجم

شناسه افزوده : کارنگ، عبدالعلی، ۱۳۰۰ - ۱۳۵۸، مترجم

شناسه افزوده : ایران. وزارت فرهنگ و هنر. اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی

شناسه افزوده : موسسه انتشارات فرانکلین (نیویورک)

شناسه افزوده : Franklin Book Programs, inc

رده بندی کنگره : DSR۱۱۸۳/ج۸س۷ ۱۳۴۸

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۱۰۴۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۳۰۳۱

فهرست مندرجات

عنوان صفحه

مقدمه چهار

بخش اول

فصل نخست: مشاهدات جالب مؤلف در ایران به سال ۱۶۹۴

فصل دوم: مسافرت مؤلف به تبریز ۱۲

- فصل سوم: راه تبریز تا قم ۳۷
- فصل چهارم: ادامه سفر تا اصفهان ۵۷
- فصل پنجم: خصوصیات شهر اصفهان ۶۲
- فصل ششم: میدان اصفهان و کاخهای سلطنتی ۷۷
- فصل هفتم: درگذشت پادشاه، قربانی شتر، عروسیها، سوگواریها، مذهب و طرز لباس پوشی گبرها ۸۷
- فصل هشتم: قصبه جلفا و مراسم ارامنه ۹۹
- فصل نهم: تاجگذاری شاه حسین، بار دادن به سفرا و بزرگان ۱۰۹
- فصل دهم: باغ سلطنتی سعادت آباد، اجازه مرخصی سفیر پاپ و لهستان ۱۱۷
- بخش دوم
- فصل نخست: سوگواری مرگ امام حسن و امام حسین (ع) ۱۲۵
- فصل دوم: مذهب، زناشویی و پوشاک ایرانیان ۱۲۹
- فصل سوم: حکومت سیاسی، آداب و رسوم، تشییع جنازه ۱۳۷
- فصل چهارم: گلها، میوهها، معادن، حیوانات، پول، اسلحه، آب و هوا ۱۵۲
- فصل پنجم: نسب خاندانی که در ایران سلطنت می کند ۱۵۹
- فصل ششم: مناصب و مشاغل دربار ایران ۱۶۴
- فصل هفتم: ادامه مسافرت تا شیراز ۱۷۱
- فصل هشتم: توصیف شیراز ۱۷۸
- فصل نهم: توصیف کاخ داریوش و ویرانه‌های پرسپولیس قدیم ۱۸۱
- فصل دهم: ادامه سفر تا بندر لنگه، بحرین و شکار مروارید ۱۹۱
- فهرست اعلام ۱۹۷

مقدمه

سفرنامه جملی کارری متضمن یادداشت‌هایی در زمینه مشاهدات و مطالعات این جهانگرد ایتالیایی در شهرهای جلفا، تبریز، قم، اصفهان، شیراز، بندر لنگه و روستاها و دهکده‌های ضمن راه، و یکی از مدارک جالب و پر ارزشی است که وضع عمومی کشور ما را در اواخر دوران صفویه تشریح می کند.

جملی کارری در سال ۱۱۰۵ ه. ق، زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی به ایران آمده، در مراسم تاجگذاری شاه سلطان حسین شرکت کرده و آنچه را که دیده و شنیده چون نقاشی چیره‌دست به روی کاغذ آورده است.

خوشبختانه این سفرنامه به همت دوستان دانشمند آقایان دکتر عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ به فارسی ترجمه گردیده و اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی مفتخر است که به مناسبت دومین جشن فرهنگ و هنر در سراسر کشور، این اثر ارزنده را چاپ و به پیشگاه هم‌میهنان علاقمند به هنر و فرهنگ و تاریخ ایران عزیز تقدیم می دارد.

طهماسب دولتشاهی

سفرنامه کاری، ص: ۳

فصل نخست مشاهدات جالب مؤلف در ایران به سال ۱۶۹۴

ورود به خاک ایران و ادامه سفر تا ایروان

انسان وقتی که پس از تحمل زحمات و مشقات زیاد و طی مراحل بسیار موفق به آرزوی خود می‌شود لذتی که در اولین دقایق موفقیت به او دست می‌دهد همه رنجها و ناراحتیهائی را که متحمل شده جبران می‌کند و نیروئی به او می‌بخشد که هدفها و مقاصد دیگر خود را دنبال کند.

این حالت روحی هنگام ورود به خاک ایران به من نیز دست داد. به قدری سرمست سرور موفقیت به دست آمده بودم که حتی نه تنها مخاطرات زیادی را که هنوز در پیش داشتم از یاد برده بودم بلکه از سختیهای آخرین لحظات سفر خاک عثمانی و راههای صعب العبور و پرخطر آن نیز کمترین خاطره‌ای در ذهنم بر جای نمانده بود. چند دقیقه بعد چاپار اطلاع داد که غالباً راهزنان ترک در این نواحی از خاک ایران دست به قطع طریق و تاراج اموال مسافران می‌زنند و باید دست بر سلاح و محتاطانه حرکت کرد، من نه تنها خود به این دستور مکاری عمل کردم بلکه خود او را نیز از غفلت و بی‌احتیاطی بر حذر ساختم تا شاید بتوانیم به سرعت و سلامت از منطقه خطر دور شویم. به راه افتادیم و پس از طی قریب ده میل راه با جماعتی سفرنامه کاری، ص: ۴

از اکراد مصادف شدیم که زیر چادرهای کوچکی زندگی می‌کردند.

این چادرها ستونی از چوب در وسط دارند و مثل دسته چتری است که چادر بر دور آن برپا می‌شود. اکراد در نصب و برچیدن چادرها مهارت و چابکی فوق‌العاده‌ای دارند. در این محل برای هر اسبی یک قروش از مسافرین باج راه گرفتند. در سر حد ایران تشریفات گمرکی و باز کردن و تفتیش بار و بانه مسافران مرسوم نیست ولی هر مسافری در خور شأن خود هدیه‌ای به مأموران می‌دهد. پس از صرف غذا و راحت ساختن اسبان، از راه سنگلاخ ناهمواری به طول قریب بیست و هشت میل عبور و به تالن «۱» اولین دهکده ایران رسیدیم. اغلب ساکنان دهکده آرامنه مسیحی بودند.

کلیسای زیبائی در دهکده بود که رو بخرابی می‌رفت، حجاریهای دیوارهای کلیسا حواریون مسیح را نشان می‌داد. در این دهکده نیز مانند بلاد ترک در خانه یکی از آرامنه منزل کردیم، این آرامنه جماعتی خرافی هستند.

اسبی ناخوش در کاروان ما بود، یک فالگیر جاهل ارمنی به معالجه آن پرداخت، بدین طرز که اول سطلی پر از آب کرد، بعد با حرکات عجیب کلمات نامفهومی بر زبان راند و سپس دعای دیگری خواند و بر سوزنی دمید و آنرا در سطل انداخت، آبرای به لطایف حیل در حلق اسب بیمار ریختند، اما اسب در پیش چشم مردم خرافی دهکده که دور تا دور این فالگیر خرافی را گرفته و واله قدرت و بزرگواری او شده بودند، جان داد. وسیله نقلیه اهالی دهکده غالباً گاوهای پالانداری است که برای حمل و نقل بارها بخصوص حمل نمک سفیدی که معدن آن یک منزل راه از دهکده فاصله دارد مورد استفاده قرار می‌گیرد.

من در این دهکده گل قشنگی دیدم که شاخه آن با طولی قریب پنج

Talen.(۱)

سفرنامه کاری، ص: ۵

انگشت «۱» به شش گل زیبا مختوم می‌شد، سه تای آنها سفید و سه تای دیگر بنفشی، که چون کلاه خودی بر سر شاخه قرار گرفته بودند. این گل شاید در پیش یک شاهزاده ایتالیائی ارزش بسیاری داشته باشد.

روز پنجشنبه ۲۷ مه ۱۶۹۴ هنگام طلوع آفتاب به راه افتادیم و پس از طی بیست و چهار میل راه در عرض نه ساعت، به اوچ کلیسا رسیدیم.

ارامنه آنرا اچمیازین «۲» یعنی «یگانه پسر» گویند. به عقیده ایشان این کلیسا در سال ۳۰۰ میلادی بنا گردیده است. در بین عوام معروف است که هنگام بنای کلیسا وقتی که بلندی دیوارهای آن به قد انسان می‌رسید شبانه شیطان آنها را فرو می‌ریخت و کارگران مجبور می‌شدند دوباره آنها را بسازند، این عمل چند بار تکرار شد تا شبی حضرت مسیح بر آنها ظاهر شد و شخصا تا صبح از دیوار مراقبت کرد تا شیطان دست از تخریب برداشت و بنای کلیسا بالا آمد و پایان پذیرفت. این کلیسا را سن ژورژ نام نهادند، زیرا سن ژورژ «۳» در پیش آرامنه احترام بسیار دارد. داخل این بنا به شکل صلیب است و در وسط گنبدی دارد که حضرت مسیح زیر آن ظاهر شده و افتخار و برکتی بدانجایگاه بخشیده است. از سه در باندرون کلیسا میتوان وارد شد، کف کلیسا با قالیهای زیبا مفروش شده است. سه محراب دارد، محراب وسطی چهار پله بالاتر می‌آید، در نزد محل انجیل، صندلی پاتریارش «۴» (اسقف) به چشم می‌خورد. با شش پله به محراب دست راست و با سه پله به محراب دست چپ می‌توان بالا رفت. هر یک از این سه محراب یک صندلی اسقف دارد. ناقوس‌ها در یک برج چهار گوش قرار دارند و صلیب در همه جا به چشم می‌خورد، بر خلاف ترکیه که ممنوع است.

Pouce.(۱)

Eghmiasen.(۲)

Saint Georges.(۳)

Patriarche.(۴)

سفرنامه کاری، ص: ۶

دیر در کنار کلیسا واقع شده، مطرانها و کشیش‌ها و راهبان در آن منزل می‌کنند. یک باغ زیبا در وسط قرار دارد. ساختمان اسقف در نخستین حیاط است، از آن حیاط به حیاط دوم می‌گذرد، در دور تا دور این حیاط رواقهای ستوندار بنا شده است، این رواقها بمنزله کاروانسرائی است که بدرد سکونت زائران می‌خورد، برای اینکه کشیشان و راهبان در حیاط علیحده‌ای اطاقهائی دارند و از این حیاط در بسیار بزرگی به کلیسا باز می‌شود. این محل که درختان مو فراوان دارد با دیوارهای گلی محصور شده است.

پاتریارش یا اسقف در بین آرامنه در ردیف اول قرار دارد. او به خود خیلی معتقد است، و خود را به حدی نیرومند می‌داند که چندی پیش پاپ سن لئون را- که انجمن مذهبی کالسدوان را به علت محکوم ساختن مخالفان مذهب کاتولیک در یونان مورد تحسین قرار داده بود- تکفیر کرد.

دیر دوم و کلیسای موسوم به سن کیان، تقریبا باندازه برد تفنگ از دیر نخست فاصله دارد. این دیر به خاطر یک شاهزاده خانم

ایتالیائی ساخته شده که با چهل تن دختر به زیارت سن گرگوار آمد. یکی از شاهان ارمنی در وی طمع بست، چون خواستش از وی برنیامد، او را در چاهی میان مارها انداخت و چون پس از چهارده سال در چاه ماندن صدمه‌ای متوجه شاهزاده نشد او را درآورد و بیرحمانه با چهل دختر همراهش بقتل رسانید.

این داستانی است که از آرامنه شنیدم. سبک معماری کلیسا شبیه نخستین ولی خیلی کوچکتر از آن است. یک محراب بیشتر ندارد و در آن یکی از مقدسین آرامنه که مخالف با مذهب کاتولیک بوده دفن شده است. در کنار بزرگترین در از درهای سه گانه کلیسا دو مقبره نیز به چشم می‌خورد،

سفرنامه کاری، ص: ۷

یکی در راست و دیگری در چپ. از لحاظ محل چیزی جز یک دیر متوسط با یک باغ و چند اطاق کوچک برای عده قلیلی از کشیشان و راهبان- که مراقبت چند دهقان بدبخت غوطه‌ور در جهل و کاهلی بزرگ را به عهده گرفته‌اند- ندارد. دیر سوم یک میل و نیم دورتر از اولیها قرار گرفته، بسیار کوچک است، سنت ریم نامیده می‌شود، فقط یک محراب دارد، از سه در می‌توان به کلیسا داخل شد. مثل دو دیر دیگر زمین خوب و تاک فراوان دارد. آرامنه‌ای که از ایران می‌آیند معمولاً برای زیارت کلیساها و عبادت و طلب خیر و برکت از اسقف، سه روز در آنجا توقف می‌کنند.

جلگه اریوان (ایروان) منطقه حاصلخیزی است، مخصوصاً انگور و اقسام میوه‌ها و برنج و سبزیجات و حبوبات و گندم سفید در آن بحد وفور به دست می‌آید. علت حاصلخیزی آن استفاده از آب فراوان ارس و چند چشمه و جویبار کوچکی است که پس از آبیاری زمین‌ها به رودخانه ارس می‌ریزند. در اریوان پس از اینکه زمین را شخم و کشت و آبیاری کردند، بوسیله تخته‌ای که روی آن مردی می‌نشیند و مرد نیرومند دیگری آن را بوسیله طناب می‌کشد، هموار می‌کنند. به علت اختلاف اقلیم (آب و هوا) زمان درو اریوان مصادف با زمان شخم ترکیه می‌باشد.

قله معروف آرارات در هشت میلی این کلیساها واقع شده و معروف است که کشتی نوح بعد از طوفان بر قله آن به خاک نشسته است. رود ارس در دامنه این کوه و به موازات رشته‌های جنوب شرقی آن جریان دارد.

شب را در این دیر بیتوته کردم و صبح زود باتفاق هفتاد تن از راهبان ساکن آن دیر به عبادت و نماز پرداختم و اول وقت از آنجا حرکت نمودم و سه ساعت بعد، پس از عبور از چند قریه و قصبه، به شهر اریوان

سفرنامه کاری، ص: ۸

رسیدم. اطاقی در یکی از کاروانسراهای خارج شهر کرایه نمودم، زیرا نمی‌خواستم کشیشهای ژزوئیت را که زندگیشان با ما ایتالیائی‌ها مغایر است، زحمت بدهم.

شهر اریوان بر بالای تپه‌ای روی خرابه‌های یک شهر باستانی بنا شده. ۶۴ درجه و ۲۰ دقیقه عرض و ۴۲ درجه و ۱۵ دقیقه طول جغرافیائی آن است و رودخانه زنگی از وسط آن عبور می‌کند. دور شهر که بیش از یک میل مسافت دارد با دو دیوار بزرگ تو در تو محصور است و خندقی از بیرون آن را احاطه می‌کند و بسیار مضحک است که دیوار گلی و برجهای آن از باد و باران بیشتر از گلوله توپ و تفنگ آسیب می‌بیند. ابنیه و عمارات شهر نیز از قبیل منازل و کاروانسراها بهتر و محکمتر از این حصار و برجها نیستند و یک بارش شدید برای تخریب همه آنها کافی است. شهر دروازه‌های آهنی بزرگی دارد و عده‌ای سرباز مسلح، بدون توپخانه، بر نگهداری شهر مأمورند.

بازار محقری در وسط شهر بچشم می‌خورد و کلبه گل اندودی در کنار رودخانه زنگی که عنوان مطمئن «قصرخان» و حکمران شهر را دارد از ساختمانهای زیبای شهر بشمار می‌رود.

شنبه ۲۹ مه ۱۶۹۴ صبح زود به تماشای ضرابخانه رفتم که در آن فقط سکه نقره‌ای و مسی می‌زدند، گویا سکه طلا فقط به مناسبت جلوس شاهان زده می‌شود و پادشاه روز جلوس آن سکه‌ها را با افراد ملت و نزدیکان و درباریان می‌بخشد. طرز ضرب سکه چنین بود: فلز را در بوته گذاخته و به شکل شمش درمی‌آوردند، سپس به ضرب چکش صفحه‌گونه‌ای از آن درست می‌کردند، سپس به اندازه‌های معینی می‌بریدند و اطراف آنها را یکی یکی با سوهان صاف می‌کردند و آنگاه اسم یا صورت لازم را

سفرنامه کارری، ص: ۹

به وسیله قالب و ضرب چکش بر آن منقوش می‌ساختند.

روز یکشنبه برای گردش به طرف پلی که سه چشمه بزرگ داشت رفتم. از بالای پل قصر خان نمایان است. درآمد شهر از دویست هزار اکو (سکه طلا) تجاوز می‌کند. رودخانه زنگی از دریاچه «جیگاگونی» که در نود میلی ایروان واقع است سرچشمه می‌گیرد و پس از عبور از وسط شهر به رود ارس می‌ریزد.

روز دوشنبه به تماشای آبادیهای اطراف شهر که بیشتر از بیست برابر خود شهر مساحت داشتند رفتم. بازار کشنگی داشت و بازرگانان و صنعتگران و کارگران زیادی در آن مشغول کار بودند. قسمت مهم شهر در نتیجه جنگهای مداوم ایران و ترک رو به ویرانی نهاده است.

اطراف این قسمت شهر هم که متجاوز از بیست میل می‌باشد با دیوارهای گلی محصور است. محصولات ایروان عبارتند از: انواع شراب، میوه‌های لذیذ، چوب تبریزی، سرو و بید. اغلب ساکنین این نواحی ارمنی هستند و با پرورش کرم ابریشم امرار معاش می‌کنند. این محصولات به وسیله کاروانهای متعدد به ولایات داخلی و خارجی حمل می‌شوند اما چون کاروانیان به جز انعام راهدار چیزی به مأمورین پرداخت نمی‌کنند لذا از این همه صادرات سودی عاید ولایت نمی‌شود.

روز سه‌شنبه اول ژوئن ۱۶۹۴ با جمعی عازم تماشای کلیسای «کیه کارت» «۱» شدیم. این کلیسا از ایروان هشت ساعت راه فاصله دارد و در کنار دریاچه بر دامنه کوهی کنده شده و ستونهای سنگی متعدد بار سقف سنگین آن را می‌کشند. کشیش کلیسا می‌گفت نیزه‌ای که پهلوی حضرت مسیح را مجروح کرده در مخزن این کلیسا محفوظ است و «سن ماتيو»

Kiekart.(۱)

سفرنامه کارری، ص: ۱۰

آنها به این کلیسا آورده است. علاوه بر کلیسا، چهار دیر بزرگ نیز در ساحل دریاچه بر دامنه کوه بنا گردیده بود. از بدو ورود خود به ایروان چند رأس اسب جهت استفاده در مسافرت به تبریز کرایه کرده بودم. کرایه هر اسب ده عباسی معادل هفت لیره و ده سول ایتالیائی بود. اما چون می‌دانستم که راه پر خطر است منتظر چند مسافر دیگر بودم که به همراهی ایشان عزیمت نمایم. آخر سر چون انتظار به طول انجامید و در شهر ایروان کسل شدم تصمیم گرفتم روز چهارشنبه دوم ژوئن ۱۶۹۴ به همراهی یک نفر گرجی به تبریز حرکت کنم اما مکاری مسلمان ما خلف وعده و تمارض نمود و من بسیار ناراحت گردیدم، کاسه صبرم لبریز و آتش اشتیاق زیارت تبریزم تیزتر شده بود. می‌ترسیدم فرصت فوت شود و نتوانم تبریز را ببینم، کاروانی هم که قرار بود از ارضروم برسد از بیم راهزنان در نصف راه متوقف مانده بود. ناچار روز چهارشنبه و پنجشنبه را نیز مهمان ژزوئیت‌ها شدم، روز جمعه اطلاع یافتم که عده‌ای عازم نخجوان هستند، تن به قضا دادم و تصمیم گرفتم به همراهی آنان عازم سفر گردم، خطر راههای ایران به مراتب کمتر از ترکیه بود، فوراً دو رأس اسب دیگر تقریباً به همان قیمت نخست

کرایه کردم و شهر ایروان را به قصد تبریز ترک گفتم.

قبل از اتمام این فصل می‌خواهم یادآور شوم که در تمام مدت اقامت من در ایروان قله آرارات هر روز صبح با نهایت صافی و زیبایی و عظمت از دور نمایان بود ولی عصرها با بخارهایی که با تابش آفتاب از دشتها و کوههای پر آب مجاور بلند میگردید به کلی پوشانده می‌شد و با رعد و برق و باران این تیرگی از بین می‌رفت. قله آرارات به مراتب بلندتر از قله توروس از سلسله جبال قفقاز می‌باشد که تا ناحیه اول قشر هوا بلند

سفرنامه کاری، ص: ۱۱

است (یعنی ناحیه‌ای که ابرها در هوا تولید می‌شود). سرمای دائمی فوق العاده در این نواحی حکمفرماست. یک طیب هلندی که در سال ۱۶۷۰ برای معالجه راهبی در دیری که نزدیکیهای قله واقع شده بدانجا صعود نموده بود می‌نویسد که صعود وی تا دیر هفت شبانه روز طول کشید و هر روز تقریباً پانزده میل راه می‌رفته وی سرمای فوق‌العاده این ناحیه را نیز تعریف میکند که با وجود فصل تابستان چند دفعه نزدیک بود که او و همراهانش از سرما تلف شوند. ضمناً این طیب هلندی از زبان همان راهب که مدت بیست سال در آن دیر اقامت داشته روایت می‌کند که در حوالی قله و بنای دیر هوا معتدل‌تر بود و در عرض این بیست سال اثری از برف و باد و باران مشاهده نموده است و باز از همان راهب روایت شده که آثار کشتی نوح در دامنه این کوه بلند هنوز باقی است و اعتدال هوا و عدم وجود برف و باد و باران آن را از پوسیدگی و پراکنده شدن محفوظ داشته و به همان دلیل بهشت روی زمین همین نواحی می‌باشد.

با وجود نوشته این طیب و دعوی پیرمرد راهب، برای من و اشخاصی که در این نواحی زندگی می‌کنند ثابت شده است که به محض غروب آفتاب تمام قلل این سلسله جبال در مه غلیظی غوطه‌ور می‌شود و به نظر نمی‌آید که هوا چندان اعتدالی یافته باشد و ارمینها این کوه را «مزه‌زوار» یعنی جبل کشتی و ایرانیها آن را «آغری داغ» می‌نامند. دامنه‌های این رشته جبال پر از دیرها و معابدی است که مسکن رهبانان و تارکان دنیاست و همه از شدت سرما و دسترس نداشتن بسوخت کافی در رنجند.

سفرنامه کاری، ص: ۱۲

فصل دوم مسافرت مؤلف به تبریز

توصیف نخجوان و تبریز

همچنانکه سابقاً ذکر شد برای استفاده از فرصت دوم با نهایت عجله لوازم سفر خود را به پشت اسب نوکرم بار کردم و ساعت چهار عصر به همراهی پردومینیک حرکت نمودیم. پردالماس برای میسیون رفته و پرمارتن هم در ایروان ماندنی بود. برای اینکه به همسفرهای خود که چند ساعت قبل حرکت نموده بودند ملحق شویم لازم بود که با عجله و سرعت تمام حرکت کنیم. در نتیجه جدیت فوق‌العاده یک ساعت از غروب آفتاب گذشته به ایشان رسیدیم و از دور برای آخرین بار رعد و برق دائمی و مقرر قله آرارات را تماشا کردیم. کمی بعد به ساحل رودخانه گاروری سینی «۱» (چون مؤلف هر چه شنیده عیناً نوشته است در اغلب اسامی خاص تحریف‌هایی بعمل آمده و شاید مقصود از سینی کلمه سویی است که به ترکی معنی آب دارد.) این رودخانه عمیق بود و مجبور بودیم بواسطه نبودن پل و سایر وسایل با اسبهای خود از آب بگذریم. صلاح چنین دیدیم که شب را در همانجا در نزدیکی قصبه کوچکی به نام همان رودخانه به صبح

آریم. کوچکی کاروانسرای این قصبه ما و سایر مسافران را مجبور به بیتوته در زیر گنبد بلند و لاجوردی آسمان نمود. تا اینجا هجده میل از شهر ایروان پیموده بودیم.

روز یکشنبه هنگام طلوع آفتاب با راهنمایی یکی از اهالی قصبه از رودخانه گاروری سینی در قسمتی که نسبتاً عمق کم و دو تیررس پهنا داشت گذشتیم. واقعا هم بدون این راهنما یکنفر بیگانه نمی‌تواند از این جاده آبی بگذرد و گرنه با خطری مواجه خواهد شد. بعد دشتی را که قسمت مهم آن را آبهای این رودخانه آبیاری می‌کرد و از کشت و زرع پوشیده شده بود پشت سر گذاشتیم و پس از طی سی میل راه در مدت یازده ساعت، به قصبه ساراتاش (سر تراش) یا ساتاراک رسیدیم. باید گفت به جای خواب و استراحت مجبور شدیم تا صبح بیدار بمانیم و از بار و بانه خود محافظت کنیم چه اهالی این قصبه به دزدی اموال مهمانان و مسافران شهرت دارند.

روز دوشنبه از میان دره پر پیچ و خم مخوفی که در هر گردنه آن از ترس راهزنان و بیم جان خود چون بید می‌لرزیدیم گذشتیم و پانزده میل راه پیموده از رودخانه عمیق کم عرضی عبور نمودیم و برای اولین دفعه با راهدارها (یعنی محافظان راهها) روبرو شدیم. اینان می‌خواستند از من و پردومینیک برای کاتولیک بودنمان پولی بیشتر بگیرند ولی من در مقابل این بی‌حسابی و زورگوئی مجبور شدم که تپانچه خود را از کمر بیرون کشم و تهدیدشان کنم، آخر سر دست از گریبان من برداشتند و به ریش پردومینیک چسبیدند. تا اینکه تپانچه دیگرم را به او دادم و مخصوصاً توصیه کردم که در صورت ضرورت شلیک کند. در مقابل این مقاومت مجبور شدند به همان مقرری نفری یک عباسی قناعت کنند. پس از آنکه

گریبان خود را از دست این مستحفظین راه خلاص نمودیم و از دشت سبز و خرم و حاصلخیزی رد شدیم، بعد از طی دو میل راه به رودخانه «آرپاچایی» یا «آرپاسو» رسیدیم.

آب این رودخانه جریان تندی داشت و با وجود اینکه از قسمتی عبور کردیم که آب آنرا جهت آبیاری اراضی به سه شاخه تقسیم کرده بودند، معهذا جریان آب بسیار ناراحتان کرد. و چند نفر از رفقا و هم‌سفرهای ما با زحمت زیاد از خطر مرگ خلاص شدند، با اینهمه یکنفر ارمنی و پسرش که به ترک اسب او سوار شده بود و سه نفر ترک که سوار قاطری شده بودند، همه در جریان آب کشانده شده و در زیر غرش و کف موجهای سیلاب ناپدید شدند. اما از این پیش آمد دیگران را کمترین تشویش خاطرری دست نداد و کاروان در نواحی سنگلاخ و لم یزرع به ادامه راه مشغول شد تا پس از طی سی میل راه در مدت یازده ساعت به کاروانسرای خارا با (خرابه) رسیدیم.

این کاروانسرا زیباترین و راحت‌ترین و وسیع‌ترین کاروانسرائی بود که برای اولین بار در سر راه خود می‌دیدم. بنای مربع و منظم و باشکوهی داشت و چشمه آب زلالی در آن از زیر تخته سنگی جاری بود.

ارامنه معتقدند که این چشمه به توسط سام پسر نوح در این جا احداث شده و تاورنیه روایت می‌کند که آب این چشمه در نزدیکی‌ها به گودی عمیقی ریخته و متحجر می‌شود. این روایت به همان اندازه سست و بی‌اعتبار است که بعد اضافه می‌کند که این کاروانسرا را از همان سنگهای سفت و بادوام بنا نموده‌اند. هر چه در این خصوص تحقیق نمودم کسی از ارمنی و ایرانی چیزی از این افسانه به خاطر نداشت.

روز سه‌شنبه پس از طی پانزده میل راه به شهر نخجوان رسیدیم.

در اینجا قرار بود پردومینیک به دیری واقع در آن نزدیکیها برود، از من خداحافظی کرد و جدا شد و از ترس راهدارها فوراً عازم دیر مذکور شد تا بعد از من تنها نماند و در معرض زورگوئی این گروه بی‌انصاف واقع نشود چنانکه باز هم از من عوض سه عباسی عوارض، بیست عباسی برای هر رأس اسب مطالبه می‌کردند که پس از چانه زدن طولانی و زحمت زیاد موفق شدم گریبان خود را با سه عباسی از دست این بی‌مروتها خلاص نمایم. باید دانست که این‌گونه رفتار با خارجیها مختص به من نبود و با همه بیگانگان این معامله می‌شود.

مسافر بیچاره برای آنکه از شر ناسزاهای این دسته خلاص شود مجبور است، هر چه دلخواه ایشان است بپردازد و گریبان خود را از چنگ آنان خلاص نماید، ضمناً باید گفت که در میان راههای ایران از این لحاظ نخجوان بدترین گذرگاه است و از هر جهت می‌تواند با ارضروم ترکیه برابری نماید. نخجوان شهر بسیار قدیمی است بعضیها عقیده دارند که این شهر اولین نقطه‌ای است که ساکنان کشتی نوح پس از خروج از کشتی در آن سکنی گزیده‌اند و دلائلی می‌آورند که: اولاً این شهر در دامنه آرات و نزدیک به قله آن قرار گرفته است. ثانیاً اسم نخجوان مرکب از دو کلمه (ناک) و (جیوان) که در زبان ارمنی اولی به معنی کشتی و دیگری به معنی اهل و جمعیت است و شاید مقصود همان سرنشینان کشتی نوح باشد. ثالثاً در حوالی این شهر در دامنه کوهی بنای کهن قبرمانندی وجود دارد «۱» که به قبر نوح مشهور است. به هر حال از خرابه‌های کنونی استنباط

(۱). از این قبیل قبرهای طویل در اطراف شهر نخجوان، لنکران، نمین به تعداد نسبتاً زیادی موجود است. من یکی از این قبور را که در نزدیکی قصبه نمین واقع شده و در سال ۱۸۹۶ میلادی توسط دومورگان فرانسوی، که از سفرنامه کاری، ص: ۱۶

می‌شود که نخجوان سابقاً شهر وسیعی بوده ولی جنگهای دائمی ایرانیها و ترکها مخصوصاً وحشیگریها و خرابکاریهای آمورات (سلطان مراد چهارم) ترک که تمام آثار و مساجد بزرگ و ابنیه زیبای این شهر را به نام اینکه معبد و منزل پیروان علی است به کلی منهدم و با خاک یکسان ساخته و به صورت فعلی درآورده است. این تقریباً همان معامله‌ای است که ایرانیها در موقع تسلط به خاک ترکها انجام می‌دهند. باید دانست که اینهمه لشکرکشی، خونریزی و خرابکاری نتیجه مختصر تفاوتی است که در اصول مذهب دو کشور وجود دارد که در فصول آینده مفصلاً ذکر آن خواهد آمد.

شهر فعلی کوچه‌های تنگ و دراز ولی بازاری بزرگ و زیبا و چهار کاروانسرای وسیع و راحت دارد. که به تمام کاروانها و مسافرینی که از اینجا عبور می‌کنند کفایت می‌نماید. دیزج شهر، چندان وسیع نیست و مسکن این قسمت بیشتر به غار شباهت دارند. در حوالی شهر نخجوان بنای آجری هشت ضلعی برج مانندی ساخته شده که با هفتاد پا ارتفاع، مانند کلیساهای اروپا با سوزن یا میله نوک تیزی پایان می‌یابد.

این برج در قسمت پائین دارای پله‌های حلزونی شکلی است که تا بالای آن راه دارد. مشهور است که این برج را تیمور لنگ هنگام مراجعت از فتح ایران، به منزله طاق نصرتی بنا نموده است. حکومت شهر نخجوان مثل ایروان و سایر شهرهای قفقاز به عهده خانی واگذار شده است.

طرف موزه لوور پاریس مأمور بوده، تحت کاوش قرار گرفته است، دیده‌ام. بنا به اظهار آقای امیر الامرا که فعلاً در حال حیات می‌باشد و در آن تاریخ جوانی شانزده ساله و تا حدی به زبان فرانسه آشنا و بعد مترجم رسمی دومورگان بوده، دومورگان از

قبور این ناحیه مقدار زیادی آلات و اسلحه برنزی و کوزه‌های سفالین کشف نموده است.

سفرنامه کاری، ص: ۱۷

چون در این نواحی مورد تعرض راهدارها قرار گرفته بودم پی فرصت مناسبی می‌گشتم که هر چه زودتر جان خود را از دست این طراران سالم بدر ببرم و راه اصفهان را پیش گیرم، لذا وقتی که خبر حرکت قاصدی را به طرف اصفهان شنیدم گویی تحفه بزرگی به من دادند، بسیار خوشحال شدم. قاصد تحفه‌هایی از طرف خان به دربار شاه در اصفهان می‌برد، من نیز خود را مهبیای حرکت نمودم و دو رأس اسب خوب، رأسی ده عباسی برای یکماه، یکی برای خود و دیگری برای نوکرم کرایه کردم و به همراهی همان ایلچی شهر نخجوان را ترک نمودم. پس از آنکه از روی پل قشنگ دوازده چشمه‌ای واقع بر روی رودخانه‌ای که به ارس منتهی می‌شد گذشتیم، با قاصد وارد دشت سرسبزی شدیم که کانالهای آبیاری متعددی آن را قطع می‌کرد. آب این کانالها معمولاً گل آلود و سودمند برای کشت و زرع است.

پس از طی ۲۹ میل راه در عرض نه ساعت متوالی، روز چهارشنبه به جلفا رسیدیم. در این قسمت مسافران مجبورند با قایقی از رود ارس بگذرند، این ناحیه ویران و غیر مسکون بود. شاه عباس کبیر تمام اهالی این محل را که ارمنی بودند به جلفای جدیدی در نزدیکی اصفهان و چهار نقطه دیگر ایران کوچانیده بود که آنها را از شر ترکها که همواره به بهانه اختلاف دین این نواحی را مورد تاخت و تاز و غارت قرار می‌دادند در امان نگهداشته باشد. از خرابه‌های فعلی معلوم است که سابقاً نیز در این نقطه شهر یا قصبه خوبی وجود نداشته. خانه‌های گلی فعلی بیشتر شباهت به غار دارند و تلهای خاکی دیگری که بقایای منازل قدیم‌اند در دو طرف رود ارس به چشم می‌خورند. در این نقطه کاروانسرای بزرگی به وسیله یکی از ارامنه بنام کوجیانظر - خواجه نظر - با هزینه گزافی بنا شده که متأسفانه رو به خرابی می‌رود و کسی نیست که به تعمیر آن اقدام

سفرنامه کاری، ص: ۱۸

کند فقط چند تن ارمنی در آنجا سکونت دارند.

رود ارس در این منطقه بین دو کوه واقع شده و عرض چندانی ندارد ولی عمقش بیشتر است. آب چهار رودخانه دیگر که از سرچشمه تاکنون در عرض راه دیده‌ایم به این رودخانه می‌ریزد و جریان بسیار قوی و سریعی تولید می‌کند. ارمنیها معتقدند که رود ارس همان است که موئیس آنرا جیحون خوانده، از بهشت سرچشمه می‌گیرد و به روی زمین جاری می‌شود.

چنانکه قبلاً گفته شد مسافران مجبورند از رود ارس با قایق بگذرند، ما نیز به وسیله تخته پاره‌ای که غیر از قایق به همه چیز شباهت داشت، و بدون سکان به دست چند نفر پاروزن بی تجربه سپرده شده بود، در فاصله دو تیررس پائین‌تر از نقطه حرکت به ساحل مقابل رسیدیم. هنگام مراجعت این تخته پاره را به واسطه طنابی که قبلاً به آن بسته شده بود به طرف مقابل کشیدند. کرایه عبور از روی رود ارس برای هر نفر با اسب نیم عباسی است که توسط راهدارهای نخجوان اخذ و در مقابل آن قبضی داده می‌شود که در ساحل مقابل باید ارائه نمود و الا کرایه گذر را دوباره مطالبه می‌کنند.

در این ناحیه ویرانه‌هایی از پل قدیمی مشهود است که گویا در یکی از جنگها به وسیله یکی از سلاطین ایران ویران گردیده است.

پس از گذشتن از رودخانه ارس و طی ۱۴ میل راه در ظرف ۴ ساعت، در ناحیه حاصلخیزی به کاروانسرای کوچک دره‌دوز - دره‌دیز - رسیدیم و به علت تنگی جا شب را در بیرون به روز آوردیم.

روز پنجشنبه سه ساعت قبل از طلوع آفتاب به راه افتادیم و مدتی در دره عمیق و مخوفی که می‌گفتند پر از دزدان خطرناک است راه پیمودیم و پس از طی ۱۵ میل راه سنگلاخ در عرض ۴ ساعت، به کاروانسرای آلاکی - هلاکو - رسیدیم. بنای آجری

مربع و منظم و وسیع و در هر گوشه

سفرنامه کاری، ص: ۱۹

دارای برجی بود. پس از مختصر استراحت به راه خود ادامه دادیم و چون مسافت طی شده را به بیست میل رساندیم وارد قصبه مرنند شدیم.

در این قصبه زیارتگاهی معروف به مدفن زن نوح وجود دارد.

قصبه‌ای زییاست، در وسط دشت سرسبز حاصلخیزی واقع شده، باغهای وسیعی از همه طرف آن را احاطه نموده و انواع درختان بارور در آنها کاشته شده است. کاروانسرای آجری بزرگی با برجهای متعدد در آن بنا گردیده و در وسط حیاط آن چشمه‌ای فواره می‌زند که آب زلال و گوارائی دارد. این نخستین آب فوق العاده تمیز و گوارائی بود که از بدو حرکت خود از ایتالیا خورده بودم.

چهار میل به مرنند مانده، ما باز هم به یک دسته راهدار بیرحم‌تر از دزد گردنه گرفتار شدیم. (مخصوصا که به فرنگی‌ها خیلی کم‌اعتنائی، بی‌حرمتی و حتی هتاک می‌کنند.) بدون حساب هر چه دلشان بخواهد می‌گیرند، هر کدام نیز چماق درازی مثل نجنا به دست دارند «۱» مخصوصا برای تفتیش و گمرک بار و بنه هیچ قانون و حسابی در میان نیست. مثلا برای لوازم ضروری یک مسافر با اسباب و مال التجاره بسیار قیمتی کمترین فرقی در میان نیست علیهذا مبلغ پنج عباسی که وجه گزافی است برای هر رأس اسب و مسافر دریافت می‌شود. تازه اگر این راهدارها بتوانند تمام دارائی مسافر بیچاره را از دستش بگیرند و لخت و برهنه راه بیندازند، نه تنها مضایقه ندارند، ممنون هم نیستند.

(۱). در قرون وسطی در اغلب ممالک اروپائی بخصوص فرانسه و ایتالیا چماق درازی که علامت شخصیت و نجابت بود بزرگان و بزرگ‌زادگان به دست می‌گرفتند و منظور مؤلف همان چماق است. چنانکه در اغلب تابلوها لوئی چهاردهم را با چوبدستی درازی که تقریبا به قد خود وی می‌باشد نشان داده‌اند.

سفرنامه کاری، ص: ۲۰

روز جمعه صبح زود به راه افتادیم، پس از ده میل راه به کاروانسرای زیبای «یامچی» رسیدیم که وسعت کافی و ظرفیت مسافر زیاد داشت و چهار برج آجری بزرگ در چهار گوشه آن بنا شده بود. از آنجا نیز گذشتیم و به طرف شهر صوفیان که از دور مثل جنگلی به نظر می‌رسید پیش رانیدیم. این شهر و اطراف آن به قدری از اشجار متنوع مستور بود که حتی دیوارهای منازل را هم از چشم پنهان می‌داشت.

پس از طی ۱۸ میل در عرض شش ساعت به شهر تبریز رسیدیم.

در سر راه صوفیان تپه‌هایی به من نشان دادند که گویا در سال ۱۶۳۸ میلادی (۱۰۴۵ هجری قمری) که لشکر آمورات (سلطان مراد عثمانی) که به قصد تسخیر آذربایجان لشکرکشی نموده بود نخست بر بالای آن تپه‌ها چادرهایی برپا داشته و سپس با تمام سربازان خود شهر تبریز را محاصره، تسخیر و قتل عام نموده و همه جا را به آتش کشیده بودند. می‌گویند موقعی که خبر فتح تبریز و انهدام آن از طرف ترکها به شاه صفی رسید، بدون اضطراب و تشویش گفت اگر سلطان مراد از تبریز به این طرف تجاوز نماید به قهر خداوندی مبتلا و سپاهیانش تلف خواهند شد. سپس امر کرد که آنها را از هر طرف برگردانند، مراد که با صد هزار سرباز به تبریز وارد شده بود متجاوز از پنجاه هزار نفر تلفات داد و با افتضاح تمام مجبور به عقب‌نشینی گردید و پیش‌گوئی شاه صفی حقیقت پیدا کرد.

تبریز یا اکباتان (۱) مرکز ایالت آذربایجان، ۶۲ درجه طول و ۳۸ درجه عرض جغرافیائی دارد و در قدیم ایام پایتخت کشور ماد بود (۸۷۶ قبل از میلاد). ولی حالا از آن عظمت دیرین، شبحی بیش باقی نمانده

(۱). اکباتان در محل تبریز نبوده بلکه در محل همدان بود.

سفرنامه کاری، ص: ۲۱

و قرنهایست که میدان جنگهای پی در پی ایران و ترک واقع شده است.

شهر تبریز در انتهای دشت وسیعی قرار گرفته که به دریاچه‌ای منتهی می‌شود و از سه طرف مشرق و شمال و جنوب به سه رشته کوه محدود می‌گردد (مثل شهر ارضروم) و هوای آن مانند هوای شهر ایروان خیلی تغییرپذیر و بی‌ثبات است. دور تا دور شهر تبریز متجاوز از سی میل می‌باشد که باغهای سبز و خرم و میدانهای وسیعی از همه طرف آن را احاطه می‌کند. منازل مسکونی این شهر مثل دیگر شهرهای ایران گلی و نازیباست، اما بازار و کاروانسراهای عالی و محکم دارد و موقعیت مهم تجاری این شهر گروه بیشماری از تجار و بازرگانان ملل مختلف را به خود جلب کرده است، تمام محصول ابریشم خام گیلان به تبریز می‌آید و در اینجا از آن نخ ابریشمی تهیه می‌شود و این کارها نیز سبب بزرگی و کثرت جمعیت شهر می‌گردد. یکی از میسیونرهای ژزوئیت به نام فرانسوا با اغراق تمام، جمعیت تبریز را مساوی جمعیت شهر رم می‌دانست ولی به عقیده من سکنه تبریز نباید متجاوز از دویست و پنجاه هزار نفر بوده باشد.

روز شنبه به تماشای برج شام غازان رفتیم (که جمعی بدون سند و مدرک خیال می‌کنند همان برج بابل است). این برج ۲۰۰ پا بلندی و ۴۰ پا قطر دارد. ضخامت دیوارهای آن نیز که در بعضی جاها رو به خرابی می‌رود تا دوازده پا میرسد (تقریباً سه متر و نیم). در پائین برج دری است که به پلکانهای حلزونی شکل هدایت، و پس از یکصد و بیست پله به اطاق کوچکی ختم می‌شود. دیوار خارجی برج از کاشی پر نقش و نگار و خطوط و اعداد متنوع مستور و طبقه اول قسمت درونی آن با نرده سنگی محدود و گویا قبر بانای این برج است.

بعد به تماشای میدان وسیعی رفتیم که پر از تجار و کسبه و صنعتگران

سفرنامه کاری، ص: ۲۲

و عمله و معروف به «آت میدانی» بود. معمولاً در این میدان اسبهای قشنگی فروخته می‌شود که از حیث قیمت بسیار ارزان و مناسب می‌باشند. من اسب بسیار قشنگی به نود عباسی خریدم که در ایتالیا بیشتر از سیصد عباسی ارزش دارد. در این میدان صنعتگران زیادی مشغول تهیه پوست (ساغری) هستند و کفشها و چکمه‌های عالی و جلدهای ظریف کتاب با آن درست می‌کنند.

همچنین مسجد حسن پاشا را که گویا از طرف عثمانیها در این شهر بنا شده و از صرف وقت و هزینه برای بنای آن مضایقه نکرده‌اند دیدم.

این مسجد جلو خان زیبایی دارد که کاشی‌کاری آن در نهایت ظرافت و هنرمندی بعمل آمده است. ازاره و اطراف درب آن از مرمر خوشرنگی حجاری شده و در آن مرغها و گلها و بوته‌های بهم آمیخته که بی‌شبهت به اسلوب ایتالیائی نیست تعبیه گردیده است. درب سنگی این مسجد مرمر یکپارچه ضخیم چهره‌ای رنگ است که حجاری آن نیز ظرافت و عظمتی دارا می‌باشد. این در به دالانی باز می‌شود که راهی به حیاط مربع وسیعی دارد و می‌توان با گذشتن از زیر سه طاق بزرگ وارد مسجد شد. در قسمت جلوی مسجد دو برج مزین به کاشی قرار گرفته و داخل مسجد در قسمت وسط گنبد وسیع و بلندی

دارد که از پارچه‌های مرمر سفید حجاری شده و طلا و لاجورد مرصع است. ظریفترین و قشنگترین نقشه‌های عربی (مقصود نقشه‌های هندسی تو در توئی است که به واسطه حروف و خطوط کوفی و غیره تشکیل و پس از استیلای اعراب در سبک معماری تدریجا شروع و در زمان صفویه به حد کمال خود رسیده) مزین است. محراب زیبا و مجللی دارد که مردم هنگام نماز رو به آن می‌ایستند. در اطراف درهائی وجود دارند که به حجره‌های متعدد متصل‌اند. ایوان یا رواقی سفرنامه کاری، ص: ۲۳

در دور تا دور طبقه فوقانی تعبیه شده که هر طرف سه ستون زیبای سنگی دارد ولی معلوم نیست چرا این ستونها با هم برابر نیستند، و ستونهاییکه در طرف مغرب و مشرق قرار گرفته‌اند متساوی و کوتاهتر از شش ستون دیگر شمالی و جنوبی می‌باشند. دیوارهای مسجد از مرمر کبود بسیار نفیس و قیمتی پوشیده شده. منبر ۱۵ پله‌ای مسجد از چوب گردو ساخته شده و منبت کاری ظریفی دارد. کف این مسجد عالی را که اینهمه وسایل و لوازم قیمتی در بنای آن صرف شده یکپارچه حصیر مندرس پوشیده مفروش می‌کند چه مسلمانهای ایران به این مسجد که توسط پیروان عمر بنا شده بنظر حقارت می‌نگرند «۱».

در قسمت جنوبی این مسجد باز باغ بزرگ مشجری وجود دارد.

در جوار این مسجد یک بنای دیگری نیز هست که معاصر و از حیث معماری شبیه همین مسجد است و فعلا رو به خرابی می‌رود. می‌گفتند اینجا مقبره و غسلخانه است. بین مسلمانان رسم است که مرده‌های خود را در کنار مسجد غسل می‌دهند. در این نزدیکیها آثار کلیسای مخروبه‌ای نیز وجود دارد. میان آرامنه مشهور است که سنت هلن یک قسمت از صلیب عیسی را به این معبد فرستاده است. در میدان مشرف به این مسجد، و روبه‌روی آن، قصر زیبایی از طرف ترکها هنگام حکمرانی در تبریز بنا شده، هر روز هنگام غروب در یکی از ایوانهای آن یک کنسرت مطبوع شیپور (نقاره‌خانه) بگوش میرسد.

(۱). مسجد حسن پاشا یا حسن پادشاه به وسیله ترکان ساخته نشده، بلکه بانی آن خود اوزون حسن امیر آق‌قویونلو بوده. این مسجد هم که مورد تعریف کاری قرار گرفته معلوم نیست کدام یک از مساجد بزرگ آن زمان بوده، چون محلی برای آن معین نموده است.

سفرنامه کاری، ص: ۲۴

از دیدنیهای جالب ما در تبریز ورود باشکوه نایب‌خان (نائب الحکومه) و پانصد سوار او به شهر بود که هزار و پانصد سرباز از آنها استقبال کردند.

قبل از اتمام فصل می‌خواهم یادی از مرحوم خان (حکمران) سابق تبریز بکنم که حامی کاتولیکها و میسیونرها بود و هرگز از رأفت و نوازش و دلجوئی نسبت به ایشان مضایقه نمی‌کرد، حتی در روزها و اعیاد رسمی علی‌رغم روحانیان مسلمان، مسیحیان را در پهلوی خود جا می‌داد. اسم وی سلطان بیژن‌بیگ و پسر بزرگ مرحوم رستم خان سپهسالار بود که یکی از سرداران نامی و شجاع و معروف ایران به شمار می‌رفت و ترکها را او از تبریز بیرون راند. سلطان بیژن‌بیگ برادرزاده خان ایروان بود، و این خانواده همیشه در کشور ایران مصدر امور و همواره مورد احترام شاهانه و از اخلاف یکی از شاهزادگان گرجی به نام بیژن حاکم شماخی بودند.

اعتماد الدوله که دشمن جانی بیژن بود در اول وزارت خود با توطئه و انتریکهای پی‌درپی دائم الخمر بودن بیژن را در پیش شاه عنوان کرد و او را از خدمت معزول نمود؛ او هم با ۲۵ نفر از نوکرها و بستگان خود به تبریز آمد و مشغول یک زندگی «اوست اورتلی» (روپوشیده) گردید.

ضمناً از خوردن بهترین شرابهای تبریز هم کوتاهی نکرد. نواده‌اش رستم‌خان دیوان بیگی یا رئیس القضاة و از مقربان درگاه و مراجع اطمینان سلطان بود. روزی پادشاه در ازای خدمت بزرگی به رستم‌خان امر کرد که چیزی از وی درخواست نماید تا فوراً به اجابت رأی همایونی برسد.

رستم‌خان با تواضع به عرض رساند که از این الطاف شاهانه بی‌نهایت مفتخر و لطف و نعمت شاه همواره شامل حال او، و هر چه دارد از اوست ولی در مقابل اصرار سلطان به عرض می‌رساند حالا که سلطان عظیم الشان سفرنامه کاری، ص: ۲۵

چنین اراده فرمودند که از پیشگاهشان استدعائی شود استغاثه و رجا می‌کنم افتخار سعادت و مناصبی که سابقاً خانواده ما مشمول آنها بود دوباره به بازماندگان آن خاندان اعطا و حیثیت رستم‌خان مرحوم را اعاده و احیا فرمایند. سلطان به نوازش تمام پرسید، آیا کسی از بستگان و خویشان خود را که مستحق عدالت و رعیت پروری باشد داری؟ رستم‌خان از گوشه‌گیری سلطان بیژن بیگ و توطئه‌هایی که برای عزل او چیده شده بود سخنانی می‌گوید و اضافه می‌کند که در تبریز با اتکاء به عدالت سلطان عصر پاره نانی که در دستش مانده می‌خورد و دعاگوی ذات مقدس شاهانه می‌باشد. پادشاه با بهت و حیرت می‌پرسد که آیا مقصودت همان سلطان بیگ پیر دیوانه است؟ رستم‌خان که درمی‌یابد غرض دیگران عمومیش را در نظر شاه چگونه قلمداد کرده است استدعا می‌کند قاصدی به امر شاه برای احضار پیرمرد به تبریز برود تا صدق عرایض وی ثابت شود.

فی الفور سلطان امر صادر می‌کند، تا قاصدی با نامه برای احضار سلطان بیژن بیگ به تبریز روانه شود. قاصد دربار اصفهان در یکی از روزهای مارس ۱۶۹۲ به منزل سلطان بیگ می‌رسد، بیژن بیگ را مشغول باده‌گساری می‌بیند و نامه شاه را به او می‌رساند. سلطان بیگ آخرین ساغر را به سلامتی شاه می‌خورد، و از آن روز باده‌گساری را ترک می‌کند و عازم اصفهان می‌شود. خبر ورود خود را به عالی‌قاپو می‌رساند، بلافاصله حضور بیژن بیگ به وسیله رستم‌خان به عرض شاه می‌رسد، عمارتی برای وی و کسانش تعیین و دو روز بعد سلطان بیگ به آستان بوسی شاه شرفیاب می‌گردد. و مشمول مرحمت قرار می‌گیرد و شاه می‌گوید: «بابا خوش آمدی».

سپس شاهنشاه از دائم الخمر بودن او استفسار می‌کند. سلطان بیگ عرض می‌کند که آخرین جرعه را به سلامتی او خورده و پیمان را شکسته و

سفرنامه کاری، ص: ۲۶

توبه کرده است. پادشاه از این حرف و تعارف به قدری خوشش می‌آید که فرمان می‌دهد فوراً شراب به مجلس بیاورند. شراب حاضر می‌شود و شاه به بیژن بیگ در جام زرین شراب می‌دهد، حتی چپق زرین خود را نیز به او تعارف می‌کند و منصب قدیم رستم‌خان را که ریاست کل قشون بود به نواده‌اش بیژن بیگ اعطا می‌نماید. ولی سلطان بیژن بیگ کههولت خود را عنوان می‌سازد و عرض می‌کند این منصب بیش از وی برازنده برادرزاده او رستم‌خان است و خود وی فقط به منصب نیابت حکومت تبریز قناعت می‌ورزد.

باید دانست که فرمانده کل قشون همواره حکمران ناحیه آذربایجان هم می‌باشد و نیز پس از احراز منصب می‌تواند همان مقام را به شخص دیگر یعنی «نایب الحکومه» واگذار کند و خود در یکی دیگر از نقاط مملکت زندگی نماید. امیدوارم که از بیان سرگذشت مرحوم بیژن بیگ دوست گرانبهای کاتولیکها در مملکت ایران، که به طور معترضه آورده شد خوانندگان را دل‌تنگ نکرده باشم.

هنگام اقامت خود در تبریز مدتی مهمان کاپوسن (فرقه‌ای از کشیشها و میسیونرهای فرانسوی) بودم که کلیسا و دیر قشنگی با

مساعدت میرزا ابراهیم نایب الحکومه این شهر بنا کرده‌اند. این مرد شخصی معارف‌پرور و علم دوست است حتی یکی از پسران خود را پیش پرکابریل کاتولیک به فراگرفتن زبان برگماشته است.

روز یکشنبه سیزدهم ماه در حال عبور از آت میدانی مردی را دیدم که پاهایش را به چوبی بسته و از چند سو شلاق می‌زنند. در قسمتی از این میدان روزهای جمعه و اعیاد دیگر مسابقه تیراندازی برپا می‌شود. طرز لباس روحانیان ایرانی تقریباً شبیه لباس رؤسای مذهبی ترکیه می‌باشد.

سفرنامه کاری، ص: ۲۷

بعد از ظهر همان روز با چند تن از رفقا سواره به قصد گردش در شهر به راه افتادیم، از روی چند پل قشنگ رودخانه شین چای «۱» که از وسط تبریز می‌گذرد عبور کردیم. این رودخانه آب صاف و فراوان دارد و گاهی آب آن طغیان می‌کند و قسمت پائین شهر را زیر امواج خود می‌گیرد.

در داخل شهر تبریز مقابر متعددی وجود دارد که گنبدهای هرمی شکل آنها از کاشیهای آبی و سیاه بسیار ظریف پوشیده شده و با خطوط عربی و نقشه‌های هندسی متنوع مزین می‌باشند.

در مراجعت مرد سواری را دیدیم که لباس عجیبی پوشیده و کلاه مخروطی درازی بر سر گذاشته بود. و از دو سوی چپ و راست کلاه شاخگونه‌ای از طناب آویزان کرده و بالای کلاه نیز دستمالهای ابریشمی الوان بهم پیچیده، آویزان کرده بود. معلوم شد این مرد جارچی و وظیفه او این است که اخبار جدید را از هر قبیل - مانند قیمت اجناس مختلف و تصمیمات متفرقه حکومتی و فوت اشخاص معتبر و غیره - با صدای بلند در سر گذرها به اطلاع مردم برساند.

چون کیسه‌ام تدریجاً ته می‌کشید و برای ادامه مسافرت خود احتیاج به اسب خوبی داشتم، پی کسی می‌گشتم که در صورت امکان وجهی از او به عنوان وام دریافت دارم و پس از رسیدن به اصفهان به پردازم.

خوشبختانه نعمت غیر مترقبه‌ای برایم روی داد. یکنفر ارمنی کاتولیک به اسم مالاشی با نهایت احترام و مهربانی هفتاد سکه طلا - به من قرض داد. گمان نمی‌برم که حتی در ممالک خودمان کسی پیدا شود که همچون محبت و معاونتی به دیگران بکند.

(۱). شیرین یا شین چای درست نامی در مقابل آجی چای یعنی تلخه‌رود است و سابقاً به مهران رود اطلاق می‌شد. آبش شیرین بود و مورد استفاده مردم.

سفرنامه کاری، ص: ۲۸

روز دوشنبه تصمیم گرفتم به تماشای خانه پادشاه معروف به «شیون اوی» «۱» بروم. تصور می‌کردم که بنای فوق العاده عظیم و تاریخی با تزئینات مختص عالی مشاهده خواهم کرد. وقتی که ظاهر حقیر و ناچیز بنائی را که مسکن پادشاهان بود دیدم بی‌اندازه بهت و حیرت بر من مستولی شد.

این عمارت در قسمت بیرونی از دهلیز طولی تشکیل یافته بود که به سه تالار بزرگ باز می‌شد. دیوارهای دهلیز و تالار عاری از همه گونه زینت و تجمل بود و هیچ گونه ااثات گرانبها در آنها به نظر نمی‌رسید در کف دهلیز و کف اطاقها سنگهای مرمرین گرد در نقاط مختلف نصب شده بود که معلوم شد رد پای «مدح سالم» «۲» می‌باشد که ایرانیها به چشم احترام فوق‌العاده‌ای می‌نگرند. و اگر کسی حتی سهوا پای خود را به این سنگها بمالد، به مؤاخذه بزرگ محکوم خواهد شد. چون قبلاً از این موضوع اطلاع داشتم، احتیاط تمام به خرج می‌دادم تا پای خود را روی این سنگهای مقدس نگذارم و آنها را آلوده

نسازم. در این محوطه دو باغ مجزا وجود داشت که درختان گوناگون میوه و گل‌های رنگارنگ مخصوصاً انواع گل‌سرخ‌های بسیار زیبا در آنها کاشته شده بود. در وسط باغ یک ایوان دایره‌ای مخصوص استراحت در فصل تابستان جلب نظر می‌کرد. پس از تقدیم وجه مختصری به باغبان و مستحفظ محل، اجازه یافتیم که مرا به مسجد عثمانلو که در مجاورت این باغ قرار گرفته است راه بدهد. این مسجد که یکی از زیباترین مساجد تبریز است بدبختانه به بهانه اینکه از طرف یک نفر سنی یعنی طرفدار عمر بنا شده مورد تحقیر و بیعلاقگی شیعیان است و به همین جهت این شاهکار صنعت و این بنای تاریخی رو به خرابی

(۱). شاید «شاهون اوی» بوده.

Methu - Salem. (۲)

سفرنامه کاری، ص: ۲۹

می‌رود. جلو خان یا در ورودی عظیم این مسجد نمونه جالبی از فن معماری و موزائیک و کاشی‌سازی ایران است. این کاشی‌های قیمتی به رنگ‌های آبی، بنفش، سفید و سیاه ساخته شده، هشت پله سنگی تا درب مجلل آن بالا می‌رود و در دو طرف مسجد برج‌هایی قرار گرفته که قسمت بالائی آنها به شکل عمامه ترک‌هاست و داخل آنها عینا مثل مدخل درب بزرگ، با کاشی‌های الوان و نفیس پوشیده شده. پله حلزونی شکلی از داخل برجاها به ایوان کوچکی که در بالای آنها واقع شده، و مخصوص مؤذن است منتهی می‌شود. برج طرف راست هنوز سالم است ولی برج طرف چپ در اثر افتادن برق تا نصف خراب شده و ریخته است. داخل مسجد، دور تا دور با کاشی‌های الوان پوشیده شده، و خطوط هندسی متعددی به آنها جلوه خاصی می‌بخشد، همچنین کنده‌کاری‌های ظریف و خطوط عربی ادعیه و آیات قرآنی به تخته سنگ‌های عظیم مرمرین دیوارهای قسمت درونی اهمیتی می‌دهد. خطوط عربی پائین دیوارها به اشکال هندسی شباهت دارد و بالا-جورد و طلا منقوش است. ازاره دیوارها از سنگ‌های بزرگ یک پارچه مرمر به ضخامت دو پا و بلندی چهار پا و طول دوازده پا ساخته شده. در کاشی بالائی و پائینی آنها گلکاری و کنده‌کاری ظریفی به عمل آمده. گنبد وسطی که سی و چهار پا قطر دارد از داخل با کاشی‌های رنگ به رنگ و طلا و لاجورد و موزائیکها و نقاشی‌های بسیار نفیس تزئین یافته. دوازده پایه محکم که در قسمت داخلی و پائین آنها سنگ‌های مرمری نصب گردیده و شانزده پایه محکم دیگر از خارج متحمل وزن این گنبد عظیم و مرتفع می‌شود. در قسمت پائین دیوارها، دور تا دور خانه‌های کوچکی از مرمر تعبیه شده که مخصوص گذاشتن کفش‌هاست. از سه طرف رواقی این محوطه را احاطه نموده و در طرف مقابل طاقی بلند قرار گرفته

سفرنامه کاری، ص: ۳۰

که به قسمت دوم یعنی اندرون مسجد باز می‌شود این قسمت کوچکتر از قسمت اول است ولی از حیث صنعت و ریزه‌کاری و تزئین و زیبایی بر آن رجحان دارد. کف این قسمت با مرمرهای سفید و شفاف فرش شده و ازاره دور تا دور دیوارها را تخته سنگ‌های مرمر نفیسی به ارتفاع هشت پا، تشکیل می‌دهد. داخل گنبد این قسمت با نقش و نگار فوق العاده مزین و در متن بنفش آن گلها و خطوط بیشمار به شکل‌های هندسی تودرتویی از طلا تعبیه گردیده است. خارج گنبد بزرگ از کاشی‌های سبز با گل‌های سفید و سیاه پوشیده شده و از دور در نهایت زیبایی جلوه می‌کند. در داخل مسجد در دست چپ منبر منبتی از چوب گردوی ظریف موجود است. در یکی از گوشه‌ها راهروی است که چهارده پله دارد و به رواق مسجد بالا- می‌رود. در قسمت جنوبی سقف دو پارچه مرمر ظریف کار گذاشته شده که هنگام تابش آفتاب به روی آنها، در داخل مسجد منظره

سحرآمیزی ایجاد می‌شود. معروف است این سنگها از انجماد مایعی که در یک منزلی تبریز واقع شده به عمل می‌آید. این آبگونه وقتی که از معدن خارج و شروع به انجماد می‌کند می‌توان آن را با وسائلی برید ولی بعدا متحجر و سفت می‌گردد. جنس این مرمر خیلی گرانبهاست.

معمولا- در ایران از این سنگها برای تزئین مساجد و قبور و ساختمانهای مختلف استفاده می‌شود، مخصوصا در اصفهان این سنگها خیلی پرقیمت و کمیابند. روبه‌روی این مسجد، جلو خان قصر مفتی اعظم «شیخ امام» دیده می‌شود که از سنگهای رنگارنگ ساخته شده و ظرافت بسیار و صنعت فوق‌العاده در بنای آن به کار رفته است. دو معبد دیگر را نیز دیدم به نام استاد و شاگرد که کوچه کم عرضی آنها را از همدیگر جدا می‌سازد. سفرنامه کارری، ص: ۳۱

معبد دست چپ کوچکتر و به شکل مربع است. این بنا دو در بزرگ و سی روزنه کوچک دارد، و سقف آن که حتما وقتی گنبدی بوده، فرو ریخته است. معبد دست راست که تقریبا شبیه بنای نخستین است در سمتی که به آت میدانی (میدان اسفروشان) مشرف است قرار گرفته و نزدیک این بنا آثار خرابی یک بنا و دو ستون بلند سنگی دیده می‌شود. مثل اینکه این ستونها سقف ثالثی را نگهداری می‌کرده و شاید این دو بنا را به همدیگر اتصال می‌داده است. در ساختمان خارج این دو بنا سنگهای الوان به کار برده شده و بنای آنها قدیمی به نظر می‌رسد. تقریبا در دو تیررس فاصله از این دو معبد بنای قدیمی بزرگی از دور نمایان است. در مدخل این بنا هم قطعه‌ای از مرمرهای مقدسی که گویا رد پای «مدح سالم» می‌باشد وجود دارد. از این مدخل وارد باغ دلگشا و وسیعی پر از درختهای گوناگون و گلهای رنگارنگ می‌شویم. در آخر باغ بقایای بنای بلند سقف فرو ریخته‌ای موسوم به «علیشایون طاقی» یعنی «طاق علیشاه» قرار گرفته است.

کمی دورتر میدان وسیعی با دیوارهای آجری محکم وجود دارد که مراسم اعیاد مذهبی و عمومی در آن برگزار می‌گردد. میسیونرهای فرانسوی که با نهایت مهربانی از من پذیرائی می‌کردند همیشه مرا از جیب‌برهای زبردستی که در کوچه و بازار تبریز هستند بر حذر می‌داشتند و می‌سپردند که با احتیاط تمام از اموال و جیبهای خود حفاظت کنم و همچنین توصیه می‌کردند که کاری نکنم که به گیر راهدارها و مأمورینی بیفتم که حقوقی از دولت دریافت نمی‌دارند و برای مردم و مسافران خارجی دردسر و اشکال می‌تراشند و به بهانه‌ای آنها را جریمه می‌کنند، چنانکه روزی از من بیچاره بدون دلیل و مجوز قانونی پنج عباسی گرفتند. بدین دلیل بود که من با کمال احتیاط منتظر کاروانی بودم

سفرنامه کارری، ص: ۳۲

تا همراه ایشان عازم اصفهان گردم. این کاروانیان غالبا بازرگانانی هستند که برای فروش کالا و داد و ستد از شهری به شهری مسافرت می‌کنند و در مسافرتها نیز تمام جوانب احتیاط را رعایت می‌نمایند.

روز سه‌شنبه ۱۵ اوت سه نفر از کشیشهای میسیونر به سوی ارضروم حرکت کردند. اینان چندی قبل از راه معمولی و نزدیک عازم بغداد بودند. از کرمانشاه می‌گذرند، در چهار منزلی به بابلون می‌رسند، خان یا پاشای محل مزبور اجازه گذاشتن از مرز را به آنها نمی‌دهد. مجبور به مراجعت می‌شوند، یکی از آنان پرتقالی بود، در سر راه یکی از راهداران یا راهزنان کرد همه موجودی او را که هشتاد سکه طلا بود از دستش می‌گیرد و دست خالی به همراه یارانش به تبریز باز می‌گردند. و مجبور می‌شوند از راه ارضروم و استانبول به بغداد عزیمت نمایند.

در حوالی تبریز معدن نمک سفید فراوان است. در اغلب نقاط شهر چشمه‌های زلالی وجود دارد که از منازل و خانه‌ها می‌گذرد، گاهی برای استفاده از آب چشمه مجبورند چند پله از سطح زمین پائین تر بروند.

ضرابخانه تبریز شبیه ضرابخانه ایروان است. وقتی که من بدانجا رفتم عباسی ضرب می‌شد. دیر میسیونرهای کاپوسن در نزدیکی میدان قرار گرفته. هر روز عصر نزدیکیهای غروب صدای ناهنجار کرنای و طبل و سورنا بلند می‌شود. گویا این موسیقی گوشخراش نابهنگام اختطاری به بازاریان است که دکانهای خود را ببندند.

بلافاصله پاسداران شبانه وارد بازار می‌شوند و مقارن همین حال جمع کثیری از پشت بام با صدای بلند شروع به گفتن اذان می‌کنند- به خلاف ترکیه که اذان باید در مناره‌های مساجد گفته شود.

یک ساعت و نیم از شب گذشته طبالی در کوچه و بازار می‌گردد

سفرنامه کاری، ص: ۳۳

و از این ساعت به بعد هر کس بدون چراغ و فانوس در کوچه دیده شود به وسیله پاسداران جلب و زندانی می‌گردد. نزدیکیهای صبح همان طبل‌زن پایان یافتن ساعات قرون شبانه را اعلام می‌کند. از این ساعت به بعد دیگر پاسبانها مسؤول نگهداری بازار و امتعه مغازه‌ها نیستند. هر کس باید خود متاع خویش را حراست کند.

روز چهارشنبه همراه پدر روحانی ژورژ واندوم «۱» به دیدن بازاری رفتیم که میرزا صادق نایب الحکومه سابق آذربایجان بنا کرده است. این بازار مسقف با گنبدهای آجری، از چند کاروانسرا و عده زیادی مغازه تشکیل یافته است. در مجاورت این بازار انبار زیرزمینی وسیعی تعبیه شده که گنبد آجری دارد و استخری در بیرون بدان متصل است، هنگام زمستان یخ این استخر را قطعه قطعه نموده در آن انبار می‌ریزند و برای تابستان نگهداری می‌کنند. زمستان این شهر به حدی سخت است که آب این استخر به ضخامت قابل توجهی یخ می‌بندد.

در جوار این بازار مدرسه‌ای برای تعلیم و تربیت اطفال مسلمان ایرانی بنا شده که به مسجدی اتصال دارد. کمی دورتر مسجد و مدرسه و کاروانسرا و یخچال دیگری به نام میرزا ابراهیم برادر همان میرزا صادق بنا گردیده است. میرزا ابراهیم هنگام بنای این آثار، مستوفی الممالک یا وزیر مالیه بود.

بعد با هم به تماشای مسجدی رفتیم که سر درب آن از آجرهای کوچک رنگارنگ تزیین یافته بود. در بدو ورود باغ زیبایی بود، مسجد کوچک زیبایی با دو برج کوچک پوشیده از همان آجرها در یک طرف و دیوانی با دو برج موازی و در جلو آنها چشمه‌ای بزرگ، جهت خنک

P.G.Vendome.(۱)

سفرنامه کاری، ص: ۳۴

ساختن هوای باغ، در طرف دیگر قرار گرفته بود. مسجد کوچک زیبای دیگر نیز در آن نزدیکی بود که همان تزیینات را داشت.

از آنجا عازم تماشای کاخ میرزا طاهر- پسر میرزا ابراهیم مستوفی- شدیم. میرزا طاهر حاکم آذربایجان (یکی از چهار ایالت مهم ایران) و پدرش مأمور وصول مالیات دولت در اغلب ولایات، می‌باشد.

بیرون منزل خاکی و گل‌اندود و دارای نمائی محقر بود. داخل پرشکوه و مجلل آن: باغهای تودرتو، حوضهای بزرگ با فواره‌های بلند، درختان انبوه، گلکاریهای متنوع، عمارات خصوصی برای حرم، هیچ با نمای خارجی آن قابل تصور نبود. در یک طرف باغ دیوانی قرار دارد که وزیر هفته‌ای چند روز شخصا در آنجا حاضر و به رسیدگی شکایات و احقاق حق مردم مشغول می‌شود. ساختمان این دیوان هنوز تمام نشده، یازده پله عریض مرمری منقش دارد که در دو طرف آنها دو حوضچه از

مرمر سفید نفیس تعبیه شده است. در بنای این عمارات از هر حیث سلیقه و هنر و ظرافت و دقت به کار رفته و هزینه زیادی صرف گردیده است.

در جلوی اطاقهای زمستانی ایوانهایی ساخته شده که با نقش و نگاری از طلا و لاجورد زینت یافته است. در یکی از حیاطهای داخلی اطاق آئینه کاری زیبایی وجود دارد که نه تنها دیوارها حتی روی بخاری آن نیز با قطعات درخشان آئینه تزئین شده و در زیر اشعه آفتاب صحنه جالب و خیره کننده‌ای ایجاد می‌کند. کف تمام اطاقها با قالیهای گرانبها مفروش گردیده و در وسط بعضی از تالارها حوضچه‌های مرمرینی نیز جهت خنک نمودن هوا در تابستان، ساخته شده، و پیداست که این همه زیبایی و شکوه زائیده ذوق و سلیقه شخص طاهر میرزا می‌باشد. سفرنامه کارری، ص: ۳۵

در جانبی از میدان دو کاروانسرا به نام طاهر میرزا بنا شده که یکی فعلا به ضرابخانه اختصاص یافته است، معماری هر دو جالب و زیباست.

میرزا طاهر در هر گوشه‌ای از شهر باغ کوچکی دارد که انواع درختان اروپائی در آن غرس و تربیت شده و در جوار آن کاخ منازل میرزا صادق و میرزا ابراهیم - عمو و پدر وزیر - قرار گرفته است.

در مراجعت از تماشای کاروانسرا و ضرابخانه، از بنای معتبر دیگری به اسم قیصریه نیز دیدن کردیم. این بنا گنبد بزرگ مرتفعی دارد و مرکز داد و ستد تجار بزرگ است و نفیس‌ترین کالاها را در اینجا می‌توان به دست آورد. بلافاصله بازار زرگران آغاز می‌شود. این بازار دارای گنبدها و طاقهای آجری محکم متعددی است.

روز پنجشنبه از میدانی که چوبه دار مجازات و اعدام در آن نصب شده است می‌گذشتم، عده‌ای از زنان با چادر را دیدم که از زیر جسد آویزانی رد می‌شدند، معلوم شد که این زنهای خرافی برای آنکه بچه‌دار شوند به این کار اقدام می‌کنند. البته پولی هم برای این کار به شاگرد میرغضب که در پای چوبه دار ایستاده می‌دهند. اگر به چشم خود این موضوع را ندیده بودم هرگز باور نمی‌کردم که زنهایی پیدا شوند که عقیده داشته باشند جسد مرده میتواند آنها را باردار کند، عقیده راسخ دیگری که در میان این زنها متداول است اینست که اگر از روی جوی فاضل آب حمام مردانه چند مرتبه به این سو و آن سو بپرند باز حامله شدن آنها به سرعت صورت می‌گیرد. ممکن است که این زنها در حمام آبستن شوند ولی از زیر جسد مرده گذشتن در این کار بی‌اثر است.

اغلب مردان ریش و سیبیل دارند ولی آنهایی که ریش و سیبیل را دوست ندارند عوض ستردن با تیغ، موهای خود را یکی یکی می‌کنند.

سفرنامه کارری، ص: ۳۶

زنها نیز این کار دردناک را انجام می‌دهند. ترکها موهای زاید را با دوائی از بین می‌برند ولی ایرانیها معتقدند این عمل پوست بدن را زبر و خشن می‌کند.

در سه میلی شهر تبریز معدن طلائی وجود دارد که چون مقدار طلای استخراجی از آن کفایت هزینه خود را نمی‌کند لذا معطل مانده است. در چهار میلی همین ناحیه معدن مسی نیز هست که محصول فراوان و درآمد زیادی به خزانه پادشاهی دارد. چند روزی در تبریز منتظر حرکت یک یوزباشی گرجی به اصفهان بودم. با یکی از کشیشان فرانسوی که آشنائی کامل به تبریز و حوالی آن داشت و با اعیان و اشراف معاشر بود، سواره از شهر بیرون رفتیم. در ده میلی شهر، در دامنه کوهی پل زیبا و در عین حال بی‌مصرفی دیدم. پل طوری بود که جریان آب از زیر آن غیر مقدور بود. گفتند یکی از روحانیون جاه طلب این

پل را، در سر راه شاه عباس کبیر بنا کرد. پادشاه از وجود این پل بی‌خبر بود، از بانی آن سؤال کرد، روحانی را به حضورش آوردند. عرض کرد من این پل را بدانجهت ساختم که راهی چنین به پیشگاه شاه پیدا کنم. در دو میلی آن، بالای کوهی یک مسجد قدیمی ویرانه و کمی پائینتر آثار قلعه و معبدی به چشم می‌خورد که گویا از طرف ترکها بنا و از طرف ایرانیها تخریب گردیده است. در دم پرتگاه کوه خرابه دیر کهنی نیز خودنمایی می‌کند. سفرنامه کاری، ص: ۳۷

فصل سوم راه تبریز تا قم

موقع عصر در حال مراجعت به دیر خبر یافتم که یوزباشی گرگی به تبریز رسیده است. با عجله تمام، همراه مالاشی به منزل یوزباشی رفتم. پس از نیم ساعت انتظار، یوزباشی بیرون آمد و با دوازده نفر از ملازمان خود که غالبشان بی‌سلاح بودند سوار و آماده راه شدند. با وجود اینکه معمولاً یوزباشیها هزینه نگهداری یکصد سرباز از دستگاه شاه دریافت می‌دارند، باز برای اینکه هزینه زیادی نکرده و مبلغی برای خود اندوخته باشند فقط عده معدودی را مسلح و مخارجشان را تعهد می‌کنند. خلاصه تمام شب را در سنگلاخهای بین دو رشته کوه راه رفتیم و پس از هفت ساعت در بیست میلی تبریز به کاروانسرای شبلی که از آثار شاه صفی است رسیدیم. در بنای کاروانسرا زیبایی و استحکام کاملاً رعایت شده. در حدود صد مسافر با مراکب خود می‌توانند در آن استراحت کنند. چون فاصله بین تبریز و اصفهان و همچنین ارومیه و پایتخت زیاد است، لذا به این گونه کاروانسراهای بزرگ مجهز نیاز مبرمی وجود دارد. راهدارها در این محل از هر اسب یک عباسی راهانه می‌گیرند ولی چون ما همراه یوزباشی - که شخص محترمی است - بودیم، چیزی پرداخت نکردیم.

سفرنامه کاری، ص: ۳۸

نخست از کوه بلندی بالا رفتیم و سپس به جلگه‌ای سرازیر شدیم که در آن استخر بزرگی پر از اردک وحشی وجود داشت. در اینجا راه به دو قسمت منشعب می‌شود. یکی سربالائی که راه اردبیل است و استخر در طرف راست آن قرار دارد و از اردبیل راه به قزوین و اصفهان می‌پیوندد و دیگری هموار که راه قم و کاشان و اصفهان است و استخر در سمت چپ آن واقع می‌شود.

ما راه اخیر را در پیش گرفتیم و پس از طی ده میل از میان دهکده‌های حاصلخیز، حوالی ظهر به قصبه حاجی آغا رسیدیم. در این قصبه هم کاروانسرای خوبی وجود دارد معهداً من و آقای مالاشی در خانه ترکی منزل کردیم شبهای ایران در این فصل خیلی سرد است. در صورتی که روزها گرم و تقریباً مثل روزهای همین فصل ایتالیا است.

تمام روز شنبه را در این قصبه به استراحت پرداختیم و منتظر شدیم که از هوای خنک شب برای مسافرت استفاده کنیم. اسب من که خوب بسته نشده بود راه بیابان پیش گرفت و پا به فرار نهاد به طوری که امیدم از دست یافتن مجدد بدان به کلی قطع شد. ولی یکی از سواران به سرعت از پی او رفت و در اندک فاصله‌ای گرفت و باز آورد. حوالی غروب به راه افتادیم. و از نشیب و فراز زیادی رد شدیم. در این بین باران شدیدی آغاز شد و چند ساعت متوالی باریدن گرفت، هوا تاریک شد، راه را گم کردیم، ناچار از یک نفر بلدچی «آشنای به راه» استعانت کردیم تا ما را به کاروانسرای «گیلاک» یا «گیلک» راهنمایی کرد.

در ضمن راه با اسبم توی چاله‌ای افتادم، تمام بدن و بار و بنه‌ام خیس شد و یکی از طیایچه‌هایم شکست. پس از اندک

استراحتی به راه خود ادامه دادیم و بعد از طی دو میل راه به کاروانسرای سنگی «دواتلر»

سفرنامه کاری، ص: ۳۹

یا «دواتلر» رسیدیم. این کاروانسرا بر خلاف کاروانسراهای قبل که آجری بودند کلا از سنگ ساخته شده بود.

در سراسر جاده‌های ایران کاروانسراهای مجهز و خوبی بنا شده که تقریباً چهار میل از هم فاصله دارند. پس از طی هشت میل راه به قصبه قره‌چمن رسیدیم. تمام شب را از پیچ و خم و فراز و نشیب راهها گذشتیم.

اطراف جاده همه جا پوشیده از مزارع و باغات بود. بدون شک از نواحی سرحدی ایران و ترکیه تا اینجا هیچ ناحیه‌ای از حیث حاصلخیزی نمی‌تواند با این جلگه برابری کند. مخصوصاً سرسبزی این جلگه آن هم در چنین فصلی مایه تعجب است. سطح هزینه زندگی بسیار پائین است. هر کس می‌تواند با صرف سه پیشیز زندگی مرفهی داشته باشد. اما زمین کمی سفت است و باید دست کم چهار گاو برای شخم به گاو آهن بست. پسر بچه‌ای به گردن گاو جلوی سوار می‌شود و با چوبی آنها را هدایت می‌کند.

یوزباشی با مهربانی از من خواهش کرد که شام را در حضورش صرف کنم. از این دعوت تعجب کردم. چون ایرانیها از صرف غذا با کاتولیکها اجتناب می‌ورزند و عقیده دارند که دست آنها غذا را نجس می‌کند. اما به زودی دریافتم که وی قبلاً گرجی مسیحی بود و بعد مسلمان شده و به عقاید اسلامی چندان پای بند نیست. هنگام صرف غذا گفت او پسر شاهزاده گرجی است، در اثر سعایت دشمنان تا این اواخر در تبریز زندانی بود و غل و زنجیر بر دست و پا و گردن داشت. اکنون مورد لطف و عفو پادشاه قرار گرفته و برای تشریف به حضور شاه و دیدار برادرش که چهارده سال پیش به پایتخت رفته و عهده‌دار امور ضرابخانه است به اصفهان می‌رود. اما اشخاص دیگر گفتند زندانی و زنجیری شدن وی به علت اجحاف و ستم و تعدیهائی بود که در چند قصبه ارمنی نشین ارمنستان

سفرنامه کاری، ص: ۴۰

مرتکب شده بود. ما درباره خیلی چیزها صحبت کردیم حتی شاه ایران، یوزباشی گفت شاه کنونی خیلی مقتدر است و می‌تواند به آسانی شهرهای متعددی از سرزمین ترک را به تصرف آورد ولی جای تأسف است که این فرصت را مغتنم نمی‌شمارد و در حرمسرا با لهو و لعب سپری می‌سازد.

طرف عصر دوباره سوار شدیم و پس از طی بیست و یک میل مسافت در مدت هفت ساعت، از میان روستاهای حاصلخیز و آباد و پرجمعیت متعدد و همچنین از قریه یوزباشی کندی گذشتیم و برای صرف شام و استراحت در قصبه ترکمن که میان دره‌ای واقع شده فرود آمدیم.

یوزباشی باز به همان ادب و احترام درباره من ادامه داد و برای صرف غذا دعوتم کرد و به عوض قاشق با دست خود به بشقاب من و مالاشی برنج ریخت. این عمل در ایران کاملاً طبیعی و مؤدبانه تلقی می‌شود، بر عکس اروپا که بی‌ادبی بزرگ و عدم آشنائی به آداب شمرده می‌شود.

غذای ایرانی از یک ظرف بزرگ برنج-پلو- و یک ظرف بزرگ گوشت تشکیل می‌یابد و در سر سفره غذا آنکه بزرگتر و محترمتر است با دست خود سهم دیگران را در بشقابهای آنها می‌گذارد. بعد از غذا یوزباشی دست چربی خود را سر بالا نگاه داشت تا خادمی آب گرم مخصوصی برای شست و شوی دستهای وی بیاورد. چون شایع شده بود که من سفیر یکی از شاهزادگان صلیبی و به طور ناشناس مشغول مسافرت هستم لذا عده‌ای از قصبه برای دیدن من آمده بودند. البته ایرانیها این موضوع را به آسانی باور می‌کنند. چون هر کس که کاغذ سفارشی با خود داشته باشد او را سفیر تصور می‌کنند. آنهائی که

حقیقه کاغذ سفارشی و تحفه از طرف یکی از بزرگان مسیحی به پادشاه می‌برند از بدو ورود به سرحد ایران به واسطه حکمرانان یا خانهای ایالات پذیرائی می‌شوند و هر گونه احترام در حق سفرنامه کاری، ص: ۴۱

آنها به عمل می‌آید و به هزینه شاه به مرکز روانه می‌شود. این است که اغلب تجار خارجی به این حيله متوسل می‌شوند تا از خطر چپاول مصون بمانند و از تأديه حقوق گمرکی و راهداری معاف باشند. در اینجا خبر دادند که احتیاط را از دست ندهیم و در حراست ااثا و اموال خود دقت کنیم چه اهالی قصبه میانه از کثرت مالیاتی که شاه بر آنها بسته به ستوه آمده و از روی ناچاری میانه را ترک کرده و در راهها به راهزنی پرداخته‌اند. البته بعید نبود که به ما هم حمله‌ای کنند چه همچنان که ذکر شد عده‌ای از همراهان یوزباشی غیر مسلح بودند. بقیه روز را در خانه یک ایرانی گذراندیم و طرف عصر به راه افتادیم، یک ساعت بعد از غروب باران شدیدی باریدن گرفت و هوا به حدی تاریک شد که برای شناختن راه احتیاج به راهنما و روشنائی فانوس داشتیم. سه ساعت بعد یوزباشی مایل شد که در کنار رودخانه کوچکی چند دقیقه استراحت کند. تا دو ساعت قبل از طلوع آفتاب به راه خود ادامه دادیم و از کوه و دشت و دره‌های حاصلخیزی گذشتیم و پس از طی پانزده میل راه در عرض پنج ساعت به قصبه میانه رسیدیم. این قصبه گل‌آلود که در ناحیه باطلاق واقع شده ویرانه‌ای بیش نیست. و کسی در آن به چشم نمی‌خورد و فقط با دو نفر راهدار مصادف شدیم که آنها نیز به خاطر یوزباشی چیزی از ما مطالبه نکردند. در این قصبه یک کاروانسرای جدید البنا و یک کاروانسرای ویرانه مشاهده کردیم. با وجود این چون میانه در جلگه سرسبز و خرمی واقع شده گمان می‌رود باز روزی قصبه‌ای آباد و پرجمعیت گردد.

در چهار میلی این قصبه از چهار شاخه رودخانه بزرگ میانه که

سفرنامه کاری، ص: ۴۲

آخری خیلی کم عرض و عمیق بود با اسب گذشتیم ولی در زمستان حتما عبور از آن مقدور نمی‌باشد و باید برای گذشتن از آب آن از شتر استفاده کرد. روی این رودخانه در قدیم پل سی چشمه‌ای بنا شده بود که هنوز شش چشمه از آن باقی است. پس از آن به کوهی رسیدیم به اسم «کاپلانتو» (قافلانکوه) که تا شهر اصفهان در سر راه خود کوهی بدین بلندی مشاهده نکردیم. دامنه آن طولانی و به تدریج به رودخانه قزل اوزن منتهی می‌شود که روی آن پل سه چشمه زیبایی به تازگی بنا گردیده است. این رودخانه پس از عبور از ایالت گیلان که آب آن به واسطه کانالهای بیشماری به مصرف زراعت آن ناحیه می‌رسد آخر سر به دریای قزوین (خزر) می‌ریزد.

شاه از قصبه‌های اطراف این کوه کمترین عایدی ندارد زیرا تمام این ناحیه موقوفه مسجد اردبیل است که در آن چند تن از سلاطین و بزرگان ایران، از جمله شیخ صفی مدفون شده‌اند. شیخ صفی مرد مقدسی بود و ایرانیها دسته دسته به زیارت قبر وی می‌روند. این مسجد هر سال هشتاد هزار لیره طلا درآمد دارد که میان اشخاص بی‌بضاعت و روحانیانی که مجاور و مأمور نگهداری مسجد هستند توزیع می‌شود.

در نزدیکی پل اخیر الذکر روی صخره بزرگی آثار کاخی دیده می‌شود که به قول یوزباشی بانی این قلعه تسخیرناپذیر زنی است که روزگاری مالک شهر و سرزمینهای این نواحی بود. پس از طی سی و سه میل راه در ظرف یازده ساعت متوالی از میان دشت وسیعی که چیزی جز «رگلیس» «۱» نداشت گذشتیم کمی قبل از ظهر به کاروانسرای سن مالاوا «۲»- شاید جمال آباد- رسیدیم که بر بالای تپه‌ای واقع شده و هفت برج بالنسبه زیبایش آنها از دور به صورت قلعه محکمی به نظر می‌رساند.

Reglisse.(۱)

Sin -Malava.(۲)

سفرنامه کاری، ص: ۴۳

این کوه کبک فراوان وجود دارد که رنگ آنها با رنگ کبکهای اروپائی کمی مغایر است.

مسافران این جاده‌ها هیچ گونه امنیتی ندارند یا گرفتار دزد و راهزن می‌شوند و یا به دست چپارشاهی که کاغذهای یک ایالت را به ایالت دیگر می‌برد می‌افتند و به امر حکومت یا شاهزادگان اسب و مرکب آنان را برای رفع نیاز خود به سخره می‌گیرند، گرچه دو سه روز بعد آنها را پس می‌دهند ولی این کار باعث سرگردانی مسافران می‌شود.

راهدارهای این محل که توسط اوداباشی از رسیدن ما مطلع شده بودند طرف عصر خود را به کاروانسرا رسانیدند ولی با حضور یوزباشی جرأت نکردند که چیزی از ما مطالبه کنند. معهذا برای اینکه در وظیفه خود قصوری نکرده باشند حق راه من و مالاشی را از یوزباشی خواستند که خوشبختانه او نیز با خشونت تمام آنها را رد کرد و ناچار دست خالی برگشتند.

شب چهارشنبه پس از دو ساعت راه پیمائی باز رعد و برق و باران آغاز شد و با این حال حوالی ساعت دو قبل از طلوع آفتاب به کاروانسرای آجری محکمی رسیدیم، در هر چهار گوشه آن برجی بلند تعبیه شده بود.

به راه خود ادامه دادیم و پس از پیمودن پانزده میل راه در پنج ساعت و نیم در حدود یک ساعت و نیم استراحت کردیم و دوباره به راه افتادیم و پس از طی بیست و پنج میل راه در هفت ساعت و نیم زمین خشک و لم یزرعی را پشت سر گذاشتیم و دو ساعت قبل از ظهر به قریه نوبه «۱» رسیدیم و در کاروانسرای «نیک به»- نیک پی- منزل کردیم.

برای اجتناب از تکرار و اطناب یادآور می‌شوم که این قبیل کاروانسراهای محکم و زیبا و شبیه به هم در سرتاسر راههای ایران بنا

Nuhba.(۱) . شاید نیک پی

سفرنامه کاری، ص: ۴۴

شده، اطاقهای مسافران در دور تا دور داخل کاروانسرا تعبیه گردیده و از حیث زیبایی و تناسب و استحکام با بهترین ابنیه اروپائی برابری می‌کنند.

طوبله‌های متعددی برای مراکب مسافران موجود است و بالای هر آخور جای کوچکی برای خوابیدن قاطرچی ساخته شده است.

کاروانسرای «نیک پی» نیز در چهار گوشه برج زیبایی داشت. در کتیبه مرمرین عربی جلوخان ظریف و عالی آن اسم بانی و تاریخ بنا حک شده بود. این کاروانسراها معمولاً از طرف مردان بزرگ ثروتمند به عنوان احسان و کمک به مسافران ساخته می‌شوند.

تمام روز پنجشنبه را در این محل به استراحت پرداختیم. حوالی نصف شب به راه افتادیم و با وجود اینکه راهنمای فانوس به دستی ما را هدایت می‌کرد دوباره راه خود را گم کردیم. آخر سر با استفاده از روشنائی ستاره‌ها راه را یافتیم و پس از طی بیست و چهار میل راه در هشت ساعت متوالی به شهر زنگان که شهر بزرگ گل آلودی بود رسیدیم. در بنای خانه‌های بزرگ

و گلی آن هیچ‌گونه ترتیب و ظرافت رعایت نشده بود، اما باغهای زیبایش گل و سبزه و درختان میوه و تبریزی فراوان داشت. اشخاصی هم که احتیاج به چوب تبریزی دارند از هر سو روی به این باغها می‌آورند. در طول این راه به جز زنجان، جایی درخت ندیدیم. این کمی درخت و چوب باعث شده که اغلب روستائیان برای گرم کردن منازل خود در زمستان از تپاله حیوانات که در تابستان آنها را جلو آفتاب خشک می‌کنند استفاده می‌نمایند. با وجود این اغلب اشخاص معمولاً چوبدستی مخصوصی دارند که آنها را «شو» می‌نامند.

می‌خواستیم همان روز به سوی شهر سلطانیه حرکت کنیم، اما برای اینکه با خستگی شدید خود و اسبهایمان، تحمل گرما و رنج راه

سفرنامه کاری، ص: ۴۵

مشکل بود ناچار در قهوه‌خانه‌ای که باغچه و جوی آب زلالی داشت منزل کردیم. باز سر و کله راهدارها پیدا شد ولی جرأت نکردند که از ما چیزی طلبکاری کنند. پس از صرف شام سوار اسب شدیم و به اتفاق ده سوار ترک و دو سرباز شاهی عازم سلطانیه شدیم. پس از طی نه میل راه از جلو کاروانسرای کوچک دیزه گذشتیم و پس از پانزده میل راه پیمائی حوالی طلوع صبح روز شنبه ۲۶ نوامبر ۱۶۹۴ به شهر سلطانیه رسیدیم.

این شهر سابقاً بارها پایتخت بوده و هنوز آثار ابنیه و کاخهای سلطنتی پیشین باقی است و اگر به وسیله امرائی چون امیر تیمور ویران نگردیده بود، اکنون هم می‌توانست آن جلوه و شکوه را داشته باشد.

خرابه‌های سه مسجد بزرگ که دیوارها و برجهای آنها با کاشیهای رنگین زینت یافته هنوز وجود دارد. جلو خان آنها با دو برج اطراف کاملاً سالم مانده و گنبد یکی از اینها با ارتفاع فوق‌العاده خود یک شاهکار هنری به شمار می‌رود. شهر سلطانیه در جلگه‌ای واقع شده که از شرق به غرب کشیده می‌شود و قطر آن در حدود سه میل است و اطراف آن را تا چند میل مزارع و باغهای پردرختی احاطه می‌کند.

در اطراف شهر تعدادی منازل گلی متروک بد منظر وجود دارد. بازار شهر عبارت از کوچه درازی است، کاروانسرای هم در آخر آن موجود است که زحمت آن به مسافران بیشتر از فایده آن است. هوای شهر به واسطه باتلاقی که آنرا احاطه کرده ناسالم است. شهر و حوالی آن به وسیله خانی اداره می‌شود. سلطانیه در سر راه ما واقع نبود. راه ما خیلی پائین تر و در جاده قم بود. کاروانسرای مخصوص کاروانهای اصفهان در این جاده واقع شده. ما فقط برای اینکه یوزباشی کاری ضروری در سلطانیه داشت همراه وی به این شهر آمدیم.

سفرنامه کاری، ص: ۴۶

راهدارها ظاهر شدند و اول مالاشی را مخاطب ساخته حق عبور خواستند. مالاشی خود را گرجی و از ملازمین یوزباشی و مرا قاصد پادشاه فرنگ معرفی کرد که در اصفهان به خدمت شاه می‌روم، معهذا اگر وجود شخص محترمی مثل یوزباشی نبود راهدارها از سر ما دست بردار نبودند چنانکه همراهی با یوزباشی در اینجا هم یک تومان معادل پانزده سکه طلا برای ما نفع رسانید.

تا دو ساعت از شب گذشته در سلطانیه بودیم و چون خطر راه به علت وجود عده‌ای راهزن بیشتر گردیده بود لذا من در تمام مدت مشغول تعمیر و آماده ساختن تپانچه‌های یوزباشی بودم. و پس از پایان کار به راه افتادیم و از میان اراضی حاصلخیزی گذشتیم و خوشبختانه هیچ‌گونه پیش‌آمد ناگواری رخ نداد و اگر خدای نکرده مورد حمله واقع می‌شدیم نمی‌دانم با نبودن چاتمه و پایه تفنگ، با این تفنگهای سنگین چگونه می‌توانستیم از خود دفاع کنیم، چنانکه من هر چه زور زدم نتوانستم یکی

از آنها را از زمین بلند کنم. پس از سه ساعت راه از کاروانسرای «آلاش هوپر» (۱) و بعد طالش گذشتیم و پس از طی بیست و هشت میل راه از بین دو رشته کوه در ظرف ده ساعت متوالی، روز یکشنبه به «هابار» (۲) رسیدیم. معمولاً می‌بایست از خرم دره بگذریم ولی این جاده بهتر و راحتتر بود. از شهر قدیم هابار امروز جز دالان درازی واقع بین باغهای بزرگ با دیوارهای پهن گلی و درختان بلند تبریزی، چیزی به جا نمانده است. برای اولین بار در این شهر سیب و گلابی و میوه‌های خوب دیگری از قبیل گیلاس و آلبالو دیدم. همچنان که گلسترخهای زیبای فراوانی به چشم خورد که هیچ تصور نمی‌کردم در چنین شهر دور افتاده متروکی وجود داشته باشند.

Allach -Huper.(۱)

Habar.(۲)

سفرنامه کاری، ص: ۴۷

در کاروانسرای کوچک و محقری که اطاقهای متعدد خنکی داشت منزل کردیم. در نزدیکی آن مسجد کهنه‌ای بود که قسمت عمده، مخصوصاً رواق آن، فرو ریخته ولی در وسط آن چشمه صافی جاری بود. خود شهر به کلی ویران و خالی از سکنه است، گویا در گذشته شهر خوبی بود و حالا از کثرت درخت و گل‌های مختلف بیشتر شباهت به جنگل دارد. دو ساعت از شب گذشته دوباره سوار اسب شدیم و همراه دو نفر از آشنایان محلی یوزباشی به راه افتادیم، پس از طی هجده میل راه به قصبه «پارسین» که با باغهای زیادی احاطه شده بود رسیدیم. در اینجا کاروانسرای بسیار خوبی جهت استراحت مسافران آماده بود. یکی از نجای ایرانی را که با پنجاه سرباز مسلح و چارپار مسافرت می‌کرد در اینجا ملاقات نمودیم. تمام این نواحی دشتهای حاصلخیز و بهمین جهت آباد و پرجمعیت‌اند. ولی کمی دورتر کاملاً بی‌آب و علف و خشک و بایر است. همچنین کاروانی را دیدیم که هزار اسب داشت و از اردبیل عازم تبریز بود. آخر سر پس از طی بیست و شش میل راه در عرض شش ساعت، قبل از ظهر به قریه «خثاره» (۱) وارد شدیم و در کاروانسرای کوچکی منزل کردیم. در نزدیکی همین کاروانسرا، کاروانسرای بزرگ دیگری بود که رو به خرابی می‌رفت. آب بدطعم و غیر قابل شربی داشت، با تأسف تمام به یاد آبهای گوارای زنجان و سلطانیه و هابار افتادیم. این قریه سابقاً آباد بود و اکنون رو به ویرانی است ولی میوه‌های عالی و شراب خوب دارد.

شب دوشنبه پس از طی هجده میل راه در مهتاب بسیار دل‌انگیز، در قصبه محقر «ساخاوا» یا «ساگزاوا» (۲) فرود آمدیم. محصول گردوی این قصبه در فراوانی و خوبی معروف است.

Xeare.(۱)

Saxava.(۲)

سفرنامه کاری، ص: ۴۸

روز سه‌شنبه در دشتهای اطراف، حیوان وحشی زیبایی دیدیم که گویا گوشت لذیذی دارد و ایرانیها آنرا جیران یا غزال می‌نامند. این حیوان در ایتالیا وجود ندارد، پوستش مانند پوست گوزن است و تندتر از سگ تازی می‌دود. شبها به صورت گله برای چرا به جلگه می‌آیند و و صبحها به کوه برمی‌گردند. پس از طی دوازده میل در پنج ساعت به قریه «قاراسنگ» رسیدیم.

در آنجا زیر درختان انبوه، کنار جوی آبی چندساعت استراحت و از هوای خنک و صاف استفاده کردیم. ایرانیان در دهکده‌ای که آب جاری نداشته باشد نمی‌توانند زندگی کنند. در واقع همین آبها باعث سرسبزی و خرمی اطراف این دهکده‌ها می‌گردد. در این نقطه نیز انواع مختلفی از درختان میوه وجود دارد. بعد از آن برای صرف شام به خانه‌ای رفتیم که جهت همین کار بنا و وقف شده است.

پس از صرف شام راهدارهای ناحیه باخبر شده به اطاق من آمدند.

در میان لباسهای من شلواری چرمی دوخت فرنگ بود که برای اسب سواری خریده بودم، توجهشان را جلب کرد. یکی دو نفر از آنها تصور می‌کردند که این شلوار از ماهوت هلندی دوخته شده است. هویت و کار مرا از مالاشی پرسیدند. مالاشی به عنوان تفریح گفت پهلوان است و هنگام کشتی این شلوار را می‌پوشد. گفتند تا حال پهلوانی بدین لاغری ندیده‌ایم.

مالاشی گفت از بس در رفتن به زورخانه و ورزش افراط کرده بدین حال افتاده است.

این موضوع باعث شد که چند تن از دهاتیها با من حاضر به کشتی شوند. مالاشی گفت فردا صبح بیاید تا پهلوان برای شما نمایش ورزشی جالبی که تا حال نظیر آن را ندیده‌اید بدهد. ولی چون نمی‌خواهد

سفرنامه کاری، ص: ۴۹

خون کسی را به ذمه داشته باشد از کشتی گرفتن معذور است. به اصفهان می‌رود که به حضور شاه معرفی شود و اوامر او را اجرا کند.

چند لحظه بدین شوخیها گذرانیدیم تا اینکه ملازمان یوزباشی که مشغول تهیه کباب بره بودند از کار خود فارغ شدند و شام را آماده ساختند.

راهدارها که مالاشی را گرجی و مرا پهلوان پادشاه دیدند بدون اخذ دیناری برگشتند. باید دانست که در نزدیکیهای اصفهان راهدارها مثل راهدارهای آذربایجان پررو و سمج نیستند، مخصوصا جرأت نمی‌کنند با خارجیهایی که به طرف اصفهان می‌روند بدرفتاری کنند.

هنگام عصر دوباره سوار اسب شدیم و پس از طی سریع بیست میل راه در ظرف شش ساعت به کاروانسرای «رغایب» رسیدیم با وجود اینکه این کاروانسرا در وسط صحرا قرار گرفته باز خیلی محکم و استوار بنا شده است. جلو خان آن طاق بزرگی دارد. و در یک گوشه آن یک برج تعبیه گردیده است. به راه خود ادامه دادیم و پس از طی دوازده میل راه در چهار ساعت، در کاروانسرای «کوشک راه» به استراحت پرداختیم.

روز چهارشنبه به قصبه «دونک» رسیدیم. در اینجا سر دو راه مختلف اصفهان به هم می‌رسید و یک راه بیشتر باقی نمی‌ماند. در سه میلی، کاروانسرائی دیدیم که سر راه اردبیل- قزوین، قرار گرفته بود، بر خلاف سایر کاروانسراها اطاقهای آن هیچیک ایوان جلوی نداشتند و بیشتر به دخمه شبیه بودند تا به اطاق. شاید برای اینکه مسافران بتوانند از هوای خنک بیشتر استفاده کنند بدین سبک ساخته شده بودند. این بنا آجری و محکم و نام بانی آن در کتیبه سردرب منقوش بود. چشمه آب گوارائی نیز در نزدیکی آن وجود داشت. من در اینجا متوجه شدم که مسافرت در ایران تا چه حد ارزان است. اولاً- کرایه مرکب و

هزینه علوفه بسیار ناچیز است، ثانيا

سفرنامه کاری، ص: ۵۰

در ضمن مسافرت به نان و پنیر و یا شیر ترشیده- ماست- قناعت می‌شود.

نانهای ایرانی خیلی نازک و بیطعم است، آنرا در مایع ماست ترشیده خیس می‌کنند و گاهی یک مشت برنج آب پز نمکین نیز

بدان می‌افزایند.

من که به این غذاها عادت نداشتم نمی‌توانستم به این مقدار قناعت کنم و مجبور بودم در سر راه به عنوان ذخیره مقداری گوشت بره و تخم مرغ و سایر مواد غذایی و شراب و عرق تهیه کنم؛ یوزباشی هم گاهی از این ذخیره استفاده می‌کرد مخصوصاً کباب بره و شراب و عرق را بسیار دوست می‌داشت. چیزی که در این راهها گران و کمیاب است، هیزم و وسایل سوخت است. دهاتیها نیز از تپاله و سرگین خشک برای سوخت استفاده می‌کنند. در این نواحی انگور به حد وفور وجود دارد، اما روستائیان طرز تهیه شراب خوب و نگهداری آنرا بلد نیستند.

هنگام صبح با پیک پیاده‌ای برخوردیم که از اصفهان می‌آمد و شش زنگوله کوچک دور کمرش بسته بود تا هم با شنیدن صدای آنها کسی مانع راهش نشود و هم خودش را ضمن راه خواب نگیرد. می‌گفتند پیکهای شاهزادگان نسبت به اهمیت مقامشان تا دوازده زنگوله به کمر می‌بندند.

یوزباشی مرد نجیبی بود، با بزرگان معاشرت کرده و راه و رسم آن را به نیکی فرا گرفته بود. هر وقت برای صرف غذا به منزل من می‌آمد، با وجود اینکه حق منتهی می‌توانست در گردن من داشته باشد، باز تواضع و فروتنی نشان می‌داد و سپاسگزاری و تشکر می‌کرد. روزی من می‌خواستم اسب قشنگی بخرم، او نیز به خریدن آن بی‌میل نبود، اما هیچ اظهار نکرد تا من بتوانم آنرا هر چه ارزانتر بخرم.

طرف عصر روز چهارشنبه سوار اسب شدیم و به راه افتادیم.

هوا گرم و صاف و روشن بود. دوازده میل راه را در عرض چهار ساعت

سفرنامه کاری، ص: ۵۱

پیمودیم، از جلو کاروانسرائی گذشتیم و ده میل دیگر طی کردیم، به شهر ساوه رسیدیم و در کاروانسرائی که از خشت خام بنا شده بود منزل کردیم.

این شهر در وسط جلگه بی‌آب و علفی قرار گرفته، دهکده‌های اطرافش نیز چندان تعریفی ندارد. یک حصار گلی در حدود چهار میل دور شهر را احاطه کرده، اغلب نقاط شهر ویران است، در بالای تپه‌ای که در کنار شهر واقع شده ویرانه‌های استحکاماتی به چشم می‌خورد، قراء اطراف نیز همچنانکه اشاره شد محصول زیاد ندارند و از ظاهر منازل فقر ساکنین آنها به خوبی نمایان است.

روز پنجشنبه اول ماه ژوئیه پس از طی پنج میل راه از جلو ویرانه‌های قلعه گذشتیم. آب انبار بزرگی داشت گفتند آب باران در آن جمع می‌شود و بعد مورد استفاده قرار می‌گیرد. پس از پیمودن هفت میل دیگر به رودخانه کوچکی رسیدیم. اطراف رودخانه تا مسافت دو میلی مزارع حاصلخیز دارد. بیست میل تمام طی کردیم و طرف عصر به کاروانسرای جعفرآباد رسیدیم. بنائی وسیع و استوار است، اما رو به ویرانی می‌رود. کاروانسرای کوچکی در نزدیکی آن بنا شده، چشمه آبی در وسط آن جاری است و برای استراحت مسافرین مناسب. در آنجا منزل کردیم. یوزباشی که نامش ملک صادر «شاید صادق» بیگ بود از ما جدا شد، در آن حوالی دهکده کوچکی داشت که فاصله‌اش با ساوه یکساعت راه بود. از مالاشی و من دعوت کرد که همراه وی برویم و چند روز مهمان او باشیم. اعتذار کردیم.

او برای جمع‌آوری پول و بدهی رعایا مجبور بود دو سه روز آنجا باشد.

از محبت‌های او امتنان نمودیم، خداحافظی کردیم و جدا شدیم. یوزباشی سالانه پنجاه تومان از شاه می‌گیرد درآمد دهکده نیز که تیول اوست بر آن اضافه می‌شود. درآمد دهکده سالانه هزار و پانصد تا دو هزار سکه

طلاست. هنگامی که به راه افتادیم با چند راهدار مصادف شدیم. پول خواستند، مالاشی خود را گرجی معرفی کرد و مرا سفیر شاه فرنگ. اما چون تنها بودیم دست از سر ما برنداشتند و مبلغی از ما گرفتند.

شاهان صفوی برای اینکه شاهزادگان و اشخاص متنفذ گرجی را در خدمت خود داشته باشند، اغلب از این نوع تیولها به آنها می دهند ولی قبلا آنها را به طوع یا کره ختنه می کنند تا خود و اولادشان مسلمان شوند. با یوزباشی نیز این معامله شده بود، وی از خانهای گرجستان و حاکم ایالت «گوری» بود به خاطر نفع مادی و مقام به این امر تن در داده بود اما خواهران و مادرش حاضر به گذشتن از دین دیرین خود نشده و در گرجستان مانده اند.

در ضمن صحبتهایی که با او نمودم متوجه شدم که در باطن از اینکه شاه او را به تغییر مذهب و قبول اسلام مجبور ساخته ناراضی است. حتی روزی بدون پرده گفت اگر او ظاهرا به تغییر ملیت و مذهب تن در داده برای این است که در مدت محبوس بودن قریب دویست هزار اکو (سکه طلا) از دستش در رفته، پس از آنکه این خسارت را جبران کرد برای ملاقات پاپ به شهر رم خواهد رفت و به آئین قدیم خود یعنی مذهب کاتولیک در خواهد آمد و با سفارش نامه «پدر مقدس» در جرگه ملازمین امپراطور مشغول خدمت خواهد شد و به همراه قشون او بر ضد ترکها خواهد جنگید، مخصوصا چون به تمام رموز جنگی و مسائلی که ممکن است در این محاربات در دریای سیاه پیش بیاید کاملا آشنائی دارد، یک عضو مؤثر به شمار خواهد رفت، همچنین از من پنهان نکرد که یکی از برادرزاده هایش با ده هزار اکو (سکه طلا) از ایران فرار کرده و به ونیز پناهنده شده است.

شش تن از ملازمین یوزباشی هم که به قول خود به اسلام مشرف

شده اند به خاطر تقلید و پیروی از اربابشان بوده حتی با ناراحتی به ختنه شدن تن در داده اند و با این همه تظاهر به اسلام باور ایشان خیلی سطحی بود و نه تنها هیچیک از فرایض دینی اسلام را به جا نمی آوردند بلکه گاهی نسبت به پیامبر اسلام جسارت ناروا هم می کردند.

حوالی عصر به قصد حرکت آماده شدیم و پس از طی نه میل راه در عرض سه ساعت و گذشتن از میان مراتع و نواحی حاصلخیز به رشته جبال جعفرآباد رسیدیم که ایرانیها «ایدن قایتماز» یا «گدن قایتماز» می نامند یعنی کسی که به آنجا می رود دوباره بر نمی گردد. چون عقیده دارند اشخاصی که اقدام به صعود آن نواحی نموده اند هیچ وقت مراجعت نکرده اند، بدون اینکه بتوانند دلیل منطقی ارائه کنند. به هر حال تاکنون کسی جسارت اقدام به چنین مسافرتی ننموده ولی من که به این قبیل خرافات اهمیتی قائل نمی باشم حتما اگر تاریکی و غروب فرا نرسیده بود به قله آن صعود می کردم.

چون کمتر از نه میل فاصله به شهر قم نداشتیم راضی نشدیم که مسافرت خود را قطع کنیم، به راه خود ادامه دادیم ولی به واسطه تاریکی و عدم امکان استفاده از مهتاب شب را در نزدیکیهای شهر به استراحت پرداختیم و جهت ورود به شهر قم منتظر طلوع آفتاب شدیم.

صبح روز جمعه در دشت وسیع حاصلخیزی که قریب ده میل در ده میل و پر از کشتزارها بود از پل قشنگ نه چشمه ای که بر روی رودخانه قم قرار داشت گذشته خود را به کاروانسرائی رساندیم و تمام روز را در آنجا به استراحت مشغول شدیم.

شهر قم شصت و نه درجه طول و سی و پنج درجه عرض جغرافیائی دارد محیط آن قریب ده میل است برج و باروی آن در نتیجه ریزش باران

از بین رفته و به صورت ویرانه درآمده است. خانه‌های شهر نیز همین حال را دارد. میدان شهر کثیف و زنده و مغازه‌های آن خالی و محقر است اما چند مسجد زیبا دارد. اگر مخارج هنگفتی که برای بنای مساجد تازه صرف می‌شود به مصرف تعمیر و نگهداری این چند مسجد قدیمی برسد آنها را از ویرانی و انهدام نجات خواهد داد. متأسفانه به این نکته توجه نمی‌شود و هر ثروتمندی برای آمرزیده شدن گناهان و زنده ماندن نامش به ساختمان مسجد تازه‌ای اقدام می‌کند و لو چند سال پس از مرگ او مبدل به تل خاک شود. از این رو است که روز به روز شمار مساجد ویران افزون می‌شود.

کاروانسراها تا حدی راحت و بعضی دو طبقه هستند. در اطراف شهر گندم و اقسام میوه به حد وفور به دست می‌آید. چکمه‌های ساغری و دیگر اشیاء چرمی رنگارنگ نیز در اینجا ساخته می‌شود.

عصر همانروز راهنمایی اجیر کردم تا همراه وی به دیدن مسجدی که به اندازه مسجد اردبیل مورد توجه و احترام شیعه‌هاست بروم، در این مسجد قبر شاه صفی و شاه عباس دوم قرار گرفته است، ولی گویا مقبره اصلی مورد احترام، متعلق به فاطمه بنت امام حسین (ع) - فرزند امام علی (ع) و فاطمه زهرا (س) دختر محمد (ص) - می‌باشد. در بالای در بزرگ مدخل، کتیبه‌ای به خط طلا در ثنای شاه عباس دوم نوشته شده است. میدان درازی که در هر دو سوی آن دکانهایی کوچک بنا گردیده و کاروانسرائی که در سوی رودخانه ساخته شده منظره را تکمیل می‌کند.

سپس به حیاط وسیعی وارد می‌شویم که چون باغی بزرگ با درختان کاج پوشیده شده و از دو طرف با دیوارهای کوتاهی محصور گردیده و در قسمت جلوی آن گل سرخ و دیگر گلها به حد زیاد غرس و در دست راست اطاق

کوچکی جهت اطعام مساکین بنا شده است، غربا و مساکینی که بدانجا می‌آیند با پارچه‌ای گوشت و مقداری نان و پلو رایگان اطعام می‌گردند.

چند حجره دیگر نیز همانجا دیده می‌شود که گفتند اشخاص قرضداری که نتوانند از عهده پرداخت دین خود برآیند در آنجا متحصن می‌شوند و در طول مدت تحصن به هزینه اوقاف مسجد امرار معاش می‌کنند و طلبکاران نیز راه و اختیاری برای مطالبه طلب خود ندارند. این حیاط بزرگ به یک حیاط وسیع دیگر متصل است که درختان گوناگون و حجراتی برای خدام و نگهبانان مساجد دارد، از اینجا نیز دری به حیاط مربع زیبای دیگر باز می‌شود. حوض پر آب و فواره‌ای در حال فوران دارد. در تمام اطراف آن حجرات و اطاقهایی جهت ملاها و طلاب علوم دینی بنا گردیده.

بعد از بالا رفتن از دوازده پله آجری رنگارنگ که در پای جلو خان زیبایی قرار دارند وارد حیاط چهارم می‌شویم که در آن حجراتی برای طلاب و همچنین مسجد کوچکی بنا شده که نمای قشنگی دارد. سه در، در زیر سر در بزرگ آن به چشم می‌خورد. وسطی بزرگ است و به مسجد باز می‌شود، دست راستی به مقابری باز می‌شود که در پیش بدانها اشارت رفت، سومی یعنی دست چپی به تالاری باز می‌شود که در آن بین فقرا صدقه توزیع می‌گردد؛ با این فرق که آستانه و درگاه در وسطی با صفحات نقره پوشیده شده است. وقتی به اینجا رسیدم چند تن از ملاها مشغول مطالعه کتابهای بزرگی بودند، یکی به جلو آمد و مرا جهت تماشای داخل آنها راهنمایی کرد. در اینجا برایم روشن شد که نوشته «تاورنیه» که ورود مسیحیان را به این محل ممنوع دانسته، بی‌اساس است. داخل مسجد هشت ضلعی است، هشت در کوچک گردویی دارد. قبر فاطمه نوازه محمد (ص) در وسط مسجد قرار گرفته، و نسبت بدان مسجد کوچک،

تقریباً بزرگ است. از کنار قبر فقط راهی برای عبور زائران باقی مانده است.

روی این قبر چهار گوش روپوش زربفتی انداخته‌اند، اطراف قبر را نیز نرده‌های نقره‌ای به ارتفاع شانزده پالم محصور گردانیده، زائران چراغهایی از نقره و طلا، بدین نرده‌ها بسته‌اند. بنای مسجد آجری است، روی آجرها نقاشی شده و سطح داخلی گنبد به وسیله طلا و لاجورد با اشکال هندسی تو در تو تزئین یافته است. دست راست به اطاقی راه دارد که -مانند اطاق مجاور که در آن جهت جلوگیری از اغتشاش، بین فقرا صدقه توزیع می‌گردد- از فرشهای خوب پوشیده شده است.

از سمت راست که انسان سه پله بالا می‌رود، با دو در روبه‌رو می‌شود. یکی از آنها مدخل تالاری است مفروش، که راهی به مقبره شاه صفی دارد. قبر شاه صفی چهار پالم بلندتر از سطح زمین و پوشیده از پارچه‌ای زربفت است. مقبره از چهار سو دری دارد، یکی به مقبره فاطمه و یکی به مقبره شاه عباس و دوتای دیگر هر کدام به حجره‌ای باز می‌شود. همه این مقابر گنبد آجری دارند. در دور تا دور مقبره شاه عباس خانه‌های کوچکی تعبیه کرده و در آنها اشیاء گرانبها و نفیسی قرار داده‌اند، کف مقبره نیز فرش گرانیز دارد. در یکی از حجره‌ها کتابخانه‌ای برای مطالعه ملاحا ترتیب داده شده، به روی قبر شاه عباس حریر سبزه پریمی انداخته‌اند که با طلا و لاجورد روی آن نقاشی و سخنانی به عربی نوشته شده است.

بی‌احترامی راهدارهای قم نسبت به مسافران از راهداران شهرهای دیگر کمتر است چنانکه به ما مزاحمتی نکردند. در قم ضرابخانه‌ای نیز وجود داشت که کسی در آن مشغول کار نبود.

سفرنامه کارری، ص: ۵۷

فصل چهارم ادامه سفر تا اصفهان

عصر روز دوم ژوئیه ۱۶۹۳ از شهر قم حرکت کردیم. پس از چهار ساعت راه به قصبه قائم آباد رسیدیم. در یکی از کاروانسراها منزل کردیم. روز بعد را در اراضی شن‌زار لم یزرع به راه‌پیمائی گذرانیدیم، پس از طی پانزده میل به کاروانسرای آب شیرین رسیدیم. این کاروانسرا آب انبار بزرگی دارد و در اطراف آن تا فاصله پنج میلی قطره‌ای آب مشروب پیدا نمی‌شود. در این ناحیه باد گرم دائمی نفس انسان را قطع می‌کند.

سر راه سگی را دیدیم که از تشنگی در شرف مرگ بود.

طرف عصر همانروز باز سوار اسب شدیم، پنج میل راه رفتیم از قریه «سن سن» گذشتیم و پس از هشت میل دیگر به دهکده ویران ناصرآباد رسیدیم. ویرانه چند خانه آباد قدیمی بر جای بود، ناچار شب را زیر چادر لاجوردی آسمان به صبح آوردیم، نزدیکیهای صبح به راه افتادیم، چند ساعت بعد به کاشان رسیدیم. در نزدیکیهای کاشان، محیط عوض می‌شود، به تدریج نواحی مزروع و سرسبز به چشم می‌خورد. کاشان هم مثل قم به وسیله خانی اداره می‌شود. دور شهر را دو دیوار به فاصله‌ای اندک از هم، احاطه کرده، بازار شهر وسیع و جالب و دیدنی است.

صنعتگران زیادی دارد، مسگران هنرمند ماهر روی ظروف مسی کنده‌کاریهای

سفرنامه کارری، ص: ۵۸

زیبائی می‌کنند، کوجه‌ها غالباً زیبا و آبادند. کاروانسراها در همه جا دو طبقه، معمور و دایرند، بازرگان و پیشه‌ور و هنرمند همه جا به چشم می‌خورد.

حیاطها همه وسیع و دارای حوض آبند. اغلب بازرگانان ساکن این کاروانسراها شب را در کنار حوض بساط شام و رختخواب می‌گسترند و به استراحت می‌پردازند. اطراف در و پنجره‌های منازل و حجرات و دکانها را با آجرهای رنگی زینت داده‌اند.

محصول صنعتی شهر انواع پارچه‌های حریر است. تجارت این کالا عده بیشماری از بازرگانان را از اطراف و اکناف کشور به این شهر کشانده است. مقدار زیادی از این محصول به هند و سایر ممالک آسیائی صادر می‌شود. رفیق من «مالاشی» تافته‌ای به طول سه گز و نیم و به عرض دو پالم و ربع، به من نشان داد که به دو عباسی خریده بود، در صورتی که سی و هشت فولس ارزش داشت.

در شهر کاشان هم خانه سلطنتی وجود دارد. باغ وسیع این خانه به واسطه جوی آبی که از وسط آن می‌گذرد به دو قسمت مساوی منقسم می‌گردد. در دو طرف این جوی درختان کاج و سروهای موزون کاشته شده، و در این کار ذوق و سلیقه‌ای به کار رفته که به خوبی نشان می‌دهد ایرانیها از حیث درک ریزه‌کاریهای هنری و حسن سلیقه چقدر از ترکان جلوترند. این خانه هم مانند دیگر خانه‌های شاهی محل تحصن مجرمین و جنایتکاران است. در جلوخان آجری زیبایی این عمارت، دسته‌ای سوار کشیک می‌دهند. اما لباس متحدالشکل ندارند. بعضی عمامه به سر و برخی دارای کلاه دراز استوانه‌ای هستند که وسط آن پارچه‌ای رنگی پیچیده‌اند.

چون هنگام جلو رفتن جهت خواندن نوشته‌های بالای «جلوخان» تعظیم لازم به درگاه را فراموش کردم، یکی از سربازان قوی هیکل با تندی تمام از گریبانم گرفت و مرا طوری به زانو درآورد که پیشانیم به آستانه خورد.

سفرنامه کارری، ص: ۵۹

همچنان که اشاره شد، این شهر با دو دیوار تودرتو احاطه شده ولی دیوارها به اندازه‌ای ویران گردیده‌اند که برای ورود به شهر در هیچ نقطه نیاز به جستن مدخل و دروازه نیست. یکی از دروازه‌ها که بالنسبه زیباتر و بزرگتر است به بازار بزرگی باز می‌شود که طاقهای بلند و محکمی دارد. شبها پس از برخاستن صدای طبل و کرنای همه درهای مغازه‌ها بسته می‌شود و پاس شبانه پاسداران آغاز می‌گردد.

اطراف کاشان بهتر از حوالی قم نیست. باد گرم طاقت فرسا همیشه وزیدن دارد، ما از شدت گرما مجبور شدیم به روی خود پارچه خیسی بیندازیم.

پس از طی دوازده میل راه در ظرف چهار ساعت، به کاروانسرای «گیایورآباد»- شاید گیورآباد- پناهنده شدیم. ساختمان جالب و محکمی دارد، در وسط کوهستان بی‌آب و علف و دور از آبادی قرار گرفته. در شش میلی این کاروانسرا، میان دو کوه سد بزرگی به وسیله شاه عباس دوم احداث شده، تا هنگام بی‌آبی چشمه‌های کاشان، آب آن شهر را تأمین کند. این سد قریب صد پا طول، سی پا پهنا و پنجاه پا ارتفاع دارد.

آب باران در پشت آن جمع و نگهداری می‌شود و به وسیله هفت چشمه که در پائین آن تعبیه گردیده به اندازه نیاز مورد استفاده قرار می‌گیرد. در بالای کوه، کنار سد، خانه‌ای بود، گفتند هنگام بنای سد، شاه عباس با حضور خود در این خانه کارگران را ترغیب می‌کرد.

روز دوشنبه، پس از طی شش میل راه حوالی طلوع به دهکده «کورو» رسیدیم. این دهکده بین دو کوه واقع شده، میوه‌های مختلفی را به حد وفور داشت، مخصوصا بهترین گردوی دنیا را ما در آنجا دیدیم.

شاید این فراوانی زائیده وفور آب آنجاست. دیوار باغها همه سنگی است،

سفرنامه کارری، ص: ۶۰

دو کاروانسرا دارد یکی سنگی و دیگری خاکی. چند ساعت استراحت کردیم و تنگ غروب شفق و ماهتاب جلوه مخصوصی به کوهها می‌داد به راه افتادیم، کوهستان را پشت سر گذاشتیم و در جلگه‌ای بالنسبه مزروع به کاروانسرای بزرگ «آقا کمال»

رسیدیم. از این نقطه تا اصفهان سی میل راه است و دهکده‌ای در این بین وجود ندارد. به راه خود ادامه دادیم، در دوازده میلی آن در کاروانسرای کوچک آقا کمال به استراحت پرداختیم.

فاصله این کاروانسرا با «کورو» نوزده میل بود. حوالی نصف شب با کاروانی از تجار ارمنی که عازم گیلان بودند ملاقات کردیم. مالاشی گفت این کاروانیان از راه کاشان می‌روند و مجبورند دوازده ساعت از نم‌کزار بی‌آب و علفی بگذرند. چون می‌خواستیم فردای همانروز خود را به اصفهان برسانیم لذا بدون درنگ به راه ادامه دادیم و پس از طی پانزده میل راه به دهکده ویرانه میراخور رسیدیم، از آنجا گذشتیم، چهار ساعت بعد به کاروانسرای آقا نوری که آن هم مخروبه‌ای بیش نبود رسیدیم، آخر سر پس از عبور از ناحیه کوهستانی وارد دهکده «قاضی» شدیم. از این جا تا اصفهان همه جا آبادی و باغ و مزرعه به چشم می‌خورد. این آبادیها که به منزله ییلاق اصفهان می‌باشد دارای خانه‌های آباد و استراحتگاههای خوب و باغهایی هستند که به ثروتمندان اصفهان تعلق دارند. پس از طی نه میل راه، حوالی غروب آفتاب- درست یک سال بعد از حرکت از شهر «ردیسینا (۱)» ی ایتالیا- به دروازه پایتخت ایران، که از دور به جنگل بیشتر از شهر شباهت دارد، رسیدیم. من پیش خود اندیشیدم که منزل چه کسانی را از: کارملیها، یسوعیها، یا کاپوسنهای فرانسوی، برای اقامت اختیار کنم. پس از فکر زیاد، آخر سر

Redicina. (۱)

سفرنامه کاری، ص: ۶۱

پرتقالیها را انتخاب کردم. چه ضمن اقامت در پیش آنان می‌توانستم زبان پرتغالی را که به عنوان نخستین زبان ملل اروپائی در هند شرقی و دربار چین شناخته شده، فراگیرم. پرتقالیها با نهایت مهربانی از من پذیرا شدند. دو اطاق خواب مشرف به باغچه‌های سرسبز در اختیار من گذاشتند. طاق اطاقها با طلا و لاجورد تزیین یافته بود. یک آشپز پرتغالی غذاهای لذیذی تهیه می‌کرد، دوازده تن دیگر نیز در خدمت داشتند که سه تن مغربی، دو تن عرب، سه تن ارمنی و چهار تن از آنها هندی بودند.

سفرنامه کاری، ص: ۶۲

فصل پنجم خصوصیات شهر اصفهان

شهر اصفهان یا سپاهان یا سپاهون به لهجه خود ایرانیها، در ایالت عراق واقع شده و شصت و دو درجه طول و سی و دو درجه و چهل دقیقه عرض جغرافیائی دارد. این شهر سابقا جزو قلمرو پارتها محسوب می‌شد، جلگه وسیع و حاصلخیز آن بین سه رشته کوه قرار گرفته و بعضی گمان می‌کنند که روی ویرانه‌های شهر باستانی هکاتومپیلوس «۱» بنا گردیده اما این حدس درست نیست. شهر کنونی از دو قصبه حیدری و نعمتی یا «کبار نعمت الهی» تشکیل یافته است. گویا در هر یک از این دو قصبه عقیده بخصوصی مغایر با عقیده مردم قصبه دیگر وجود داشته که هنوز آن اختلاف بین ساکنین این محل مشهود است. خود ایرانیها می‌گویند نام این شهر سپاهان بود، پس از استیلای تیمور لنگ به صورت اصفهان در آمده است.

هنگامی که پادشاهان ایران قزوین و سلطانیه را پایتخت داشتند، اصفهان قصبه‌ای بیش نبود، اما پس از فتح لار و جزیره هرمز، شاه عباس اصفهان را به علت مناسب بودن موقع جغرافیائیش به عنوان پایتخت برگزید و فراوانی آب و حاصلخیزی جلگه آن که به وسیله کانالهای متعدد زاینده‌رود آبیاری می‌شد به آبادی و توسعه شهر کمک کرد.

Hecatompilos.(۱)

سفرنامه کارری، ص: ۶۳

استحکامات این شهر مهم عبارت است از یک حصار گلی و چند برج کوچک بی‌اهمیت و غیر مسلح که با خندق کم عمقی احاطه شده است.

این حصار تقریباً دوازده میل طول دارد ولی اگر تمام شهر و باغها و خانه‌های حومه آن حساب شود محیط شهر از سی میل تجاوز می‌کند.

در شش میلی جنوب شهر بالای کوهی بقایای استحکامات قدیمی به نظر می‌رسد. گویا آخرین نبرد اسکندر مقدونی و داریوش که منجر به انقراض سلسله هخامنشی گردیده در اینجا به وقوع پیوسته است. شهر اصفهان ده دروازه دارد که عبارتند از: در طوقچی، در دشت، در عباسی، در لنبون یا لنبان، در دولت، در مودباک «۱»، در حسن آباد، در حرم «۲»، در سید احمدیون یا سید احمدیان و در جوباره. این درها خیلی کوچک و به حدی بدریخت‌اند که هیچ شباهت به دروازه شهر بزرگ یا پایتختی چون اصفهان ندارند.

در روی بعضی از آنها آهن‌پاره‌هایی نیز کوبیده شده است. در جلو هر یک از این دروازه‌ها هر شب عده‌ای نگهبان و افسر کشیک می‌دهند ولی دیوارهای حصار به اندازه‌ای در قسمتهای متعدد خراب و فرو ریخته است که انسان در هر موقع از شب می‌تواند بدون مانع وارد شهر شود. کوچه‌های اصفهان همه تنگ و تاریک و نامتیز و اغلب بازارهای مسقف نیز غرق در کثافت است. جلو هر خانه گودال کوچکی کنده‌اند که کثافات و مدفوع اهل خانه در آن جمع و از طرف عده‌ای به باغهای اطراف شهر حمل می‌شود و به مصرف کود می‌رسد. اگر هوای آفتابی و سالم شهر نبود، بی‌شک بیماریهای گوناگون ساری مردم شهر را به کلی از پای درمی‌آورد. تابستان اصفهان به علت وجود گرد و غبار و باد دائمی بسیار نامطبوع است. در زمستان هم گل و کثافت کوچه‌ها به آخرین حد می‌رسد و زندگی را دشوار

Mod -bac.(۱)

Herrum.(۲)

سفرنامه کارری، ص: ۶۴

می‌سازد. در تمام ایران یک کوچه یا خیابان سنگفرش وجود ندارد، فقط عده کثیری که مأمور نظیف و آبیاری معابر هستند، هر روز چند بار میدانها و جلو منازل اعیان و ثروتمندان را جارو و آبیاری می‌کنند. در فصل تابستان عده‌ای با مشک‌های پر از آب یخ در کوچه و بازار می‌گردند و هر کس را تشنه دیدند به رایگان جامی بدو می‌دهند. گویا این آب یخ مجانی به نفقه اشخاص ثروتمند متوفی، از باب احسان، تأمین می‌شود.

این خاکروبه و کثافات شهر، با نامتیزیهای بیشمار دیگر می‌آمیزد و وضع غیر قابل‌تصوری ایجاد می‌کند. لاشه حیوانات سقط شده را بدون مانع و پروا به وسط کوچه و بازار می‌اندازند، خون حیوانات را در سر هر کوی و برزن می‌ریزند، باور نکردنی اینکه اشخاص ممیز و بالغ هر جا که دلشان بخواهد برای رفع حاجت می‌نشینند. نمی‌دانم چه داعی بوده که یکی از نویسندگان ایتالیائی ما شهر اصفهان را با شهر زیبای «پالرم» مقایسه نموده، در صورتی که کمتر وجه شبه‌ای با هم ندارند و کوچکترین خانه شهر «پالرم» به مراتب از خانه‌های گلی و تنگ و تاریک این شهر بهتر و زیباتر است به جز منزل شاه و چند

تن از بزرگان؛ چه همه خانه‌ها گلی است و فقط تعدادی آجر در آنها به کار رفته است. این خانه‌ها که در اثر باران زود شکاف بر می‌دارند به وسیله مشتی خاک و گچ تعمیر می‌شوند.

دستمزد بنا روزانه چهل شاهی و دستمزد کارگر روزانه بیست شاهی است و بدین جهت برای یک کار کوچک بنائی باید متحمل هزینه بالنسبه زیادی شد.

تشکیلات یک خانه معتبر اصفهانی چنین است: معمولا در بزرگی به حیاطی باز می‌شود. در وسط حیاط حوض فواره‌داری وجود دارد.

در سه طرف حیاط اطاقهائی بنا شده، زیر اطاقها زیر زمینهای تعبیه گردیده.

اهل خانه تابستان را در این زیرزمینها استراحت می‌کنند. زیرزمینها پنجره‌های

سفرنامه کارری، ص: ۶۵

مشبک کوچکی دارند که هوا و روشنائی را از آنها می‌گیرند. کف اطاقها با فرشهای متناسب با ثروت صاحب خانه مفروش است. در یکی از اطاقها تعداد زیادی تشک و لحاف پنبه‌ای روی هم چیده شده، اینها به درد استراحت شبانه اهل خانه می‌رسد. منزل ثروتمندان غالبا دو طبقه است، از در بزرگی به دالان مسقفی وارد می‌شود، در طرفین دالان اطاقهائی قرار گرفته که سقف و دیوارهای آنها به طرزی بدیع معماری و نقاشی شده. پشت پنجره‌های حرمخانه پرده‌های آویزان است. در بعضی جاها به جای پنجره قطعه‌ای چوب مشبک کار گذارده‌اند که در آن نقشهائی به اشکال هندسی تعبیه و شیشه‌های در آن شبکه‌ها قرار داده شده است. پشت بامها معمولا صاف و هموار و کاه و گل‌اندود است. شبهای تابستان عده‌ای پشت بام می‌خوابند. در زمستان باید همیشه مواظب پشت بامها بود تا برف و باران صدمه زیادی به آنها نزند و از این جهت است که پس از باریدن برف بلافاصله آنها را برفروبی می‌کنند.

ایرانیها بهترین اثاث و نفیستترین فرشهای خود را در اطاق پذیرائی جا می‌دهند و در دیگر اطاقها غالبا چیز مهمی ندارند و چون کف اطاقها مفروش است معمولا رختخواب را به روی زمین پهن می‌کنند. با وجود این همه نقص، شهر اصفهان به علت موقع بازرگانی و طبیعی خود خیلی پرجمعیت است و بازرگانان زیادی از نقاط مختلف دنیا بدان روی آورده‌اند.

بازار اصفهان از کالاهای گرانبها پر است و هر گونه متاعی در آن یافت می‌شود.

رئیس دیری که من در آنجا منزل کرده بودم، چون اطلاع یافت که اسب من از فرط خستگی در حال از بین رفتن است، دستور داد یکی از بهترین اسبهای او را برای من زین کنند. با چند تن از خدمه وی سوار شدیم و بیرون رفتیم. نخستین چیزی که توجه مرا جلب کرد برجی بود

سفرنامه کارری، ص: ۶۶

به نام «منار قلعه»، هشتاد پالم ارتفاع و چهل پالم محیط آن بود. بیرون برج از استخوان کله حیوانات پوشیده شده بود. گفتند این همه حیوان در یک شکارگاه صید و سر بریده شده‌اند و سپس این منار به امر شاه عباس کبیر بنا گردیده است. بعد عازم دیدن شرکت هلندی شدیم، رئیس آن «نورکامر» نام داشت، در منزل وسیع و مجلل وی چنارهای متعدد به روی حوض سایه افکننده بودند. دوازده اسب اصیل عالی به من نشان داد که داشتن همه آنها برای هیچ شاهی مقدور نیست، و هیچ نقاش چیره دستی قدرت نقاشی رنگ زیبای پوست آنها را ندارد. از اطاق کوچک مخصوص حیوانات شکاری نیز دیدن کردیم. ده باز شکاری به وسیله چند خدمتکار تربیت و مراقبت می‌شدند. این نوع شکار یکی از تفریحات ایرانیهاست.

مجموعه‌ای هم از چپقهای زرین و سیمین داشت که برای مهمانان تعارف می‌کرد. الحق زندگیش مجلل و باشکوه بود.

روز جمعه سرپرست دیرکارملیهای پابرهنه از جمعیت دومینکن، مرا با چند فرانسوی برای شرکت در مراسم ترفیع کشیشی، به دو روز بعد دعوت کرد.

روز شنبه را به تماشای قسمتی از کوچه و بازار و میدانهای بالنسبه تمیز و باصفای شهر اختصاص دادیم. همچنانکه قبلا اشاره شد در بعضی قسمتهای بازار و کاروانسراها اجناس و امتعه فراوانی از هر نوع وجود داشت و دلالت به ثروت سرشار و کلان بازرگانان می نمود.

روز یکشنبه همراه پدر روحانی و سه کشیش پرتقالی دیگر به دیدن جلفا رفتیم و در خانه دومینکنها که مراسم «ترفیع» می بایست در آنجا به وسیله اسقف بزرگ ارامنه «آبران» انجام گیرد منزل نمودیم. بعد از برگزاری مراسم، ناهار مفصلی به افتخار سفیر پاپ ترتیب داده بودند

سفرنامه کاری، ص: ۶۷

که در آن هشتاد نفر از جمله «پیدو» که به اسقفی «بابیلون» نایل و مشغول آمادگی برای عزیمت به همدان بود، و «الی کارم» که به مقام اسقفی اصفهان نائل شده بود و عده‌ای از اسقفهای کاتولیک و اسقف کاتولیک سوریه و سفیر دولت لهستان و رئیس روحانیان ژزوئیت و دیگر شخصیتهای مذهبی مسیحی شرکت داشتند. بهترین شرابهای شیراز و اصفهان سر سفره حاضر بود. سفیر لهستان، سفیر پاپ و اسقف اصفهان جامهای خود را به افتخار من بلند کردند، و جام آخری همه طبق معمول، در حالی که تمام حضار سر پا ایستاده بودند و دسته گلی دور میز دست به دست می گشت، به سلامت پاپ مقدس نوشیده شد.

در سر راه جلفا بازار بسیار قشنگی واقع شده، سپس باید از خیابان وسیع «چهارباغ» گذشت. در آخر این خیابان عمارت بزرگی قرار گرفته که از خارج بالکونهائی دارد که تا اندرون کاخ شاه کشیده می شود.

در وسط خیابان جوی آبی از سنگ تراش ساخته شده. این قنات در امتداد چهار حوض بسیار وسیع پر از ماهیهای رنگارنگ جریان دارد. در دو طرف خیابان دو ردیف چنار کاشته شده. محوطه پای درختان کمی مرتفع و مخصوص استراحت تفرج کنندگان است. عبور اسب و دیگر چهارپایان از این قسمت میدان سخت ممنوع است. موقع عصر ایرانیها برای استراحت و بدر کردن خستگی روزانه جهت کشیدن قلیان و صرف میوه- مخصوصا در مواقع گرما- به دکه‌های کوچک این محوطه روی می آورند. زاینده رود تقریبا در یک میلی این قسمت واقع شده. پل سی و پنج چشمه زیبایی دارد. در دو طرف سطح پل دو پیاده‌رو، به ارتفاع شانزده پالم تعبیه شده.

خیابان وسیع دیگری در حدود دو میل در روبه‌رو و امتداد خیابان چهار باغ در آن طرف پل قرار گرفته که باغها و دکانهای زیبای متعدد در دو طرف

سفرنامه کاری، ص: ۶۸

آن بنا شده است. در دست چپ این خیابان خانه بیلاقی زیبایی معروف به «تکیه سید» به چشم می خورد. شاه صفی این خانه را برای درویشی که مورد محبت و ارادتش بود بنا کرده است. پنجاه قدم دورتر دو کاخ بزرگ زیبای دیگر وجود دارد. کمی آن طرفتر دو عمارت باشکوه دیگر قرار گرفته که ایوانهای بلندی برای استفاده از منظره استخر وسط باغ دارند.

اینجا سربالائی آغاز و راه به دو قسمت منشعب می شود یکی از این دو راه که در طول آن خانه‌های کوچک فراوانی با سر درهای زیبا دیده می شود، به باغ سرسبز شاه می رسد. در این باغ انواع درختان کاشته شده است.

از اینجا به باغ «هزار جریب» گذشتیم. این باغ سه میل طول و یک میل عرض دارد، سر درب منقش عالی آن با دو ردیف ایوان به طرز اروپائی با طلا و لاجورد تزیین یافته و در چهار گوشه آن، چهار برج بنا گردیده که در بالای آنها لانه‌هائی برای

کیوتران تعبیه شده است. جوی آبی نیز از وسط باغ می‌گذرد که دیواره و کف آن از سنگ تراش است و از این جوی به تمام قسمتهای باغ رشته‌ای آب کشیده و آبشارهای قشنگ و حوضهای متعددی که عکس چنارهای اطراف در آنها نمایان است ترتیب داده و منظره‌ای شاعرانه ایجاد نموده‌اند. در گوشه‌ای از این باغ کنار استخری دو عمارت کوچک زیبا به سبک مراکشی بنا شده که پادشاه در فصل تابستان و گرما در آنها به استراحت می‌پردازد. ایوانهای متعددی نیز برای استراحت افراد خاندان شاهی ساخته شده. در انتهای باغ عمارتی هم برای حرم شاهی بنا گردیده که در جلو آن استخری وجود دارد و قایق کوچکی در روی آن دیده می‌شود. جویهای فرعی زیادی نیز جهت آبیاری گلها و درختان و آبیاری خیابانهای باغ، در هر طرف کشیده شده است. در گوشه دیگر باغ جای نگهداری حیواناتی چون پلنگ، شیر و دیگر درندگان واقع شده، چند سفرنامه کاری، ص: ۶۹

یوزپلنگ هم که شیهه گربه بزرگ هستند برای شکار غزال در اینجا تربیت می‌شوند. طرز شکار بدین ترتیب است که نخست چند باز به پرواز درمی‌آورند، باز بر سر شکار می‌نشینند و آنرا گنج می‌کند و یا جلو چشمش را می‌گیرد و سپس یوز را باز می‌کنند که شکار را گرفتار سازد.

در راه فرمانده سواران را دیدیم که «سپهسالار» می‌نامیدند. قریب پنجاه سوار همراه داشت. همه لباس فاخر پوشیده و پره‌ای رنگارنگی به کلاههای خود نصب کرده بودند. سپهسالار که پنجاه ساله به نظر می‌رسید سیل‌های بلند جالبی داشت. روز یکشنبه، رئیس دیر «اوگوستین» ها چیزی به بزرگی نخود، شیهه ریشه درخت، به من نشان داد و گفت سال پیش، از اینها مقدار زیادی به قصبه «سیاز» از محال «مربوان» یا «میروو» بارید. گویا قحط سال بود، جمع کثیری از گرسنگی مردند، زن مقدسی از اهالی این قصبه به مصلی رفت و استغاثه کرد، رحمت خدا شامل حال مردم شد، مقدار زیادی از این ریشه‌ها از آسمان فرود آمد و سطح زمینی در حدود سه میل مربع را فراگرفت. مردم قحط زده اطراف فرو ریختند و آنها را گرد آوردند، آرد کردند و نان پختند و از گرسنگی و مرگ نجات یافتند، حتی خان محل نیز از آنها استفاده کرد. من هرگز نمی‌توانستم چنین حادثه‌ای را باور کنم، ولی تمام میسیونرها و کشیشهای دیرهای مختلف به واقعی بودن چنین امر گواهی دادند. روز دوشنبه در پی توطئه‌هایی که توسط ارامنه جلفا و اصفهان بر ضد اغلب میسیونرهای کاتولیک، مخصوصا پدر روحانی «الی کارم پابرهنه»^(۱) به عمل آمده بود مسیحیان را با جنجال زیاد از جلفا بیرون کردند. در

P. Elie Carme. (۱)

سفرنامه کاری، ص: ۷۰

این مدت زد و خورد هائی نیز بین این دو دسته روی داد. حتی کار به جائی کشید که دیوان بیگی و حکمران اصفهان جهت استحضار از ما وقع به محل حادثه رفتند. با توجه به اصل قضیه، بی‌مهری و دشمنی ارامنه با مسیحیان دیگر به خوبی روشن می‌شود.

میسیونرهای کاتولیک ساکن جلفا، چند سال پیش بیمارستان و درمانگاهی در جلفا احداث کردند و بدین نحو توانستند با مردم جلفا روابط بیشتری برقرار کنند. در این اواخر نیز می‌خواستند کلیسای کوچکی به سبک خود بسازند و به آئین خود اداره کنند. برای انجام این کار خانه‌ای در مجاورت محل ساختمان که متعلق به یک ارمنی ساکن جلفا بود به مبلغ پنجاه تومان اتیاع و وجه آن را از محل اعانه‌ای که از کاتولیکهای ساکن اصفهان جمع‌آوری نموده بودند پرداخت کردند. لیکن در حین معامله به علت عدم اطلاع جریان داد و ستد را طبق مقررات معمول مملکت، در دفترچه مخصوص شاهی به ثبت نرسانند.

ارامنه که می‌خواستند از بنای این کلیسا در جلفا جلوگیری کنند و از طرفی مطابق اختیارات و امتیازاتی که شاه در بدو اسکان آنان در جلفا بدانها مبذول داشته بود مایل نبودند که کاتولیکها در شهر جلفا کلیسائی داشته باشند. - شاه عباس هنگام بنای شهر جلفا ضمن فرمانی که در آن حقوقی به ارامنه قائل شده بود تصریح کرده بود که هیچ ملت دیگری غیر از ارامنه مجاز به احداث کلیسا در جلفا نخواهد بود.

آباء روحانی کاتولیک هم که حکم و اجازه ساختمان کلیسای خود را کتبا از پادشاه وقت دریافت داشته بودند اهمیتی به حقوق ارامنه قائل نشده به بنای کلیسا مشغول گردیدند.

ارامنه در اوایل تنها به داد و فریاد و اعتراض قناعت می‌کردند اما پس از مشاهده پیشرفت روز افزون کار کلیسا، روزی عده‌ای قریب

سفرنامه کارری، ص: ۷۱

دو هزار نفر گرد هم آمدند و به منزل پدران روحانی حمله کردند و دست به غارت گشودند، سفیر لهستان باخبر شد، بلافاصله افراد گارد مسلح خود را به مقابله با ارامنه گماشت و پس از زحمت زیاد به جلوگیری و پراکنده ساختن ارامنه موفق گردید. و اگر این اقدام سفیر نبود شاید زیانهای جبران ناپذیری به بار می‌آمد.

کاتولیکهای اصفهان بارها برای پیدا کردن راه حلی گردهم آمدند اما راهی نیافتند. ارامنه اصفهان مخصوصا اهالی جلفا اغلب ثروتمند و پولدار بودند و در رسانیدن پول به مقامات دولتی و صرف در موارد ضروری دستشان بازتر بود و این خود یکی از علل شکست کاتولیکها محسوب می‌شد.

«اتین ورتاییه» یکی از وعاظ ارمنی نیز در حدود سه هزار تومان معادل پنجاه و هفت هزار سکه طلا از ارامنه جمع کرد و به رسم هدیه به مادر شاه و چند تن از وزرای متنفذ تقدیم داشت و فرمانی به دست آورد که همه کوششهای کاتولیکها را نقش بر آب ساخت. دیوان بیگی از پدر روحانی «الی کارم» سند مالکیت خواست، صاحب ملک قبلی هم ادعای غبن نمود، که به زور در مقابل مبلغی ناچیز ملک مرا از دستم خارج ساخته است. «الی کارم» دعوی او را رد کرد، اما دیوان بیگی حرف او را قطع نمود و با خشم و تهدید پرسید شما چگونه جرأت می‌کنید خانه رعایای شاه را به زور از دستشان درآورید و تازه آنرا، در دفترچه شاهی هم ثبت نکنید ... نتیجه‌ای از بحث حاصل نشد. دیوان بیگی بلافاصله فرمان تخریب بنای ناتمام کلیسای کاتولیک را صادر و در دیر و محل سکناي کشیشهای کاتولیک را به مهر شاهی مهور کرد. «الی کارم» پرسید آیا این راه و رسم پذیرائی از مهمانان شاه است؟ دیوان بیگی گفت اگر مهمان شاه نبودید به مجازات شدیدتری محکوم می‌شدید. کار بدینجا خاتمه نیافت، دیوان بیگی

سفرنامه کارری، ص: ۷۲

پس از مراجعت به شهر دوازده تن از گماشتگان خود را پیش «پرالی» و سه کشیش کاتولیک دیگر فرستاد و به آنها ابلاغ کرد که شما به ترک جلفا محکوم شده‌اید باید بلافاصله از جلفا خارج شوید و دیگر پای بدانجا نگذارید و گرنه به پرداخت یکصد تومان محکوم خواهید شد. «پرالی» و همراهان با پای پیاده در میان استهزاء و ناسزاهای ارامنه جلفا را ترک کردند. پرکاسپار، سرپرست دیری که من در آنجا بودم، از جریان باخبر شد، چند تن سوار به جلو آنها فرستاد تا سوار ترک اسبشان کنند و به اصفهان بیاورند. همه به اصفهان رسیدند و به دیوان بیگی معرفی شدند، و در سفارت لهستان مورد پذیرائی قرار گرفتند تا بعد تکلیف قطعیشان معین شود.

همچنانکه حدس می‌زنید این کار در اصفهان غوغائی به راه انداخت، ارامنه نانجیب اصفهان نیز دست به تحریکاتی زدند. البته

مجری مقاصد و محل اتکای آنها خواجه سیاهی به نام آقا جمال بود که از رازداران و اشخاص مورد توجه مادر شاه به شمار می‌رفت.

چون تحریک خیلی جدی به نظر می‌رسید و هر آن احتمال می‌رفت که دامنه آن وسعت یابد، سفیر لهستان گماشتگانی پیش تمام هیئتهای کاتولیک فرانسوی و پرتغالی مقیم اصفهان فرستاد تا تدابیر لازمی جهت مقابله با این جماعت و «ورتایه» اتخاذ کنند و همچنین نمایندگانی نیز پیش «ورتایه» ارمنی فرستاد که اگر دست از تحریکات خود برندارد و فرمان طرد کاتولیکها را از جلفا پاره نکند و نسوزاند، خبر کارهای ناشایست وی را به تمام شاهزادگان و امرای امپراطوریه‌های کاتولیک جهان خواهد فرستاد و تأکید خواهد کرد که در آن کشورها نیز با ارامنه مقابله به مثل کنند. ورتایه پیرمرد عنود و لجوجی بود و به ظاهر می‌گفت سرنوشت ارامنه کشورهای دیگر برای او مهم نیست، و می‌گفت در ایران فقط ارامنه مجازند که

سفرنامه کارری، ص: ۷۳

کلیسا و نمازخانه و دستگاه تبلیغاتی داشته باشند. لیکن «پریور» و معاونش که به زبان ایرانی آشنائی کامل داشتند، «ورتایه» را کاملا به اهمیت موضوع حالی کردند تا جائی که «ورتایه» رقم فرمان شاه را دایر به بیرون کردن کاتولیکها از ایران پاره کرد. این حادثه به خوبی نشان می‌دهد که چگونه فرمانهای ضد و نقیض از جانب پادشاه بزرگ صفوی صادر می‌شود. بنابراین لازم می‌دانم وضع کنونی دربار صفوی و انحطاط فکر شاه و گردانندگان دستگاه حکومت را که به جز سود خویش به چیزی نمی‌اندیشند برای خوانندگان تعریف کنم.

پادشاه کنونی صفوی که حالی مقرون به جنون دارد، همیشه در حال مستی و حیرت است، و در میان درباریان، هر صبح هنوز خماری شب را از سر باز نگرفته، با شراب شیراز تا شب به سرمستی می‌افتد. مستی این پادشاه به حدی است که خود قادر به گرفتن شراب نیست و دائما ساقی زیبایی پالای لبریز جلو لبان وی می‌گیرد، معمولا سه پیاله از دست ساقی می‌خورد، و اگر حالی یافت سه پیاله دیگر نیز به یاد آنها می‌زند.

پس از صرف اندک غذائی نیز دوباره جامها به گردش درمی‌آید. پادشاه حتی هنگام گردش نیز دست از شرابخواری برنمی‌دارد و آنقدر در این کار افراط می‌کند که همواره بین خواب و بیداری به سر می‌برد و بدین جهت غالباً اعضای شورای مملکتی بدون اخذ تصمیم جلسه را ترک می‌کنند.

بدیهی است در چنین کشوری حکومت واقعی در دست عده‌ای از ندما و ملازمان و خواجه‌سرایان شیاد خواهد بود، و هر فرمانی، مخصوصا فرمانی را که پولی برای صدور آن صرف شده، به امضای شاه خواهند رسانید.

در اینجا حکایتی را که از شخص قابل اعتمادی شنیدم برای شما نقل می‌کنم؛ این حکایت حماقت و سنگدلی و پستی اخلاق شاه را کاملا ارائه و زوال قدرت دودمان صفوی را به خوبی ارائه می‌کند.

سفرنامه کارری، ص: ۷۴

همچنانکه اشاره شد پادشاه دائم الخمر، روزی در یکی از مهمانیهای دربار که نمایندگان خارجی و بزرگان کشور در آن حضور داشتند به سفیر ازبک گفت، می‌دانی این کاسه زرین بزرگ من چیست؟ گفت نه قربان، پادشاه گفت این کاسه شراب من مجسمه پادشاه ازبک است که چون سر نافرمانی و دست اندازی به خراسان داشت به امر شاه عباس بریده و زر ورقی روی آن کشیده شده و به صورت کاسه شراب درآمده است. سفیر ازبک مرد زیرک و هوشیاری بود و به چاپلوسی و تملقهای موضعی آشنائی داشت، گفت زهی افتخار برای این سر که به امر چنان شاه بزرگی بریده شده و در خدمت چنین شاه بزرگواری وظیفه سقاییت انجام می‌دهد. شاه به قدری از این جواب زیرکانه خوشحال شد که ویرا از مقربان خود ساخت و

تمام مستدعیات او را بر آورد.

در روزهایی که میسیونرهای کاتولیک پرتغالی و فرانسوی در اصفهان مشغول تثبیت وضع و موقع خود و خنثی کردن اقدامات «ورتابیه» ارمنی بودند، حادثه عجیب دیگری روی داد. یک مسیحی ارمنی به نام «خواجه مارکارا» از طرف شاه به پرداخت پانصد تومان محکوم شد. درباره محکومیت وی حرفها گفتند، عده‌ای بر آن بودند که چون وی با دخالت در اختلاف کاتولیکها و ارامنه اغتشاشی به وجود آورده لذا مستوجب چنین عقوبتی شده است، عده دیگری نیز می گفتند، خیر ترک مسیحیت گریگوری و گرویدن به آئین کاتولیک، وی به دیوان بیگی رسیده، دیوان بیگی «آخوند» را- که قضاوتهای مهم را انجام می دهد و حکمش نافذ و لازم الاجراء است و فقط در برخی موارد مهم نظر و تأیید شاه هم برای اجرای حکم وی ضرورت دارد، و عقد ازدواج و طلاق و تنظیم قبالة و اسناد داد و ستدهای بزرگ به وسیله وی صورت می گیرد- احضار کرده سفرنامه کارری، ص: ۷۵

و فتوایی درباره وی خواسته است. «آخوند» پس از اندک تأملی فتوی داده که این ارمنی را باید زنده زنده در آتش افکند. این فتوی به عرض شاه رسانیده شده و چون عقوبتی سخت بوده به امر شاه به پرداخت دو هزار تومان محکوم شده و چون پرداخت این جریمه نیز سنگین و غیر مقدور بوده به وساطت دختر مارکارا که خود از ملازمان حرم بود، جریمه به پانصد تومان تقلیل یافته است.

ارامنه که در ایذاء کاتولیکها مصمم بودند و سفیر لهستان را مانع کار خود می دیدند، از هیچگونه سعایت و بدگویی درباره وی دریغ نورزیدند، به طوریکه چند ماه پیش از طرف وزیر به اطلاع سفیر لهستان رسانیدند که دولت ایران به هیچ وجه مایل به قطع روابط دوستانه با دولت عثمانی نیست و نمی خواهد هرگز با آن دولت از در خصومت درآید. البته این اطلاع به منزله جواب رد و دستور مرخصی وی بود.

اما سفیر لهستان تجاهاول کرد و به انتظار شرفیابی مجدد و کسب اجازه مرخصی مدتها در اصفهان توقف نمود. ارامنه با زیرکی و شرارت فطری این موضوع را به استحضار وزیر کشور رسانیدند. وزیر کشور با نامه‌ای به امضای شاه، سفیر لهستان را اطلاع داد که جلسه خداحافظی همان بود که قبلا انجام شده و دیگر سفیر مجاز نیست به عنوان انتظار شرفیابی در ایران بماند. حتی بهتر است هر چه زودتر خاک ایران را ترک گوید.

و ضمنا یاد آور شده بودند که اگر تذکر وزیر کشور را کافی نداند می تواند به وسیله یکی از شخصیتهای دیگر موضوع را تحقیق کند. بدین طریق سفیر لهستان از دریافت حقوق سه ماه توقف اضافی خود در ایران محروم شد. حتی پرداخت کرایه منزل او را هم دولت ایران نپذیرفت.

روز جمعه از طرف روحانیان مسیحی اصفهان دعوتی از سفیر

سفرنامه کارری، ص: ۷۶

لهستان به عمل آمده بود، حضور یافت و در سر یک میز با ما ناهار خورد، و در همانجا تصمیم خود را مبنی بر مراجعت به لهستان اعلام داشت، گفت مجبورم بدون حصول توفیق در انجام مأموریت خود به حضور پادشاه لهستان برگردم چه پادشاه ایران حاضر به اعلان جنگ با ترکها نشد.

سفرنامه کارری، ص: ۷۷

این میدان و اغلب عماراتی که در اطراف آن دیده می‌شوند به حکم شاه عباس روی ویرانه‌های یک میدان قدیمی که سابقاً مقر یکی از شاهزادگان ایرانی و سپس دار الحکومه شهر بود بنا شده است. - گویا میدان قدیمی کوچکتر از میدان کنونی بوده - دیر پرتقالیها که من نیز اکنون ساکن آن هستم در نزدیکی این میدان قرار گرفته است.

طول این میدان از سمت شمال به جنوب درست یک چهارم میل و عرض آن یک هشتم میل است. زیبایی وضع میدان، تناسب ستونها طاقها، مغازه‌ها، درها، پنجره‌ها، این میدان را با بزرگترین میدانهای اروپا قابل مقایسه می‌سازد. با توجه به عظمت و ظرافت معماری می‌توان گفت این میدان از میدان «سن مارک» و نیز باشکوهتر است. طاقهای میدان سن مارک به وسیله دیوارهایی بسته شده در صورتی که طاقهای این میدان راههای معابد، مساجد و عمارات اطراف‌اند. اغلب ساختمانهای اطراف میدان را مغازه‌هایی تشکیل می‌دهند که صنعتگران زبردست در آنها مشغول کارند. بالای مغازه‌ها به طرز جالبی بنا شده‌اند که عموماً منزل و محل سکونت این هنرمندان هستند.

در اطراف میدان جویهای باریکی از سنگ تعبیه شده، لیکن

سفرنامه کاری، ص: ۷۸

به ندرت آب در آنها جریان دارد. معمولاً آب قلیلی در ته جویها می‌ماند و می‌گردد و بوی تعفن به اطراف پخش می‌شود. از درختان چناری که شاه عباس به دست خود در این میدان کاشته بود هنوز چند تائی باقی مانده است. آنهایی که از بین رفته‌اند قطعاً در اثر بی‌مبالاتی مأمورین آبیاری بوده که از مراقبت و آب به موقع غفلت کرده‌اند و پس از خشک شدن آنها نیز چناری تازه نه کاشته‌اند و با از بین رفتن آن چنارها زیبایی میدان از بین رفته است.

دو در باشکوه کاخ شاهی در طرف غرب میدان قرار گرفته، عالی قاپو به خیابانی طولانی باز می‌شود. جایگاههایی در آن بنا گردیده که محل تحسن گناهکاران و جنایتکاران بود و حتی درماندگان و ستمدیدگانی که از طرف حکام مورد ستم و تعدی قرار می‌گرفته‌اند نیز جهت دادخواهی به این محل می‌آمدند و شاه در این محل شخصا به شکایات پناهندگان می‌رسید و حکمرانانی را که از قدرت و مقام خود سوء استفاده می‌کردند، مجازات می‌نمود. در آخر این خیابان در بزرگی به چشم می‌خورد که به در علی «عالی» موسوم است و در آستانه آن سنگ مدوری است که مورد احترام زیاد ایرانیها می‌باشد.

کمی دورتر از این محوطه ساختمان مکعبی شکلی دیده می‌شود که سه طرف آن باز است. سقف این ساختمان از چوبهایی ساخته شده که در نهایت صنعت و ظرافت بریده و به طور مخصوصی رنگ آمیزی گردیده‌اند. بیست ستون چوبی نقاشی و منبت کاری شده بسیار ظریف نیز زیر این سقف قرار گرفته‌اند. در اطراف این ساختمان صورتهایی به شیوه اروپا ترسیم شده است. و در بعضی از آنها جوان زیبایی پیلای در دست دارد و این علاقه مخصوص شاهزاده را به شراب نشان می‌دهد.

سفرنامه کاری، ص: ۷۹

در وسط میدان حوضی قرار دارد که فواره‌های آن با وسیله مخصوصی که آب را به برجهایی می‌رساند کار می‌کنند. در قسمت آخر این بنا تخت سلطنتی قرار گرفته و شاه می‌تواند در حال نشسته تمام میدان را در زیر نظر داشته باشد، مخصوصاً در جشنها و روزهای رسمی تمام تشریفات را که در این میدان برگزار می‌شود ببیند. یکی از این مراسم که در ایران مورد علاقه و توجه عموم است بازی کمان است. شاه گلدانی زرین بالای درختی نصب می‌کند، سواران به سرعت از برابر درخت می‌گذرند و چند قدم بعد برمی‌گردند و تیری به سوی گلدان رها می‌کنند، گلدان زرین جایزه کسی است که تیرش زودتر و بهتر به نشانه بخورد.

در معمولی دیگری هم به نام در دولت خانه - یعنی در عدالت «۱» - به وسیله چند فوج سرباز محافظت می‌شود این سربازها که

عده‌ای پیاده و عده‌ای سواره هستند، مانند نگهبانان در عالی، یکصد و ده عراده توپ دارند که شاه عباس کبیر هنگام راندن اسپانیاییها از هرمز، آنها را به غنیمت گرفته است. البته به جز نه عراده بقیه زنبورک‌اند. در نزدیکی این درب، در دیگری قرار دارد که قرینه در ورودی است و به تقلید از آن ساخته شده و در مودباک یا «مطبخ» نام دارد. تمام مواد غذایی مورد نیاز از این در وارد کاخ می‌شود. در نزدیکی این بنا، ساختمان دیگری قرار گرفته که متعلق به خزانه‌دار بزرگ می‌باشد. موقعی که من در اصفهان بودم، صاحب این عنوان عالی - خزانه‌دار بزرگ - خواجه سفید پوستی بود که کلید مخازن دولتی را در تحویل داشت. وی هرگز به جز موارد نیاز دولت دست به آنها نمی‌زند. مخزن مخصوصی که مواجب سربازان از آنجا پرداخت می‌گردد در این نزدیکی و جدا از خزانه بزرگ است. عایدات شخصی

(۱). مؤلف در پاره‌ای از موارد، این گونه ترجمه‌های اشتباهی دارد.

سفرنامه کاری، ص: ۸۰

شاه از محصول و اجاره باغها، کاروانسراها و مستغلات خود، به این خزانه بزرگ تحویل می‌گردد. این نکته بسیار جالب توجه است که شاهزادگان مسلمان وجوهی را که از بابت مالیات و یا جریمه و غیره جمع آوری می‌شود غیر عادلانه می‌دانند و کمترین دیناری از آن برای خود خرج نمی‌کنند. این موضوع تقریباً عمومیت دارد، به طوری که مغول «۱» بزرگ با وجود اینکه متجاوز از هشتاد سال دارد، با دست خود «عرق چین» هائی می‌بافد و آنها را به رسم هدیه به امرا و بزرگان می‌فرستد که غالباً در مقابل این افتخار به طوع یا کره مبلغ بیست تا سی هزار اکو - سکه طلا - به عنوان پیشکش برایش می‌فرستند.

درست در مقابل در مطبخ، ساختمان بزرگی بنا شده که صنعتگران مختلف زیادی در آن مشغول کار هستند، در این میان عده‌ای صنعتگر فرانسوی نیز برای شاه کار می‌کنند. درهای دیگر متعددی هم در اطراف کاخ دیده می‌شود که یکی از آنها، دور از انظار و برای این تعبیه شده که پادشاه هر وقت اراده نمود از آن در به مسجد شاه برود.

در قسمت جنوبی این میدان زنگ ساعت بزرگ هرمز قرار دارد که مسیحیان میسیونر اوگوستین آنرا به شاه عباس بزرگ تقدیم نموده‌اند.

مسجد شیخ لطف الله در جانب مشرق قرار گرفته و گنبد بزرگ آن از کاشیهای رنگارنگ پوشیده شده است. مسجد شاه در قسمت جنوبی میدان واقع شده و جلو خان وسیع بسیار زیبایی دارد. در دو طرف این جلو خان دو مناره تعبیه شده که بالای آنها به قسمت عمامه شکلی ختم می‌گردد.

از این در بزرگ به حیاطی وارد می‌شود که تقارن کاملی ندارد.

(۱). شاهانی از اولاد امیر تیمور که در هندوستان حکومت و فرمانروائی کرده‌اند، در اروپا به «مغول» شهرت یافته‌اند.

سفرنامه کاری، ص: ۸۱

طاقهای دور تا دور این حیاط با کاشیهای رنگارنگ تزیین یافته است. در دومی که روی آن پارچه‌های کوچک و بزرگ نقره کوبیده شده به داخل مسجد باز می‌شود. درون مسجد نقش و نگار طلائی و تزیینات عربی زیبایی دارد. و با گنبد آراسته اعجاب‌انگیزی پوشیده شده و کف آن با بهترین فرشهای نفیس بافت ایران مفروش گردیده است.

در وسط میدان، روزهای معمولی، در فاصله بین مسجد و تیر چوبی مسابقه، جمعی چوب و زغال می‌فروشند. در قسمت مشرف به زنگ ساعت، آهن آلات و زین افزار و در قسمتی دیگر فرش کهنه خرید و فروش می‌شود. در اطراف مسجد شیخ

لطف الله دکه‌هایی قرار دارد که در آنها مرغ بریان و گوشت و کوبیده پخته به فروش می‌رسد. در بقیه قسمت‌های میدان مخصوصاً نزدیک‌های کاخ شاهی ازدحام و اجتماع و خرید و فروش سرپائی کاملاً قدغن است. این محوطه دارای محل مخصوص برای گاو‌بازی و مقابله با حیوانات وحشی است. پادشاه اینگونه سرگرمیها را دوست دارد. علاوه بر اینها عده‌ای ریسمان‌باز، شیاد و مسخره نیز با ادا و حرکات خود مردم را سرگرم می‌سازند.

روزهای جمعه میدان جلوه خاصی دارد، پر از اصناف و کسبه و روستائیان است، مردم برای خرید میوه، سبزی، مرغ، بوقلمون و سایر اجناس روی به میدان می‌آورند. در سرتاسر بازار مغازه‌هایی است که در آنها کالاهای مختلفی به فروش می‌رسد. قسمتی از آن اختصاص به چرمسازی و فروش انواع وسایل چرمی دارد، در یک قسمت مشک‌های کوچکی فروخته می‌شود که آنها را برای حمل آب زیر شکم شترها می‌بندند.

در نزدیکی آن تیر و کمان و شمشیر و ادویه فروخته می‌شود.

در کاروانسراها تجارخانه‌های بزرگی وجود دارد، بازاری نیز

سفرنامه کاری، ص: ۸۲

مخصوص فروش وسایل سفر است. تمام قسمت غربی میدان از دم مسجد تا زاویه غربی مخصوص کتابفروشا و صحافهاست. در چند دکان نزدیک کاخ، ظروف بلورین ساخت نورمبرگ و ونیز فروخته می‌شود. بین دو در کاخ آرامنه فقیر مهرهای ظریفی از سنگ می‌تراشند. قسمتی نیز مخصوص کار قهوه‌چیهاست. مردم برای صرف قهوه و قلیان بدانجا می‌روند. این محل علاوه بر استراحتگاه بودن، چشم‌انداز خوبی هم دارد و مشرف بر حوضی است که آب زلالی در وسط آن در فوران است. اغلب مردم تنگ قلیان خود را با آب تمیز و خنک این حوض پر می‌کنند. این محل پاتوق عده‌ای از اهالی شهر به ویژه درویشهایی است که با صدای منکر خود صبح تا شام برای گرفتن پول از مردم داد می‌کشند.

تجارخانه و دکاکین آرامنه در کاروانسرای کوچک خود آنهاست که در نزدیکی میدان واقع شده است. کمی دورتر کاروانسرای بزرگی قرار گرفته که به امر مادر شاه عباس دوم بنا گردیده، دو طبقه ساختمان و حوضی در وسط حیاطش دارد. سابقاً در هر چهار گوشه آن دری وجود داشت ولی اکنون فقط دو در باقیمانده است، گویا درها به کاروانسراهای دیگری باز می‌شوند. این کاروانسراها که اغلب از طرف شاه و افراد خانواده و بستگان وی تأسیس یافته‌اند مناسبترین محل برای اقامت مسافران و بازرگانان می‌باشند و گرچه کرایه آنها از سایر کاروانسراها کمی گرانتر است اما ساکنان آنها از امن و راحت بیشتر برخوردارند و اگر چیزی از آنها گم شود کاروانسرادار مسؤول جبران آن می‌باشد. حراست و نگهبانی میدان شبها به عهده جمعی از محافظان است و حراست بازار نیز مثل حراست بازارهای سایر شهرستانها صورت می‌گیرد.

بازار بزرگ در گوشه جنوب غربی میدان واقع شده. در این بازار

سفرنامه کاری، ص: ۸۳

انواع لباسها و کفشهای چرمی به فروش می‌رسد. به بازار دیگری نیز متصل می‌شود که در دکانهای دو طرف آن صنعتگران مختلف مشغول کارند.

اغلب ظروف مسی می‌سازند، رنگرزان هم در این بازار مغازه دارند.

کاروانسرائی در پایان آن قرار گرفته که مرکز فروش ادویه، اقسام عطر و وسایل چرمی به شمار می‌رود. در قسمت شمالی بازار مغازه‌های اسلحه فروشی و وسایل ظریف آهنی، برنزی و مسی قرار دارد. در مغازه‌های کوچک نزدیک درب ورودی سنگهای قیمتی معامله می‌شود در بالای مغازه‌ها اطاق طولانی و بزرگی وجود دارد که هر روز عصر جمعی در آن با کرنای و تنبور و

دهل و سایر آلات موسیقی مثل سایر شهرها آهنگ ناخوشایندی می‌زنند. کمی دورتر دو ستون به ارتفاع هفت پالم و به فاصله همان اندازه به نظر می‌رسد که چند تن سوار اسب می‌کوشند به ضرب چوب تویی را از وسط آن دو ستون بگذرانند. نخستین کسی که توپ یا گوی را از آن میان به در برد برنده است. از دربی که ذکر آن رفت وارد بازار کوچکی می‌شویم که در آن پارچه‌های زربفت و نقره بافت و ابریشم‌های اعلای هندی به فروش می‌رسد.

از مسجد شاه تا زاویه جنوبی میدان کارگاه خراطان، نجاران و منبتکاران قرار گرفته. چند دکان متفرقه آهن آلات فروشی و حلاجی در این میدان دیده می‌شود.

در مراجعت از نزدیکی ساختمان شبیه به قلعه که در جوار منزل مسیحیان کاپوسن فرانسوی بنا شده گذشتیم. این ساختمان که به شکل مکعب و در چهار گوشه آن برجی ساخته شده از یک طرف به دیوار شهر اتصال دارد. لیکن تمام قسمتهای این ساختمان از خشت خام است و چندان استحکامی ندارد معهذرا در این ساختمان از خزانه خصوصی پادشاه سفرنامه کاری، ص: ۸۴

یعنی از تمام چیزهای نفیسی که خودش خریداری می‌کند نگهداری به عمل می‌آید هم چنین در این بنا تمام اجناس و کالاهای قیمتی که از جانب حکام ایالات و شهرهای مختلف ایران و پادشاهان ممالک دیگر به رسم هدیه و تحفه به شاه ایران می‌رسد نگهداری می‌گردد.

روز شنبه برای استماع وعظ به کلیسای کارملیهای پابرنه رفتم ضمنا از «پرالی» هم بازدید و تشکر کردم. روز دوشنبه برای تماشای مسابقه جالبی به میدان رفتم. در این مسابقه چند نفر از غلامان دیوان بیگی شرکت داشتند. این مسابقه در عین حال یک آزمایش نیز محسوب می‌شد و پذیرفته‌شدگان به عنوان چاپار یا نامه‌رسان رسمی دیوان بیگی استخدام می‌شدند. این اشخاص مانند نامه‌رسانهای ما شلوار کوتاهی تا زانو داشتند و هر کدام سه زنگوله کوچک از کمر خود آویخته بودند. به ماهیچه‌ها و عضلات قسمت بالائی رانهای خود برای جلوگیری از خستگی روغن مخصوصی مالیده بودند. شرایط مسابقه این بود که شرکت کننده از دم عالی‌قاپو تا ستون سنگی مشخصی که در سه میلی بالای تپه‌ای واقع شده بود بدون توقف و استراحت تکرار نمایند. شرکت کنندگان در حین مسابقه از خوردن هر چیز ممنوع ولی به نوشیدن آب مجاز بودند.

چند تن چاپار و افراد درباری نیز برای کنترل صحت مسابقه در فواصل مختلف قرار گرفته بودند. امتحان دهنده می‌بایست بیرق کوچکی را که هر دفعه هنگام مراجعت از تپه به او داده می‌شود با خود بیاورد و به مأمور مخصوصی تحویل دهد. پس از نوبت هفتم چاپارها و مأموران بررسی صحت عمل رأی می‌دهند که چه کسی پذیرفته شده است. نخستین کسی که پذیرفته شده بلافاصله به جرگه چاپارهای سریع السیر دولتی

سفرنامه کاری، ص: ۸۵

داخل می‌شود.

در عرض این مدت ورتاییه و چهار اسقف ارمنی دیگر از تحریک و اخلاص و سعایت بر ضد میسیونرهای کاتولیک آنی فروگذاری نکردند و تصمیم گرفتند که همه میسیونرهای مسیحی را از جلفا بیرون کنند. ولی پیش‌آمدی رخ داد که طوفانی از اعتراض بر ضد اتین ورتاییه ارمنی ایجاد شد. بدین معنی که چند سال قبل یکنفر ارمنی به نام ژان ورتاییه که اسقف بزرگ جلفا بود در نتیجه سعایت همین اتین ورتاییه از پست خود معزول گردید و با یکی از همکیشان خود به مذهب مسیحی کاتولیک گروید و با همان شخص به عالی‌قاپو پناهنده شد و در آنجا زندگی می‌کرد و با کلانتر جلفا که معمولا مسلمان و

ایرانی می‌باشد رابطه و دوستی داشت.

ژان به کلانتر جلفا اطلاع داد که در منزل اتین در جلفا چند جلد کتاب بر ضد مسلمانها و محمد (ص) پیامبر اسلام وجود دارد که یکی از آنها توسط همین اسقف ارمنی نوشته شده. همچنانکه می‌توانید حدس بزنید بلافاصله چند تن از مسلمانان همراه چند آخوند از طرف کلانتر و چند تن دیگر از ارامنه که مدت‌ها پیش به دین اسلام درآمده بودند به جلفا هجوم بردند و در منزل اتین دو جلد کتاب به دست آوردند که یکی از آنها به وسیله اتین ورتایه نامی تألیف و سی سال پیش چاپ شده و پر از اهانت به اسلام و محمد (ص) بود. با حضور چند نواب، آخوند، نویسنده و مترجم جلسه‌ای ترتیب یافت و کتاب مورد بررسی قرار گرفت، و اتین ورتایه به زنده زنده سوزاندن در آتش محکوم گردید.

اتین ورتایه ادعا کرد که این کتابها توسط یک لهستانی در اچمیادزین تألیف و چاپ شده است و این نسخه خطی را دشمنان او با تحریف و اضافاتی به نام وی نوشته و در منزلش گذاشته‌اند. وی می‌خواست با این سفرنامه کاری، ص: ۸۶

ادعا، مورد مؤاخذه شدید قرار نگیرد و از عقوبت رهایی یابد. پادشاه که می‌بایست حکم صادره را امضاء کند- همچنانکه می‌دانیم به رؤسای مذهبی چندان وقعی نمی‌نهاد- در حالی که تمام اهالی اصفهان با بی‌صبری در انتظار مجازات اتین بودند، تاریخ اجرای آن را چند روز به تعویق انداخت. ولی من که می‌دانستم اتین ورتایه ارمنی مردی متمول و پولدار و با عده‌ای از سران حکومت معاشر و مربوط است یقین داشتم که این بار نیز جان خود را از معرکه به سلامت به در خواهد برد. بدبختانه همین‌طور هم شد و چند روز بعد به عوض مجازات شدید مورد انتظار، مادر شاه خلعتی برایش فرستاد و مقرر شد از کسانی که در کار توطئه بر ضد وی دست داشتند آنها که ارمنی بودند به جلفا بروند و طبق قوانین ارامنه با آنها معامله شود و آنها که کاتولیک بودند به فرانسویها ملحق گردند.

عصر روز سه‌شنبه در مراسم یک عروسی ایرانی- جشن ازدواج یک غلام با یک کنیز- که نزدیکی بیمارستان ما منزل داشتند، حضور یافتیم. عده‌ای زن و مرد در منزل پسر پس از پر کردن شکم خود با «پلو» هر یک لاله‌ای روشن به دست گرفتند و به آوردن عروس رفتند. پس از نیمساعت زن را در توی پارچه سفیدی که سر تا پایش را پوشانده بود آوردند.

عروس شباهت به شبیحی داشت که عده‌ای زن مشایعت و همراهیش می‌کردند و دنبال آنان نیز عده‌ای مرد در حرکت بودند که یکی از آنها شمع بزرگی به پشت خود بسته بود که دست کم ده اکو- سکه طلا- ارزش داشت.

داماد زیاد مؤدب نبود و برای استقبال عروس فقط چهار قدم جلو تر رفت.

این تشریفات در خانواده‌های فقیر خیلی ساده ولی در بین ثروتمندان بسیار باشکوه و با شرکت عده‌ای سوار و چراغانی کوچه‌های سر راه عروس، برگزار می‌شود.

سفرنامه کاری، ص: ۸۷

فصل هفتم در گذشت پادشاه، قربانی شتر، عروسیها، سوگواریها، مذهب و طرز لباس پوشی گبرها

روز چهارشنبه خبر بیماری پادشاه در شهر منتشر شد. در نتیجه زیاده‌روی در شرابخواری، چند روز پیش سکه ناقصی کرده بود و حالش روز به روز وخیم‌تر می‌شد. برای نجات شاه از چنگ مرگ، به دستور وی، روز پنجشنبه مبلغ سه هزار و هفتصد تومان به عنوان احسان، بین فقرا و مستحقین توزیع شد و فرمانی صدور یافت که همه زندانیان را در قلمرو حکومت شاه آزاد کنند. شب جمعه در منزل مدیر شرکت هلندی به شام دعوت داشتم، لطف و محبت فراوانی درباره من مبذول داشت.

روز شنبه به شکار رفتم و تعداد زیادی کبوتر - که در اطراف شهر فراوانند - صید نمودم. روز یکشنبه برای دعا و نماز به پیش آباء کارملی رفتم، در آنجا شنیدم که متأسفانه کوشش «پرالی» برای تحکیم موقع خود در جلفا مؤثر واقع نشده است. روز دوشنبه به اتفاق یور، پدر روحانی و چند کشیش وابسته به میسیون پرتغالی، جهت گردش بیرون شهر رفتم.

روز سه شنبه در شهر شایع شد که شاه در حال نزع است. روز چهارشنبه «پرالی» به ملاقات من آمد و خواست تا نامه‌هایی به بزرگان و شاهزادگان

سفرنامه کاری، ص: ۸۸

مسیحی بفرستم، که وی را به دربار ایران توصیه کنند تا وضع وی تحکیم یابد و کارش به بهبود گراید. روز پنجشنبه حوالی ظهر خبر درگذشت شاه در شهر پیچید. بلافاصله قولر آغاسی - رئیس غلامان - با وضعی پریشان و لباسی پاره پاره در گذرها نمایان شد و خبر مرگ شاه را به اطلاع عموم رسانید.

به محض شیوع این خبر سپهسالار به کاخ شتافت و چنان به سرعت می‌رفت که با اسب به زمین خورد و پایش شکست. جسد شاه را به باغ چهل ستون منتقل ساختند و زیر فواره‌ای از مرمر سفید قرار دادند، «غسال‌باشی» که کارش منحصر به غسل درباریان است، جسد را غسل داد. مزد این کار تمام لباسهای متوفی و محتویات جیبهای وی و جواهراتی است که لباسهای او را زینت داده‌اند. حتی روپوشی که جسد را در آن پیچیده‌اند نیز به انضمام پنجاه تومان به غسال باشی تعلق می‌گیرد. پس از پایان غسل، جسد را در یکی از اطاقها گذاشتند. تا برای دفن در مقبره شاهان صفوی به شهر قم حمل کنند. بعد طبق معمول خاندان سلطنتی، طبیب معالج شاه متوفی فوراً توقیف شد. - معمولاً در این قبیل موارد طبیب را یا محکوم به مرگ می‌کنند یا حبس ابد و یا نفی بلد - شنیدم وی را به حبس ابد محکوم ساختند. می‌گفتند در آخرین ساعات حیات که شاه خود نیز نزدیکی مرگ را احساس می‌کرد، نواب و آخوندها را جمع کرد و خواست پارچه سفیدی به عنوان کفن به او هدیه کنند تا تبرکات آن را با خود ببرد.

تا پایان ایام عزاداری یعنی تا روز تاجگذاری شاه جدید، برای آمرزش روح شاه در گذشته، هر روز از مطبخ شاهی هزار کنگری - بشقاب بزرگ - پلو به ملایان و فقرا داده می‌شد.

شاه سلیمان در پنجاه و سه سالگی، بعد از سی سال سلطنت درگذشت.

سفرنامه کاری، ص: ۸۹

وی به اسم شاه صفی دوم به تخت نشست ولی مدتی بعد به سختی بیمار شد، و طی تشریفات اسم خود را به شاه سلیمان مبدل ساخت.

مرسوم است که هنگام بیماری شاه والیان و بزرگان و اشراف هر یک جامی زرین پر از سکه‌های طلا و مزین به سنگهای قیمتی به خدمت شاه می‌فرستند، این جامها را با محتویاتشان سه بار دور سر شاه می‌گردانند و می‌گویند: «پادشاه باشنا قربان اولسون» یعنی فدای سلامت سر پادشاه باشد. این پولها بین مستمندان و خدمتگزاران توزیع می‌شود و اگر شاه بمیرد، این پولها را به خزانه می‌دهند. ارامنه نیز هدایائی می‌فرستند ولی موقع گرداندن پول آنها می‌گویند: «به تصدق» یعنی برای صدقه سر شاه.

با وجود این همه اقدامات چون حال شاه هر روز بیشتر رو به وخامت می‌رفت لذا سه تن از پزشکان مخصوص را از دربار طرد کردند. - گوئی اختیار اعاده سلامت شاه در دست آنان بود - سایر اطباء پادشاه نیز از ترس آنکه مبادا معروض چنین معامله واقع شوند چاره‌ای اندیشیدند و با شاه در میان نهادند که علت انکسار مزاج شاه عدم رعایت ساعت سعد در تاجگذاری است.

باید شاه در ساعت سعدی مجدداً تاجگذاری کند.

این پیشنهاد به سادگی مورد قبول واقع شد، منجمان مأمور تعیین ساعت سعد شدند، و این مأموریت را که به مسخره‌ای بیش شبیه نبود انجام دادند.

طبق سنت مسلمانان باید شاه، در چنین موردی، غاصب کافری را که دعوی سلطنت دارد به غلبه از تخت پائین کشد و مجدداً آنرا تصاحب کند. برای این منظور هم گبری را که مدعی فرزندی و نسبت رستم پهلوان قدیم ایرانی داشت، انتخاب و به لباس شاهی ملبس کردند و بر اریکه سلطنت نشانند. و فرمانی صادر شد که تا فرا رسیدن ساعت خوش، با وی مثل یک شاه رفتار کنند و از احترام وی قصور ننمایند. چون ساعت سفرنامه کاری، ص: ۹۰

معین فرا رسید، شاه به دروغ تقلیدی از گردن زدن در آورد، بیچاره گیر از تخت فرود آمد و پای به فرار گذاشت، شاه از نو به تخت نشست و شمشیر پادشاهی را به کمر بست و عمامه شیخ صفی را بر سر نهاد- این کار از علائم و ضروریات سلطنت است- و اسم خود را نیز به سلیمان مبدل ساخت. قضا را کم کم صحت و بهبود یافت و منزلت اطباء در پیش وی بالاتر رفت و مقام منجمان پائین آمد.

شاه سلیمان از یک زن گرجی متولد شده بود، و چون تا رسیدن به سلطنت در میان جمعی زن و خواجه‌سرا بزرگ شده و چیزی جز شهوترانی و سنگدلی و بیرحمی نیاموخته بود لذا از بدو شروع سلطنت، از هیچ گونه هوسرانی و ستم خودداری نکرد و این داستان نمونه‌وار از میان داستانهای متعدد منسوب به وی آورده می‌شود: طبق سنت بسیار زشت دربار ایران که واقعا عجیب و باورنکردنی و دلیل یک نوع بربریت است، پادشاه می‌تواند کنیزکان مورد علاقه «۱» خود را به میل خویش به اشخاص بسیار پست ببخشد. - برعکس دربار عثمانی که سلاطین زنهای پیر و مغضوب خود را به ازدواج پاشاها و وزرا و امرای خود درمی‌آوردند. شاه سلیمان یکی از زنهای خود را، از سر خشم به گازی بخشیده بود. چند روز بعد نادم شد. عشق زن بر سرش زد، احضارش کرد، و حسودانه پرسید، شوهر تازه را بیشتر دوست داری یا مرا؟ زن پاسخ داد شوهر شرعی و قانونیم را. شاه خشمگین شد و فرمان داد او را در رودخانه بیندازند.

اما زود پشیمان شد و فرمان اجرا نگردید. بعد دستور داد او را زنده زنده بسوزانند، خوشبختانه این بار هم زیر فرمان خود زد. اکنون آن زن در حرمسرای شاهی است.

Maitresses.(۱)

سفرنامه کاری، ص: ۹۱

سالیان متمادی این سنگدلی و ستم ادامه داشت. عده بیشماری را با کوچکترین بهانه به قتل رسانید، و جمعی از بزرگان کشور را سر به نیست کرد، لیکن در اواخر عمر که دست بسته تسلیم خمهای شراب و آغوش زنان حرم شده بود، دائما در مستی و بی‌خبری به سر می‌برد و مردم کمی از شر وی در امان بودند.

در تمام این مدت حکومت واقعی و اختیار مطلق در دست وزیر او میرزا طاهر بود که با حیله و تزویر و چاپلوسی و تملق اعتماد کامل وی را به خود جلب کرده بود. میرزا طاهر از دزدان بزرگ روی زمین است، هشتاد سال دارد، با زنده‌دلی تمام به سر می‌برد، هنوز بر سر کار خود است و تا یک سکه طلا رشوه تنزل می‌کند. می‌گویند روزی پادشاه از او پرسید چند فرزند دارد؟ پاسخ داد درست یادم نیست، امشب می‌شمارم و فردا به عرض شاه می‌رسانم. اما موجب جلب اعتماد شاه فقط چند بیت

شعر بود که برای خوش آیند وی ساخته بود. ضمن داستانه‌های میخوارگی و کوتاه فکری شاه متوفی گفتند: پسر اکبر شاه هندی- مغول- از ترس پدر به دربار شاه سلیمان پناهنده شده بود، و در مجالس میخواری وی حاضر می‌شد. روزی شاه از فرط مستی، در حضور وی تیغ می‌کشد و به امرای حاضر در مجلس حمله می‌کند، همه پا به فرار می‌گذارند و عرصه خالی می‌کنند. شاه از فرزند اکبر شاه می‌پرسد، صولت مرا چگونه دیدی؟ او زبان به تمجید می‌گشاید، شاه خوشحال می‌شود و بر اعزاز و اکرام او می‌افزاید، حتی اجازه می‌دهد در گردش و شکار از اسبهای خاصه شاهی نیز استفاده کند و روزانه ده تومان پول جیبی از خزانه دریافت دارد.

در دوران سلطنتش، بارها از طرف پرتقالیها به او پیشنهاد شد که

سفرنامه کاری، ص: ۹۲

به ترکها اعلان جنگ دهد، و مواردی پیش آمد که می‌توانست با اندک عده‌ای، پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای بکند و غنایم زیادی به دست آورد، اما همیشه در جواب می‌گفت ترکها از او درخواست صلح کرده‌اند، او نیز قبول نموده و قول داده و تعهد کرده است و شکستن عهد نامردی است.

بدین ترتیب هرگز از فرصتهای مناسب استفاده نکرد. حتی دوستان و سرکردگانش به او یادآوری کردند که ترکها با مسیحیان سرگرم جنگند، به ایران توجهی ندارند، ولی تا از اروپا فارغ شدند روی به اصفهان می‌آورند.

ولی او نپذیرفت. نخست وزیر او که از طرفداران جدی دوستی با ترکها بود اعتقاد داشت که ترکیه در واقع برای ایران سدی است در مقابل هجوم مسیحیان، اگر روزی ترکها منهزم و نابود شوند، حتما نوبت حمله به ایران خواهد رسید و برای ایران در برابر آنان پایداری امکان نخواهد داشت.

معهدا، این نخست وزیر با سبحانقلی خان پادشاه ازبکستان جنگ پر ضرری را ادامه می‌داد. علت جنگ عبارت بود از اینکه برادر پادشاه ازبکستان و یکی از برادران ملکه آن دیار، از دولت ایران اجازه می‌خواستند که با سه هزار تن خدم و حشم خود از ایران به گذرند و عازم زیارت خانه خدا شوند. شاه سلیمان فقط به دویست نفر اجازه داد و این مسافران وقتی به اصفهان رسیدند شاه سلیمان از ایشان پذیرائی گرمی به عمل آورد و آنها نیز با اطمینان خاطر جعبه جواهری که همراه داشتند به شاه سپردند و رسیدی دریافت نمودند و قرار شد هنگام مراجعت آن جعبه را پس بگیرند. چند ماه بعد، هنگام مراجعت زوار، شاه سلیمان باخبر شد که برادر شاه ازبک در راه در گذشته و فقط برادر ملکه باز می‌گردد لذا دستور داد آنها را بدون بازگشت به اصفهان، از راه شیراز به کشور خودشان یعنی تاتارستان هدایت کنند.

اعاده جعبه جواهر به صاحبانش نیز فراموش شد و در نتیجه جنگهای خونین

سفرنامه کاری، ص: ۹۳

درازی بین ایران و ازبکستان در گرفت.

روز جمعه مراسم تشییع شاه در میدان برگزار شد. عده بشماری از فقرا و مساکین در میدان گرد آمده بودند و پلوی را که از باب احسان شاه در گذشته برایشان رسیده بود با ولع تمام می‌بلعیدند.

چند روز بعد از طرف سفیر لهستان به شام مدعو بودم، چنانکه قبلا نیز اشاره شده، سفیر به من مرحمت خاصی دارد، سر میز شام علاقه وافر مرا به دیدن شاه جدید دریافت و وعده داد که در نخستین شرفیابی مرا نیز جزو ملتزمان رکاب به کاخ شاهی ببرد. البته ایشان یگانه وسیله‌ای بودند که می‌توانستند مرا به کاخ شاهی راه دهند تا بتوانم تشکیلات کاخ و مراسم تاجگذاری را به رأی العین ببینم. منجمان درباری ساعت هفت بعد از ظهر روز بعد را برای برش پارچه‌های البسه روز تاجگذاری شاه سعد

و میمون تشخیص داده بودند.

روز دوشنبه به وسیله جارچی به همه اهالی شهر اعلام گردید که هیچکس حق خروج از منزل خود ندارد، حتی نمایندگان خارجی نیز مستثنی نشدند و دور منزل شاهزاده هندی نیز محافظانی گماشتند.

روز یکشنبه اول اوت تشریفات تشییع و حمل جنازه به عمل آمد، نخست قریب صد شتر و قاطر حامل حلوا و اغذیه دیگر پیشاپیش جنازه به راه افتادند سپس جنازه در تخت روانی پوشیده از حریر سیاه زربفت که به چهار شتر بسته بودند به حرکت درآمد و در دنبال آن نیز نظر آغا وزیر دربار و پشت سر وی دیگر درباریان و حواشی پیاده به تشییع پرداختند. دو سر کرده عالی رتبه، هر یک عطر سوزی زرین در دست گرفته و در تمام طول راه چوبهای معطر می سوزاندند، در دنبال آنها جمعی از نواب و آخوندها با آوازی ناخوشایند نوحه و زاری می کردند، در آخر

سفرنامه کارری، ص: ۹۴

نیز یک تخت روان پوشیده از حریر سبز و قرمز برای استفاده در پیش آمدهای غیر مترقبه کشیده می شد.

تمام اینان با پای پیاده به راه ادامه می دادند و با سر و صدای زیاد در حالی که لباسهای پاره پاره بر تن داشتند جنازه را دنبال می کردند. فقط اعتماد الدوله به علت کهولت و کبر سن اجازه سواری داشت.

در سر راه جمع کثیری به تماشا ایستاده بودند، از درگذشت شاه تأسف و ناله و زاری می نمودند. عده ای نیز به جمع مشایعین پیوستند و در اندک مدتی تعداد تشییع کنندگان به قریب ده هزار نفر رسید. در یک میلی شهر باغ باصفائی هست به نام باغ صفی میرزا، من اغلب برای زیارت صاحب آن، بدانجا می رفتم. چون جماعت به باغ رسیدند، توقف کردند، جنازه نیز زیر گنبد بلندی قرار گرفت، چند تن ملا دور آن نشستند، قوللر آغاسی آمد، بشقابهای پلو در جلو حاضران گذاشته شد، همه سیر شدند و دوباره راه قم را پیش گرفتند. تا پاسی از شب گذشته راهروی ادامه داشت، از نظم نشانی نبود، حتی دزدیهائی رخ داده بود، گفتند تزیینات شترها و استرها و اسبها به کلی از میان رفته بود. سر راه روستائیان به استقبال می آمدند و برای نشان دادن حد اعلائی تأثر خود گاهی تن خود را نیز زخمی می زدند.

روز دوشنبه به مناسبت عید پرتیونکول «۱» و ادای نماز و دعا به کلیسا رفتم، دو روز بعد، سواره عازم تماشای ذبح قربانی شدم. مردم در جلو در داروغه گرد آمده بودند، شتر نحیفی نیز گردن کج کرده به انتظار مرگ ایستاده بود. داروغه درآمد، و با دو تن سلاح پیشاپیش به راه افتادند. شتر و مردم نیز دنبال آنان را گرفتند، به دروازه شیراز رسیدند،

Portioncule. (۱)

سفرنامه کارری، ص: ۹۵

از پل زیبای سی و سه چشمه گذشتند، قبرستانی کهنه بود، سنگهای بزرگی داشت، در نزد آن مزرعه وسیعی بود به نام مصلی. دست و پای شتر را بستند، داروغه که کلاه صفوی به سر داشت - کلاهی استوانه ای با پری در بالا و نوارهای سفیدی در پائین که تا شانهای داروغه آویزان بود - با زوبینی زخمی به شتر زد، فوراً مأموران کشتار ریسمان را کشیدند، و دو سلاح به جان شتر بیچاره افتادند و سر از تنش برگرفتند. سرش را پیش شاه بردند و وصله دریافتند، دست و پاها نیز هر یک به خانه بزرگی جهت دریافت انعام فرستاده شد، گوشت حیوان نیز به فقرا واگذار گردید که در اندک مدت نشانی از آن نماند.

چند روز قبل از عید قربانی، شتر آراسته ای را با زین مزین در شهر گردانیدند. روی شتر سه بچه سوار بود. عده ای بیکار نیز از پس و پیش این حیوان را همراهی می کرده اند که بعضی نیزه و برخی تبر یا ساطوری در دست داشتند. به این ترتیب، شتر را

چند روز متوالی در تمام محله‌ها و خانه‌ها گرداندند و نذر و صدقه زیادی جمع‌آوری کردند.

ایرانیها هر سال در همان روز این تشریفات را انجام می‌دهند. این مراسم به خاطر یادآوری زمانی است که حضرت ابراهیم می‌خواست پسر خود اسماعیل را در راه خدا قربانی کند- البته نه یعقوب را چنانکه در کتاب مقدس ما آمده است- در این حال خدا برای وی گوسفندی فرستاد تا آنرا به جای اسماعیل ذبح کند.

ایرانیها در این عید علاقه دارند از گوشت قربانی بخورند. هر کس امکان داشته باشد در این روز گوسفند یا بره‌ای را ذبح می‌کند و از گوشت آن هم خود سهمی برمی‌گیرد و هم به دیگران مخصوصاً فقرا سهمی قسمت می‌کند. اشخاص بی‌چیز نیز به قصد شرکت در این مراسم دست کم

سفرنامه کاری، ص: ۹۶

مرغی را سر می‌برند. مسیحیان معمولاً به علت اینکه مسلمانان هنگام ذبح قربانی حرفهای زائدی بر زبان می‌رانند گوشت آن را نمی‌خورند.

چند روز بعد به تماشای کلیسای آباء ژزوئیت به جلفا رفتم. در سر راه گورستانی متعلق به آرامنه بود که قبور خوش ترکیبی داشت. کلیسای ژزوئیتها کوچک ولی زیباست، و داخل آن به شیوه ایرانی نقاشی شده، باغی باصفا نیز در جنب آن احداث گردیده، درختان میوه و موهای متنوع خوب دارد، اگر ورتایه اذیت نکند، ژزوئیتها- یسوعیها- در آینده تشکیلات معتبر و منظمی خواهند داشت.

روزی یکی از آباء ژزوئیت مرا به تماشای قصبه گیرها برد. - بعضی از جهانگردان به این قصبه که در نزدیکی اصفهان واقع شده اشاره کرده‌اند- این قصبه در حقیقت کوچه درازی است به طول یک میل که از دو انتهای کوچه می‌توان بدان وارد شد. این قصبه گذری نیز در وسط دارد. در دو طرف کوچه درختهای چنار سر به فلک کشیده و آب زلالی زیر سایه آنها جاری است. از معبد قصبه دیدن کردیم. بنایش به شکل صلیب بود. دیوارهایش در قسمت پائین پنجره‌هایی داشت، این پنجره‌ها به وسیله منافذ مشبکی مسدود می‌گردید. محرابی در آن نبود، فقط چراغی از وسط سقف آویزان بود. از شش پله بالا رفتیم، به اطاق کوچکی وارد شدیم، در این اطاق آتش دائمی نگهداری می‌شد و برای دوام آن مرتباً چوب آغشته به چربی دنبه بدان می‌افزودند. این آتش در منزل گبرها نیز وجود دارد، و اگر اتفاقاً در منزلی، در نتیجه غفلت آتش خاموش گردد، چوبی را با آتش معبد روشن می‌کنند و بدان آتش منزل را می‌افروزند و دوباره در نگهداری آن می‌کوشند. گبرها اغلب کشاورزند و سواد ندارند ولی یکتاپرستند و آفریدگار یگانه زمین و آسمانها را ستایش می‌کنند.

سفرنامه کاری، ص: ۹۷

آتش را محترم می‌شمارند ولی در خور پرستش نمی‌دانند، بعضیها گویند، اینان دین ابراهیم پیغمبر را دارند، نسبشان نیز به شاهان ایران باستان می‌رسد، چون آتش به امر خدا ابراهیم را نسوزاند و ابراهیم به سلامت از آن بیرون جست، لذا این قوم آتش را گرامی می‌دارند، در کتاب مقدس نوشته: «یا ابراهیم من خدای بزرگ تو هستم و ترا از آتش کلدانیها نجات دادم.» این اشتباه بزرگی است که تاورنیه می‌نویسد: ابرام یا ابراهیم همان زرتشت است که آتش او را نسوزاند.

ازدواج در میان گبرهای ایرانی بدین طرز انجام می‌گیرد که پسر و دختر هر دو همراه شهود خود پیش موبد می‌روند و هر کدام جداگانه آمادگی خود را برای وصلت اعلام می‌دارند. موبد با استحضار از موافقت طرفین پیشانی آنها را با آب مخصوصی می‌شوید و در اثنای این کار اورادی می‌خواند. وصلت صورت می‌پذیرد و از آن به بعد طرفین نمی‌توانند بدون دلیل شرعی از همدیگر جدا شوند. گبرها کودکان تازه مولود خود را نیز با آب مخصوصی که مقدار زیادی گل در آن

جوشانده‌اند شستشو می‌دهند در این مراسم موبد بیسواد نیز برای خواندن ورد و دعا در مجلس حاضر می‌شود. گبرها برای از بین بردن حیوانات موذی سعی زیاد می‌نمایند حتی یک روز در سال مرد و زن، کوچک و بزرگ همه از شهر بیرون می‌روند و قورباغه کشان می‌کنند. اینان شراب نیز می‌خورند، از خوردن گوشت خوک هم ابا ندارند مگر خوکی که خود آنرا نگهداری نکرده باشند.

در هر سال پنج روز متوالی، از خوردن گوشت می‌پرهیزند، البته نه تنها از گوشت بلکه از تمام خوراکیهای حیوانی از قبیل ماهی، گوشت، شیر، کره و نظایر آنها اجتناب می‌ورزند. سه روز متوالی نیز روزه سفرنامه کاری، ص: ۹۸

می‌گیرند و هر روز پس از غروب روزه خود را با صرف غذا می‌شکنند.

سی روز هم در سال عید و جشن دارند که به خوشی و شکوه برگزار می‌کنند. وقتی که گبری بمیرد، او را فوراً از قصبه بیرون می‌برند، و در حصاری که نزدیکیهای بالای کوه واقع شده، سر پا به ستونی - که قریب هفت پالم ارتفاع دارد - می‌بندند، کمی از آن دور می‌شوند، به ذکر و ورد می‌پردازند و انتظار کلاغها و پرندگان لاشخوار را می‌کشند. اگر این حیوانات از چشم راست مرده شروع به خوردن کنند، بلافاصله جسد مرده را به خاک می‌سپارند، و اگر از چشم چپ شروع کنند، با غم و اندوه فراوان، جسد را به حال خود می‌گذارند و به خانه باز می‌گردند.

لباس گبرهای ایرانی فرق زیادی با لباس مردم دیگر ندارد. لباس زنها بسیار ساده و بی‌تکلف است، پیراهن و شلواری دراز و دامنی شبیه دامن زنهای ایتالیائی دارند. کفشهایی نیز نظیر کفشهای زنان دیگر ایرانی به پا می‌کنند. با پارچه‌ای کتانی یا ابریشمین سرگیسهای خود را می‌بندند و پارچه بزرگتری روی سر خود می‌اندازند و گوشه‌های آنرا زیر چانه محکم می‌کنند به طوری که سینه و گردن آنها به کلی پوشیده می‌شود. اغلب این زنها سوراخ کوچکی در نرمه بینی دارند و مثل زنهای عرب حلقه‌ای زرین یا سیمین از آن می‌آویزند.

هنگام مراجعت از جلفا یک نفر ارمنی ساعت بزرگ جدید الاختراعی به من نشان داد که عبارت بود از چرخ آویزان از دو نخ متصل به محور آن که مرتباً روی دو تخته‌ای که ساعتها را نشان می‌دادند حرکت می‌کرد.

سفرنامه کاری، ص: ۹۹

فصل هشتم قصبه جلفا و مراسم ارمنه

جلفا یا جیولفا، در دو میلی اصفهان، نزدیک قصبه گبرها واقع شده و زاینده رود آنرا از اصفهان جدا می‌سازد. این آبادی ارمنی‌نشین در بحبوحه جنگهای ایران و عثمانی به امر شاه عباس بزرگ بنا گردیده است. طول آن سه میل و محیط آن قریب نه میل است. باغهای سرسبز مفصلی دارد که از دور چون جنگلی می‌نماید. بیرون خانه‌های شهر محقر و ناچیز ولی درون آنها مجلل و آراسته است. کوچه‌ها همه منظم و سرراست و به مراتب تمیزتر از کوچه‌های اصفهان است. و در اغلب کوچه‌ها دو رده چنار کاشته شده که در وسط آنها جوی پر آبی قرار دارد و کانکر - نوعی ماهی - فراوانی در آنها دیده می‌شود. فرانسویهای ساکن جلفا درباره این ماهیها حکایتی گفتند که من عیناً آنرا می‌آورم:

«تقریباً چهار سال پیش تاورنیه سیاح معروف فرانسوی به ایران آمده بود. شبی در منزل آقای اتوال یکی از فرانسویان مقیم اصفهان دعوتی به شام داشت. غذای آن شب از این ماهیها بود، به مذاق تاورنیه خوش آمد، از محل و مرکز صید آنها پرسید. اتوال که مرد بدله‌گو و مزاحی بود، گفت شما در بهترین فصل این ماهیها آمده‌اید، این ماهیها فقط با توت تغذیه می‌شوند که

در ماه دوم بهار در اصفهان خیلی فراوان

سفرنامه کاری، ص: ۱۰۰

است. این ماهیها شبانگاه از رودخانه بیرون می آیند، بالای درخت توت می روند، سیر می خورند و سحرگاه باز به رودخانه برمی گردند. آنان که سحرخیزند، قبل از ماهیها خود را به پای درختان توت می رسانند، چادری در پای آنها می گسترند، و سپس درخت را می تکانند، ماهیها روی چادر می ریزند، آنها را جمع می کنند و برای فروش به بازار اصفهان می برند.»
این حکایت را که بر سیل مزاح گفته شده بود تاورنیه ساده لوح در کتاب خود آورده، و من آن را از پسر اتوال در جمع فرانسویان شنیدم.

ایرانیها از این ماهیهای کوچک استفاده نمی کنند و آنها را نجس و حرام می دانند.

حکومت ظاهری ارامنه جلفا با شخص شاه است. گناهکاران به شدت تنبیه می شوند. از جانب شاه شخصی به نام کلانتر، از خود ارامنه برای رسیدگی به دعاوی و شکایات ساکنین جلفا انتخاب می شود.

این مرد وظیفه گردآوری مالیات ارامنه را نیز به عهده دارد. ارامنه متمولترین افراد کشور هستند، چه هم شاه به آنها وامهای طویل المدتی داده و هم تجارت خارجی ابریشم با آنها است. ضمناً بسیار قانع و مقتصد نیز هستند و در سفر پول ته جیب آنها می روید.

اما معنا حکومت ارامنه با اسقف اعظم است که بدون وابستگی بطریق، با چهار کشیش مستقلاً کارهای مذهبی را اداره می کند. اتین سابق الذکر، با استفاده از این استقلال، با پرروئی تمام، امور مذهبی ارامنه را از قبیل: تعزیه، دعا، غسل تعمید، عروسی و غیره، برای خود منبع درآمدی قرار داده، و از این راه دست کم سالانه صد هزار اکو عایدی دارد. ارامنه غالباً یکی از دو زبان ترکی یا فارسی را خوب

سفرنامه کاری، ص: ۱۰۱

می دانند و بدان تکلم می کنند. و هر دو لهجه محاوره و کتابت زبان ارمنی را هم خوب بلدند. همچنانکه در فصول پیش اشاره شد ارامنه مصمم اند که میسیونرهای کارملی پابرهنه را از جلفا بیرون کنند. ولی باز هم عده ای ژروئیت و دومینکن در آنجا ساکن اند. ولی تعدادشان به اندازه ای کم است که صف دعا و نمازی نمی توانند تشکیل بدهند. از اطفال ارمنی هم آنها که تمایل به آئین کاتولیک نشان می دهند کم اند چه تا خبر تمایل به قبول تعلیم و تربیت کاتولیک ارمنی بچه ای به ورتایه می رسد، فوراً پدر و مادر آن را تکفیر و از مجمع کلیسائی ارامنه طردشان می کند. اغلب اتفاق می افتد که ارامنه از ترس غضب و مؤاخذه سریع ورتایه دست زن و بچه خود را می گیرند و از جلفا فرار می کنند.
زنان ارمنی غالباً زیبا و ملیحند، و در پی زیبایی تصنعی نیستند.

سر خود را با چارقد کتانی سفید می پوشانند و گوشه های آنرا زیر چانه خود محکم می کنند. اغلب یک رشته گیس دارند که توی کیسه کوچکی از مخمل سیاه، روی شان خود می اندازند. زنهای بسیار متمول زینت آلات زرین و مرصع نیز به کار می برند.

روز چهارشنبه در شهر ماندم و برای نماز به کلیسای ارامنه رفتم.

کلیسا فقط یک محراب داشت که پنج پله از کف کلیسا بلندتر بود و تمام کف کلیسا را فرشهای گرانبهای مفرش می ساخت. نماز به وسیله دو اسقف و دو کشیش و یک سودیاکر برگزار می شد. اینان هر یک شمعی بزرگ در دست داشتند و در طرف راست محراب ایستاده بودند. پس از قرائت انجیل، بچه های دسته کور- سرود دسته جمعی- زنگوله های را که بر

سر چوبهائی بود به صدا درآوردند، آنگاه همه حاضران با هم به خواندن سرود مذهبی پرداختند. وقتی که نان تعمید پیدا کرد، یکی از کشیشها،

سفرنامه کاری، ص: ۱۰۲

گیلاسی از دولابچه‌ای درآورد و آنرا یک بار دور محراب گرداند، و سپس روی میز محراب نهاد و مشغول خواندن ورد شد، و بعد گیلاس و نان تعمید شده- مقدس- را برداشت و روی به مردم کرد، بلافاصله همه به زانو درآمدند و شروع به کوفتن به سینه خود کردند و گفتند:

«این آقا و ارباب ماست که تن و خون خود را فدای ما ساخت.» بعد اسقف روی خود را به محراب برگرداند و یک پارچه نان خیس شده در شراب برداشت، سپس نان در یک دست، و گیلاس در دست دیگر از محراب پائین آمد و سه دفعه گفت: «من شهادت می‌دهم و باور دارم که این تن و خون پسر خداست، آنکه نه تنها گناهان ما، بلکه گناهان همه را از زمین برداشت.» مردم نیز آنها را تکرار کردند. سپس نان خیس شده در شراب را بین همه حتی کودکان دو و سه ساله توزیع کرد. ارمنیها برخلاف سایر مسیحیان توی گیلاس آب نمی‌ریزند، بلکه آنرا با شراب پر می‌کنند و معتقدند که مسیح هنگام برگزاری مراسم «سن (۱)» شراب خالص خورد. نشان لواش و به اندازه نان فتیهای ما بود.

ارامنه مانند مسیحیان دیگر، همه یکشنبه‌ها تعمید را انجام می‌دهند و تنها مخصوص روزهای کارم نیست. موقعی که نماز کوچک خوانده می‌شود انجیل را همراه دارند و «کردو (۲)» تنها چیزی است که همه با صدای بلند می‌خوانند. روز پنجشنبه مقدس نیز هر کس مایل به تعمید باشد می‌تواند انجام بدهد ولی پیش ارامنه معمول است که تا اولین شنبه بعد منتظر می‌شوند و بلافاصله پس از غروب آفتاب به کلیسا می‌روند، و آن روز را هیچگونه مواد حیوانی از قبیل: گوشت، چربی، کره، تخم مرغ و پنیر نمی‌خورند. روز عید پاک که «مس (۳)» کوچک خوانده می‌شود باز

Cene.(۱)

Credo.(۲)

Messe.(۳)

سفرنامه کاری، ص: ۱۰۳

همه‌شان تعمید می‌کنند ولی بر خلاف کاتولیکها، ارامنه در آن روز گوشت و مواد حیوانی می‌خورند. چهار عید مذهبی بزرگ ارامنه عبارت است از: «عید نوئل، عید عروج عیسی، عید پیام آوردن جبرئیل به حضرت مریم، عید سن ژورژ. ارامنه از روز «سن ژورژ» به مدت یک هفته متوالیا روزه می‌گیرند و این روزه عبارت از امساک از مواد حیوانی نظیر گوشت، ماهی، کره، تخم مرغ و روغن می‌باشد. مؤمنان متعصب سه یا پنج روز متوالی نیز روزه می‌گیرند. شخصی که می‌خواهد فرزندش کشیش باشد، او را در کوچکی نزد کشیش می‌برد، کشیش حمایلی به دوش وی می‌اندازد، و چند قدم راه می‌برد و دعاهائی به وی تعلیم می‌کند. این مراسم هفت سال تکرار می‌شود، در سال چهارم اگر پسر مایل به ترک کلیسا باشد می‌تواند زن بگیرد و گرنه در کلیسا می‌ماند. اما اگر زنی اختیار کرد و سپس زنش در گذشت دیگر برعکس کاتولیکها، نمی‌تواند به کلیسا برگردد و کشیشی به عهده گیرد. ولی اگر پسر در عقیده خود محکم باشد، آخرین مراسم را در هجده سالگی انجام می‌دهند، اسقف اعظم یا کشیش، به جوان لباس کشیشی می‌پوشاند و او را به کلیسائی که قبلا در آن دوره تمرین و آزمایش گذرانده بود هدایت می‌کند. کشیشها پنج روز قبل از نماز و پنج روز بعد از آن، با زنان خود مراوده نمی‌کنند حتی سر سفره هم

نمی‌نشینند، و از خوردن گوشت هم پرهیز می‌کنند و غذایشان در این ده روز عبارت از برنج پخته و نمک و تخم مرغ می‌باشد.

زندگی اسقف اعظم بسیار محقرانه است. تمام عمر را از خوردن گوشت اجتناب می‌کند، غالباً غذایش منحصر به سبزیها و بقولات است.

ارامنه هر سال موظفند سه روز متوالی روزه بگیرند و افطارشان با نان و سبزی صورت می‌گیرد، ولی کارگران مجاز به خوردن غذای گوشت هستند

سفرنامه کاری، ص: ۱۰۴

و غالباً خود از خوردن آن اجتناب می‌ورزند.

غسل تعمید معمولاً روزهای یکشنبه انجام می‌گیرد، مگر احتمال خطر مرگ کودک در بین باشد که آن وقت کشیش مجبور است نوزاد را غسل تعمید دهد، حتی قابله نیز می‌تواند بچه را به کلیسا برد و در حضور کشیش که دعای لازم را خواهد خواند بچه را در آب مقدس فرو برد و به «پدر خوانده» و «مادر خوانده (۱)» اش تحویل دهد. در این موقع کشیش دو پارچه خامه سفید و سرخ را با هم گره می‌زند و به عنوان نشانه خون و آبی که موقع عروج از وجود مسیح تراوش کرد، به گردن بچه می‌بندد.

روغن مقدسی نیز به پیشانی بچه می‌مالد و این عبارت را بر زبان جاری می‌کند: «من ترا تعمید می‌کنم به نام پدر، پسر و روح القدس.» آنگاه با تکرار همان عبارت به روغن مالی تمام بدن بچه می‌پردازد. پس از پایان تعمید «پارن» ها در حالی که شمعیهای فروزانی در دست دارند از کلیسا خارج می‌شوند. معمولاً یکی از آنها- پدرخوانده یا مادرخوانده- بچه را در بغل دارد که پس از برگزاری مراسم تعمید او را به خانه پدر و مادرش می‌برد. در برخی موارد موزیکی نیز این جمع را همراهی می‌کند.

پدر و مادر از زحمات پدرخوانده و مادرخوانده و شرکت کنندگان در مراسم سپاسگزاری می‌کنند و پذیرائی در خور استطاعتی به عمل می‌آورند.

نامگذاری بچه معمولاً در روز تولد انجام می‌گیرد، به ندرت نام بچه در یکی دو روز بعد انتخاب می‌شود. در مجلس پذیرائی که اغلب هنگام شب صورت می‌گیرد کشیشها و راهبه‌های دیر نیز شرکت می‌کنند. کسانی

(۱). Parrins، زن و مردی هستند که در مراسم تعمید قبول می‌کنند در صورتی که قبل از رسیدن طفل به حد بلوغ، پدر و مادر او فوت شوند، آن دو تعلیم و تربیت و مراقبت کودک را به عهده بگیرند.

سفرنامه کاری، ص: ۱۰۵

که امکان مالی نداشته باشند به بهانه در آستانه مرگ بودن کودک، تعمید آن را فوری و بدون تشریفات انجام می‌دهند. برای زنهایی که نزدیکیهای عید نوئل وضع حمل می‌کنند ناراحتی بزرگی تولید می‌شود، زیرا غسل تعمید بچه به روز عید موکول می‌گردد و همچنانکه می‌دانیم ارامنه هنوز تقویم قدیم مسیحی را به کار می‌برند و عید نوئل را ده روز بعد از نوئل ما می‌گیرند. مراسم روز عید نوئل آنها جالب است، روی زاینده رود چوب بستی درست می‌کنند، و با فرشهای متعدد آن را می‌پوشانند و به صورت کلیسای کوچکی درمی‌آورند. روز نوئل، قبل از طلوع آفتاب، همه کشیشها و کارکنان کلیسا و ارامنه اطراف اصفهان، با لباس فاخر و نو و پرچمها و صلیبها در آنجا گرد می‌آیند، نخست صلیب بزرگ را سه بار در آب فرو

می‌برند، سپس مقداری روغن مقدس به رودخانه می‌ریزند، البته همه این کارها با ذکر ادعیه‌ای همراه است، آنگاه نوبت به کودکان نوزاد می‌رسد. کشیش یک یک آنها را روی دو دست خود می‌گیرد و در حالی که دعای مخصوص غسل تعمید را بر زبان خود جاری می‌سازد آنها را در آب سرد رودخانه فرو می‌برد. روغن مقدس آرامنه، مانند روغن مقدس کاتولیکها با روغن زیتون ساخته نشده بلکه آمیزه‌ای از چند روغن مختلف و چند گل خوشبو مخصوصا گل بهشتی و چند داروی معطر است.

روزی برای شرکت در جشن عروسی یک خانواده ارمنی دعوت داشتیم. زودتر از موقع به راه افتادم، شام را در منزل رئیس ژروئیتها خوردم، منتظر ساعت آغاز عروسی شدم. سر موقع به منزل داماد رفتم. جمع کثیری از خویشان و دوستانشان آنجا بودند. داماد و جمعی از جوانان سواره به استقبال عروس رفتند. عروس و مشایعین او را در راه ملاقات

سفرنامه کاری، ص: ۱۰۶

کردند. عروس به اسب سفید آراسته‌ای سوار بود، و چند سوار لاله به دست راه او را روشن کرده بودند. دو دسته بهم پیوستند و راه کلیسا را پیش گرفتند. دم در کلیسا همه فرود آمدند عروس و داماد باتفاق فانوس کشان و لاله به دستان به سوی محراب رفتند. عروس و داماد پیشانی خود را بهم چسباندند، اسقف اعظم ادعیه‌ای از کتاب مقدس آغاز کرد، کتاب مقدسی نیز بالای سر عروس و داماد گرفته بودند، بعد اسقف از هر دو پرسید آیا هر دو به میل و رغبت به این عروسی پرداخته‌اند یا نه، هر دو اقرار به تمایل کردند، اسقف صیغه عقد جاری کرد، در این هنگام صدای بوق و دهل فضای کلیسا را پر ساخت. کمی بعد همه برنشستند و عازم منزل داماد شدند.

آرامنه گاهی دختران صغیر خود را نیز از ترس اینکه مبدا کسان شاه آنها را برای حرم برابیند، به شوهر می‌دهند. در این موارد مادرهای پسر و دختر به عقد عروسی رضا می‌دهند و مراسمی برگزار می‌کنند، بدین ترتیب که پس از حصول توافق، مادر پسر با دو زن مسن و یک کشیش به منزل دختر می‌روند و از طرف پسر حلقه‌ای انگشتری در انگشت دختر می‌کنند گاهی پسر را نیز همراه می‌برند. کشیش آن دو را تقدیس و صیغه عقد جاری می‌کند. تشریفات و سور کوچکی نیز ترتیب می‌یابد که شراب زیاد در آن مصرف می‌شود.

پس از این مراسم پسر هر سال در عید پاک، نسبت به وسع خود، هدایائی به منزل دختر می‌فرستد. سه روز قبل از تشریفات عقد، پدر داماد- پسر- عده‌ای را جهت صرف شام به منزل پدر دختر دعوت می‌کند، معمولا- خویشان و آشنایان هر دو خانواده در این دعوت شرکت می‌کنند، در این مهمانی زنها جدا از مردان می‌نشینند- مردان در یک اتاق و زنان در اتاق دیگر- روز بعد پسر یک دست لباس خوب به نامزد کوچک خود

سفرنامه کاری، ص: ۱۰۷

می‌فرستد، مادر دختر نیز هدایائی به پسر ارسال می‌کند.

هنگامی که یکی از آرامنه در می‌گذرد، مرده‌شو مقداری آب مقدس می‌آورد و جائی را که مرده شسته خواهد شد تطهیر می‌کند. سپس مرده را می‌شوید، پیراهنی سفید و چند پارچه از لباسهای تازه وی را به تنش می‌کند، سپس جسد ملبس را در توی توبره سفید بزرگی قرار می‌دهد و سر و ته آن را می‌بندد، آنگاه به همراه کشیش و نزدیکان مرده جسد را به محراب کلیسا حمل می‌کنند. بعضی از تشییع کنندگان معمولا شمعهای فروزانی به دست می‌گیرند و آنها را دور تابوت می‌چینند. جسد تا صبح فردا در کلیسا می‌ماند، سحرگاه کشیش حاضر می‌شود، دوباره دعا و نماز می‌خواند، جسد را در تابوت می‌گذارند و به دوش می‌گیرند و جلو منزل اسقف اعظم می‌برند، اسقف دعائی به نام «پاتر نوستر» «۱» می‌خواند و آمرزش

روح مرده را می‌طلبید. سپس مرده را به گورستان می‌برند، و در حالی که چند کشیش و عمله موتی مشغول خواندن دعا هستند جسد را در گور می‌گذارند، اسقف بزرگ مثنی خاک بر روی جسد می‌ریزد و می‌گوید: «تو از خاک در آمدی، تو به خاک بر می‌گردی، در اینجا باش تا زمانی که آقای ما - مسیح - باز گردد.» سپس حاضران گور را با خاک پر می‌کنند و به منزل صاحب سوک بر می‌گردند. لباس و زینت آلاتی که مرده هنگام درگذشت در برداشت به مرده شو می‌رسد.

معمولاً هفت شب احسان مفصلی در راه مرده می‌دهند و خویشان و آشنایان و فقرا را اطعام می‌کنند. اگر کشیشی بمیرد علاوه بر تشریفات و مراسم مزبور کاغذی به کف دستش می‌گذارند که در آن نوشته شده: «به یاد داشته باش که تو از خاک

(۱). Pater Noster

سفرنامه کاری، ص: ۱۰۸

در آمدی و به خاک بر می‌گردی.» اگر مرده برده‌ای باشد پس از تشریفات مذهبی کاغذی در کف دستش می‌گذارند که در آن اربابش نوشته: «او اندوهگین نیست که وی آزاد باشد، او آنرا آزاد می‌سازد.» اگر کسی خود را بکشد بدون تشریفات مذهبی در خاکش می‌کنند.

شب عید «صلیب مقدس» را مرد و زن همه به گورستان می‌روند، احیاء و شب زنده‌داری می‌کنند، تا پاسی دعا می‌خوانند و سپس غذا و نوشابه‌ای می‌خورند، از این مراسم فقرا نیز باز نمی‌مانند.

در پایان فصل باید یادآوری کرد که آرامنه با وجود تضعیف دائمی مسلمانان باز با تعصب تمام سنن باستانی و مذهب مسیحیت خود را حفظ می‌کنند. فقط عده معدودی از آنها هستند که منافع مادی و دنیوی چشم آنها را کور می‌کند، چه طبق قانون صفویه کسانی که به دین اسلام می‌گروند تمام دار و ندار پدر و خانواده‌اش به وی تعلق می‌گیرد و پدر و مادر مجبورند به طور دلخواه وی زندگی کنند.

سفرنامه کاری، ص: ۱۰۹

فصل نهم تاجگذاری شاه حسین، بار دادن به سفرا و بزرگان

وقتی که ساعت سعد معین شده از طرف منجمان جهت تاجگذاری نزدیکتر شد، به بازرگانان و پیشه‌وران بازار دستور دادند که هر کدام چراغی روشن کنند و تا نصف شب در بازار بمانند و گرنه به پرداخت دوازده تومان محکوم خواهند گردید. همچنانکه شاید تصور بفرمائید، حس کنجکاوی مرا وادار ساخت که شب را نخوابم، بیرون بروم و در شهر چراغانی گردش بکنم. در این گردش یک بزرگزاده ایرانی همراه من بود. چند کوچه و بازار را که گشتیم برای من روشن شد که چراغانی کوچه و بازار به تهدید صورت گرفته و چراغها و شمعهائی که بازار را روشن کرده نه تنها جلوه‌ای به بازار نبخشیده بلکه وضع نامطلوبی نیز در آن ایجاد نموده است. از آتش بازی و شادمانی حسابی نیز خبری نبود، و این امر نشان می‌داد که مردم شاه صفوی را دوست ندارند، فقط از آن می‌ترسند، چنانکه روز درگذشت شاه سلیمان جمع کثیری عروسی و بزم شادمانی برپا داشتند. وقتی از کوچه و بازار می‌گذشتم تصور می‌کردم که حتما در میدان بزرگ و با عظمت شهر با چراغانی و آتش‌بازی و هلهله شادمانی مردم رو به رو خواهم شد، متأسفانه آنجا نیز چیز فوق‌العاده‌ای نبود تا حس کنجکاوی مرا ارضاء کند.

سفرنامه کاری، ص: ۱۱۰

داخل در عالی قاپو شدیم. دو طاق بزرگ، ساختمانهای طبقات فوقانی را نگهداری می کند، در سمت راست قسمت بالا، تالار بزرگی هست، اطاق دیگری که سقف ضربی دارد نیز به چشم می خورد که روزهای مخصوصی در هر هفته، وزیر با حضور نواب و آخوند، در آنجا به داوری و رسیدگی شکایات مردم می نشیند. این در به باغی هدایت می شود که در آن غسل و تکفین جسد شاه سلیمان به عمل آمد، و اکنون به وسیله چند صوفی نگهداری می شود که مشغول دعاگوئی شاه هستند. چون تماشای مسجد بزرگ شاه روزها برای من غیر ممکن بود آن شب با استفاده از تاریکی بدانجا رفتم، در زیبایی که از آن زیر اولین گنبد وارد می شود با پلاکهای نقره ای منقش تزیین یافته است. زیر گنبد دور تا دور محصور و از آن به وسیله درهائی به رواق و حیاط مسجد راه است. در وسط حیاط منبع آبی از سنگ تراش وجود دارد. رواقها دو ردیف و متصل به اطاقهای ملایان و طلاب علوم دینی اند. مسجد سه در زیبا دارد.

دیوارهای خارجی آن و چهار مناره بلند که دو تای آنها به در بزرگ متصل اند با آجرهای لعابی رنگین متداول در ممالک اسلامی تزیین یافته اند. سفرنامه کاری ۱۱۰ فصل نهم تاجگذاری شاه حسین، بار دادن به سفران و بزرگان ص: ۱۰۹
مت داخلی این معبد پنج رواق دارد که سقف و دیوار همه آنها با نقوش عربی مزین به طلا و لاجورد پوشیده شده است. رواق وسطی بزرگتر است، در دو طرف منفذ بزرگی دارد که داخل مسجد را روشن می سازد.

گنبد بزرگ وسطی نیز بر فراز این قسمت، روی چهار ستون بزرگ و چهار گوش قرار گرفته است. گنبدهای دیگر کوتاهتر و ستونهایشان معمولی است. در ته مسجد سنگنبشته یشمی بزرگی بطول هشت و به عرض چهار پالم به دیوار چسبانده اند. این مسجد برعکس مساجد ترک چراغهای سقفی متعدد ندارد ولی در عوض با فرشهای نفیس مفروش است. در طرف

سفرنامه کاری، ص: ۱۱۱

چپ خواجه نشینهای دارد که کمی دورتر از آنها منبر سنگی زیبایی به چشم می خورد.

خسته و کوفته از گشت بازار خود را به قهوه خانه ای رساندیم و با صرف قلیان منتظر فرا رسیدن ساعت تاجگذاری شدیم. در این اثنا ملائی بدون لباس و عمامه شروع به ذکر فضائل و فتوحات شاه عباس بزرگ و شاه صفی کرد و تا سر حد غلو و اغراق پیش رفت، گاهی چون دیوانه داد می زد و گاهی چون جانور زوزه می کشید و تا می خواست سخن از فتوحات نظامی بگوید مستمعان به شدت کف می زدند. این حماسه سرائی دو ساعت طول کشید، و حاضران هر یک یکی دو کارابل - پول سیاه، پیشیز - به وی دادند و او با دو عباسی در آمد به منزل خود باز گشت.

نزدیکیهای نصف شب ساعت سعد تاجگذاری فرا رسید، همزمان با آن نزول باران وضع بیرون را بهم زد، اما با صدای طبل و شیپور به اطلاع مردم اصفهان رسانیدند که حسین به شاهی رسید و بر تخت سلطنت جلوس کرد. و بدین ترتیب جشن تاجگذاری شاهی چون سلطان حسین آغاز و انجام پذیرفت.

باید دانست که شاهان مسلمان صفوی در واقع تاجی بر سر نمی گذارند بلکه در این مراسم از بزرگان تعهد بیعت و انقیاد می گیرند. می گویند هنگام تاجگذاری چند تن از درباریان به شاه حسین پیشنهاد کردند که خود را «شاه اسماعیل» بنامد، حسین با خشم و غضب گفت: «چطور؟»

من مگر خود اسم ندارم؟» بعد با همین حال به آخوندها تذکر داد چهارده هزار تومانی که شاه سابق به آنها داده و دست نخورده مانده است به خزانه بازگردانند.

روز سه شنبه برای نخستین بار پادشاه تازه، استعمال مشروبات

سفرنامه کاری، ص: ۱۱۲

آلکی را به همه مسلمانها قدغن کرد و اعلان نمود که هر کس سر از فرمان وی بپیچد محکوم به مرگ خواهد شد. حتی دستور داد ساختمان خمخانه شاهی را که سالیان دراز برای تهیه شراب دایر بود به کلی ویران سازند.

اما من که شاهزادگان ایرانی را خوب می‌شناسم و محبت و علاقه مخصوص آنها را به این نوشابه می‌دانم تصور نمی‌کنم اجرای این منع مدتی دوام کند. امیدوارم این شاهزاده شرابخواری را همراه تاج و تخت از پیشینیان خود به ارث نبرد.

فردای آن روز پسر مغول بزرگ - شاهزاده هندی - هدیه بزرگی به پیشگاه شاه تقدیم داشت. این هدیه عبارت بود از یک فیل، یک حمام نقره‌ای، و یک سبد زرین پر از گلهای طلائی و نقره‌ای مزین به سنگهای گرانبها. این هدایا جمعاً بیست هزار تومان ارزش داشت.

سرانجام پادشاه، روز دوشنبه، با لباس ارغوانی مجللی در میان مردم ظاهر شد، قریب دو هزار نفر از نزدیکان و درباریان هم که روز قبل به دریافت خلعتهای فاخر مباهی شده بودند در این مراسم حضور داشتند.

روز سه‌شنبه دو نفر روستائی را که در بیرون شهر به جرم شرابخواری گرفتار آمده بودند، برای اعدام به شهر آوردند. اما چون قسم خوردند که از فرمان شاه جدید اطلاعی نداشتند، در مجازات آنان تخفیفی داده شد، پاهایشان را به فلک بستند و آنقدر چوب زدند که خون از آنها جاری شد. مردم می‌گفتند این تنبیه در برابر سزای حقیقی آنان که بریدن سرشان بود بسیار ناچیز است.

روز چهارشنبه باخیر شدم که شاه برای بزرگان و نمایندگان خارجی بارعامی خواهد داد. به منزل سفیر لهستان شتافتم، تا وعده‌ای را که داده بود وفا کند. روز موعود فرا رسید، من نیز در دنبال وی از در تصویری از شاه سلطان حسین صفوی

سفرنامه کاری، ص: ۱۱۳

بزرگ عالی‌قاپو وارد کاخ شدم. گروهی در اطراف در به نواختن آلات موسیقی مشغول بودند. چهار پله برآمدیم و داخل تالار مفصلی گردیدیم.

تزیین و طلاکاری ته تالار چشم انسان را خیره می‌کرد و سقف ظریف آن قسمت، روی چهار ستون منقش قرار گرفته بود. اینجا تالار بارعام شاهان صفوی بود، طولاً به سه قسمت منقسم می‌شد، قسمت دوم یک پله از قسمت اول بلندتر بود و به ترتیب رتبه و مقام اختصاص به بزرگان داشت، در قسمت آخر تخت شاهی را گذاشته بودند که یک پا و نیم بلندی داشت.

پادشاه روی تشک زربفتی نشسته و بر وساده‌ای از همان پارچه تکیه زده بود و در اطراف وی دوازده خواجه ایستاده بودند، یکی از آنها قلیان و یکی دیگر شمشیر شاه را در دست داشت. اعتماد الدوله ده پالم دورتر ایستاده بود و پشت سر او به ترتیب قولار آغاسی، قورچی‌باشی، سپهسالار و چند تن از بزرگان و پشت سر آنها فرمانروایان ایالات و به دنبال آنان افسران عالی رتبه قرار گرفته بودند. در قسمت پائین نیز نوازندگان جای داشتند.

هنگامی که نمایندگان لهستان و پاپ وارد تالار شدند، مهماندار آنان را مجبور کرد که آستان شاهی را ببوسند، همین کار یکبار دیگر هنگام نزدیک شدن به تخت شاهی انجام داده شد. همه کس به ترتیب در جاهای خود قرار گرفتند، ما نیز در ردیف خانها نشستیم، در این وقت که عده‌ای مشغول غذا آوردن بودند، شاه از اعتماد الدوله پرسید: «اینها کیستند و چرا به ایران آمده‌اند؟»، اعتماد الدوله پاسخ لازم را به عرض رسانید. همه چهارزانو به زمین نشستند، سفره‌ای در جلو آنان پهن شد، یک سفره چرمی نیز روی آن انداختند، ظرفهای مربا و ترشی و بشقابهای

سفرنامه کاری، ص: ۱۱۴

زرین میوه پی در پی چیده می‌شد و آخر سر در سه طشت زرین سه نوع پلو به رنگهای قرمز، سفید و زرد آوردند که روی

آنها جوجه و گوشت‌های درشتی بود، و در بشقاب‌های طلائی بین حاضران توزیع گردید. من که پهلوی سفیر، روی زمین نشسته بودم، چون روغن را دوست نداشتم به مقداری مربا و ترشی قناعت کردم. میز مخصوص کوچکی هم برای شاه گذاشته بودند، روپوش زربفتی داشت، چون در این قبیل دعوت‌ها، غذاها را به سرعت می‌آورند و بدون ترتیب می‌چینند لذا مهمانان نیز مجبورند غذای خود را به سرعت صرف کنند. در سر سفره شربت‌های مختلفی نیز بود که آنها را از قند نیشکر و گلاب و عصاره انواع میوه تهیه کرده بودند.

مجلس با برچیدن سفره‌ها پایان رسید و مهمانان به تدریج مرخص شدند. وقتی که پادشاه به پا خاست متوجه شدم که جبه‌ای طلائی، کمربندی زرین در بر و عمامه کوچکی - به شکل عمامه شاهزادگان ایرانی - مزین به یک قطعه الماس بر سر دارد. بیست و پنج ساله به نظر می‌رسید و قامتی متوسط، چهره‌ای سفید، ابروانی پرپشت کشیده و ته ریش محسوسی داشت. هنگام ترک مجلس سفیر لهستان به من عنایتی کرد و به اتفاق همراهان مرا به تماشای اسب‌های سلطنتی برد. اسب‌های بسیار خوب با میخ طویله و آخورهای زرین همه جا به چشم می‌خورد، در پای پاره‌ای از اسبان حلقه زرینی نیز وجود داشت، دیروقت بود از تماشای همه اسب‌ها منصرف شدیم، گفتند در حدود یک‌هزار و پانصد اسب اصیل در این طویله‌ها وجود دارد و همیشه دو رأس از آنها زین کرده و آماده در مقابل کاخ شاه به نوبت نگهداری می‌شود. و علاوه بر شاه و زنان حرم، خواجه‌سرایان و درباریان نزدیک نیز برای سواری از اینها استفاده می‌کنند. در نزدیکی‌های در بزرگ چند شیری نیز نگهداری می‌شدند که غذادان طلائی داشتند.

سفرنامه کارری، ص: ۱۱۵

سفیر لهستان را تا منزلشان همراهی کردم، در بازگشت به منزل با عده‌ای از سواران شاهی برخوردیم که از وضع لباس و تزئینشان معلوم شد افسران محافظ دربارند، هر یک طبل کوچکی پشت زین اسب خود بسته بود، حلقه نقره‌ای نازکی آنها را نگه می‌داشت. گویا این طبلها در موارد بخصوصی جهت درخواست کمک و اعلام اینکه حامل پیام و یا مأمور اجرای فرمانی از شاه هستند به درد می‌خورد.

روز پنجشنبه دوازدهم ماه به تماشای ضرابخانه اصفهان رفتم.

ضرابخانه در نزدیکی اقامتگاه انگلیسی‌ها قرار دارد. در اینجا مثل ضرابخانه تبریز و ایروان عباسی و محمودی و شاهی ضرب می‌شود.

روز جمعه غذا را با «پرالی» خوردم. روز شنبه به شکار رفتم و تعداد زیادی کبوتر با خود آوردم. روز پانزدهم ماه با پر پیور و همه کشیشان دیر به تماشای باغ معروف خوشخانه «۱» - شاید قوشخانه - که در خارج شهر واقع شده است رفتیم. شاه هنگام مسافرت تا فرا رسیدن ساعت خوش - که معمولا از طرف منجمان تعیین می‌شود - در این باغ خود را مشغول می‌کند. در سر راه باغ مسجد زیبایی هست، تزئینات معمولی دارد اما برج‌های آن رو به خرابی می‌رود. این باغ از درختان گوناگون میوه پر است، ولی چون درختها به همدیگر خیلی نزدیکند و نور آفتاب به اندازه کافی بدانها نمی‌تابد میوه‌هایش عالی نیست. در این باغ چشمه‌ای در بستری از سنگ تراش جاری است. در وسط باغ رواق مربعی قرار دارد، حوض مرمرین کوچکی در آن تعبیه شده، از هر طرف رواق دری به بیرون باز می‌شود و هر گوشه‌ای از آن به اطاق هشت ضلعی کوچک گنبدداری متصل می‌گردد. همه گنبدها با تصاویر زیبایی

منقش است، دیوارها نیز نقاشی شده‌اند، مجالس می‌گساری، زنان ساقی زیباروی و رقاصه‌هایی با اندامهای نیمه برهنه بر روی دیوارها به چشم می‌خورد. در تزئین و نقاشی سقفها و دیوارها از طلا- و لاجورد استفاده شده است. در انتهای باغ بنائی با دیوارهای بلند تعبیه شده، اینجا تالاری بزرگ با راهروها و اتاقهای متعدد وجود دارد که همه با فرش و اثاث گرانبها مفروش و مرتب گردیده و اختصاص به حرم شاهی دارند.

روز دوشنبه شانزدهم ماه پر امانوئل اگوستین پنهانی به رم فرار کرد. می‌خواست برود و در پیش پاپ اعتراف و توبه کند. گناهِش این بود که از عواید کلیسا و دیر مخارج بیوجه و غیر مجازی کرده بود.

ظاهر کار توبه بود و باطن آن فرار از مجازات و تعقیب از طرف صاحبان حق. مدتی پیش از دیر خارج شده، به مذهب اسلام گرویده، نام حسینی بیگ اختیار نموده و با این کار مایه سرافکنندگی پرتقالیهای مقیم ایران را فراهم کرده بود.

همین روز اطلاع یافتیم شاه که در باغ قصر به تمرین اسب سواری خواهد پرداخت، تا بتواند سواره در بیرون ظاهر شود. وی تاکنون در حرم به سر برده و در مجامع عمومی و بیرون دیده نشده بود. ولیعهدهای دربار سلطنتی ایران برخلاف تمام جهان، زیر نظر خواجه سرایان در حرم شاهی بزرگ می‌شوند و به جز چند خواجه‌سرای محرم، کسی، حتی نزدیکترین بزرگان هم نمی‌داند که ولیعهد کیست و در کجا پرورش می‌یابد.

فصل دهم باغ سلطنتی سعادت آباد، اجازه مرخصی سفیر پاپ و سفیر لهستان

روز چهارشنبه در جلفا بودم. هنگام مراجعت باغ شاهی سعادت آباد را دیدم. سر راه واقع بود. باغهای اصفهان بالاتر از پل چهارده چشمه‌ای قرار گرفته‌اند که از روی زاینده‌رود می‌گذرد. روبه‌روی آن، در جانب جلفا کلاه فرنگی ظریفی دیده می‌شود که سقف آن به وسیله بیست ستون چوبی زیبا نگهداری می‌شود و پادشاه هنگام استراحت، در اینجا از نمایندگان و سفرای خارجی پذیرائی می‌کند. در اینجا قسمتهای مختلفی نظیر سایر تالارهای اصفهان دیده می‌شود: یک چشمه و سه اتاق در پشت تخت سلطنتی. این کلاه فرنگی راهی به کلاه فرنگی دیگری نیز دارد که در جانب باغ است.

در این باغ درختان انبوه پشت سر هم کاشته شده، جوی آبی از سنگ تراش، با فواره‌های متعدد در وسط تعبیه گردیده و خانه کوچکی جهت استراحت- نظیر خانه باغ خوشخانه- بنا شده است. حرمخانه در کنار رودخانه واقع شده و متشکل از چند اتاق کوچکی است که چندان تزئین نیافته‌اند. دیگر چیز تماشائی نبود، شب پنجشنبه شام را در منزل

مدیر کمپانی هلندی صرف کردم. روز جمعه به ملاقات رئیس دیر کاپوسنهای فرانسوی رفتم. فردای آن روز پیامی از سفیر لهستان دریافت داشتم که برای خداحافظی و کسب اجازه مرخصی به پیشگاه شاه خواهد رسید و می‌خواهد در صورت تمایل من، مرا نیز جزو ملتزمین ببرد. با خوشحالی پذیرفتم، یک ساعت بعد مأمور دربار پنج اسب درباری آراسته مجهز برای ما آورد. معمولاً در این قبیل بارها اسب مخصوصی برای نمایندگان خارجی فرستاده می‌شود. سوار اسبها شدیم، آقای سفیر مرا به احراز اولین مقام بعد از خود مفتخر ساخت. جمع ما، نوزده تفنگدار پیاده، بیست سوار و عده‌ای دیگر بود که رویهم به شصت تن بالغ می‌شدیم. به راه افتادیم، دم در عالی‌قاپو پائین آمدیم، در دو سوی در چهار ببر، چند شیر، و چهار فیل- دو بزرگ و دو کوچک- نگهداری شده بود. روی فیلها پارچه زربفتی انداخته بودند. فیل‌ی که توسط اکبر پسر شاه بزرگ مغول به شاه

سلیمان بخشیده شده بود رویش تخت روانی از نقره قرار داشت. از نخستین درب گذشتیم، و در نزدیکی در دوم تا فرا رسیدن ساعت بار به انتظار ایستادیم. اینجا دو پالم از سطح حیاط بلندتر و از فرشهای گرانبها مفروش است. سفیر پادشاه یمامه نیز در ته تالار انتظار بار داشت. تقاضای سفیر شاه یمامه - ولایتی است نزدیک مکه - این بود که پادشاه ایران به سود یمامه، به امام مسقط اعلان جنگ دهد. روبه روی ما سفیر پاپ با چند تن ارمنی و کمی دورتر دومینکنها ایستاده بودند. قدری آن ورتر، در طرف راست، سفیر پادشاه ازبکستان طبق معمول مملکت با همراهان خود زیر طاق خواجه نشینی، نشسته بود. در این اثنا چهل تن از ملتزمین رکاب اکبر که همه لباس نیم تنه زربفت حریر اهدائی شاه را بر تن و دستار کوچکی از قماش نازک بر سر داشتند از پیش ما گذشتند.

سفرنامه کارری، ص: ۱۱۹

پادشاه ایران به هر سفیر چهار خلعت می فرستد. دو خلعت در اولین ملاقات و دو خلعت در ملاقات خداحافظی، اما برای بزرگان فقط یک خلعت به مناسبت اولین افتخار دیدار می فرستد. برای سفیر لهستان این چندمین بار بود که خلعت می رسید چون شاه سلیمان نیز در حیات خود خلعتهایی به مناسبت شرفیابی بار اول و خداحافظی برای او فرستاده بود که با مرگش این مرخصی عملی نشد و در ایران ماند. این خلعت جبهای است از پارچه زربفت به شکل لباسهای ایرانی، با بالاپوشی از ابریشم زردوزی شده به رنگ مروارید با آستینهای دراز و عمامه و کمربندی بافته از طلا و حریر. شاه به پسر مغول بزرگ هدیه ای در حدود سه هزار تومان فرستاد.

دو هزار تومان آن سکه های سیم و زر بود و یک هزار تومان نیز انواع پارچه به اضافه دوازده دست خلعت اما شاهزاده هندی از رسیدن به خدمت شاه اعتذار کرد، چه وی خود را تا اربعین مرگ شاه سلیمان عزادار می دانست و به همین منظور قسمتی از ریش خود را هم بریده بود و منتظر بود که کمی مویش درآید. سفیر پاپ سه خلعت داشت یکی نقره بافت و دو تای دیگر زربفت، کمربند و دستارش نیز حریر زربفت بود. خلعتهای دومینکنها که همه در بر کرده بودند چندان مهم و قیمتی نبودند. فرستاده ازبکستان جبهای از پارچه زربفت به تن داشت، و لباس ملیله دوزی سفیدی روی آن پوشیده بود که ایرانیها به آن «بالاپوش» گویند. دو خلعت دیگر نیز که از شاه دریافت شده بود روی بازوی یکی از ملتزمینش به چشم می خورد، اینها نیز حریر زربفت رنگارنگ بودند. دستار کوچک نوک تیزی هم به طرز کشور خود بر سر داشت که به وسط آن پر مرغ سیاهی نصب کرده بودند.

ما بیش از یک ساعت در این محل میان مأموران و خدمتگزاران دربار ایستادیم، ساعت بار فرا رسید، نخست سفیر یمامه بار یافت، وی

سفرنامه کارری، ص: ۱۲۰

لباسی به طرز ترکها پوشیده بود و خلعتی در بر نداشت. سپس ما به باغ وارد شدیم و مدتی در پنجاه قدمی محل شاه، کنار چشمه انتظار کشیدیم.

باغ زیاد بزرگ نبود، به وسیله دو خیابان متقاطع صلیبی به چهار قسمت منقسم می شد، چنارهای بلندی در آن کاشته بودند. سمتی که به تالار بار عام - تالار طویله «۱» - منتهی می شد مزین به حوض زیبایی بود. دور حوض برای تکیه نرده سیمین کشیده بودند و اطراف آن با فرشهای نفیسی پوشیده شده بود. گفتند شاه و بزرگان در آنجا به استراحت می پردازند. در انتهای حوض دو گلدان نقره ای بود، کنار آن دو بست توپچی و تفنگدار و چند «جارچی» یا مجری عدالت چوب بر دوش ایستاده بودند. به نوک چوبها گلوله ای سیمین به نام «توپوز» نصب شده بود. چند صوفی نیز آنجا بودند، کلاهی نظیر جارچیان

داشتند با این فرق که دور آنها پارچه پیچیده بودند.

بیست سوار دیگر بیرون تالار، حفاظت محوطه کاخ را به عهده داشتند.

تجمل لباسها و تزیینات زین آلات اسبان آنها خارج از حد توصیف و همه زربفت و مرصع به سنگهای قیمتی از قبیل الماس و یاقوت و غیره بود، علاوه بر مقداری طلا و نقره، تعدادی سنگ کم قیمت نیز در تزیین زین آلات به کار رفته بود.

داخل تالار به تصاویر و آئینه‌بندی تزیین یافته بود. در انتهای آن چهار ستون چوبی با لکنی تشکیل داده بودند که در وسط حوض کوچکی و کمی دورتر از آن در کنار خواجه‌نشینی تخت شاهی در عرصه‌ای به ابعاد چهارده در چهارده پالم قرار گرفته بود. بین این قسمت و پنجره‌های مشرف به باغ گروهی نوازنده روی فرش نشسته بودند، جمعی می‌نواختند و چند تنی به آهنگ ایرانی آواز می‌خواندند. هنگام ورود ما به تالار «مهماندار»

(۱). Talar -Tevile

سفرنامه کارری، ص: ۱۲۱

و «اشیک آغاسی باشی» یعنی رئیس تشریفات جلو آمدند یکی از بازوی راست و دیگری از بازوی چپ سفیر گرفتند و تا نزدیکیهای تخت شاه پیش بردند. شاه بر تخت روی تشکی نشسته و به دو و ساده تکیه زده بود. فرشهای گرانبها همه کف تالار را پوشانده بود. چند خواجه از چپ و راست دور شاه را گرفته بودند. سفیر در چند قدمی تخت دستها و پیشانی خود را برای احترام بر زمین نهاد، سپس برخاست. اعتماد الدوله پیش آمد، معرفی نامه شاه لهستان را گرفت و در جامی زرین که در پای تخت شاه پر از گل‌های رنگارنگ بود نهاد، سپس نامه شاه ایران را از همان جام برداشت و به سفیر داد، سفیر نامه را گرفت و به احترام روی سر خود گذاشت. بعد رئیس تشریفات نامه را در لای دستار سفیر جا داد تا همه به بینند که سفیر به افتخار دریافت نامه از شاه ایران نایل شده است. نامه سر بسته و مهور، و نوار طلائی ظریفی به طول نیم «اولن» و عرضی متناسب با آن به دورش پیچیده شده بود.

آنگاه اعتماد الدوله ضمن چند جمله از طرف شاه به سفیر اظهار مرحمت کرد و این صحبت به منزله مرخصی وی بود. سفیر دیگر بار تعظیم کرد و به وسیله همان دو نفر به جای خود بازگشت. سپس سفیر پاپ بار یافت.

چند دقیقه منتظر او شدیم، مراجعت کرد. اینها مراسم خداحافظی بود، این مراسم بسیار کوتاه و بدون صرف غذا یا شربت‌ی صورت می‌گیرد.

سفیر پاپ نیز نامه‌ای به پاپ و نامه‌ای به رئیس جمهوری و نیز دریافت داشته بود. در بازگشت عده‌ای اروپائی خیره خیره با کنجکاوئی تمام به نامه‌هایی که بر دستار سفیران نصب شده بود نگاه می‌کردند. سفیر لهستان مرا به شام دعوت کرد. غذای سفیر از اغذیه دربار که در ظرفهای زرین به حضور شاه

(۱). Aulne

سفرنامه کارری، ص: ۱۲۲

می‌آوردند به مراتب لذیذتر بود. من این بار شاه را از نزدیک و بهتر از دفعه پیش دیدم. جبه زربفت کوتاه بدون آستینی پوشیده بود که ایرانیان آنرا «کردی» گویند. صورت ظریف زیبا و اندامی نازک داشت. چشمانش سیاه و جذاب بود، ریشش بلندتر از دفعه قبل می‌نمود. دستاری کوچک و مزین به قطعه‌ای الماس و شاخه‌ای پر کلنگ بر سر گذاشته بود.

روز یکشنبه برای استماع دعا پیش کارملیه‌های پابره‌نه رفتیم، چیز مهم دیگری نیز پیش نیامد تا نیاز به توصیف باشد. سفرنامه کارری، ص: ۱۲۳

بخش دوم

اشاره

سفرنامه کارری، ص: ۱۲۵

فصل نخست سوکواری مرگ امام حسن و امام حسین (ع)

روز دوشنبه ۲۳ ماه اوت با طلوع ماه نو، برگزاری مراسم بسیار غم‌انگیزی آغاز گردید. ایرانیان بیاد درگذشت دو تن از امامان خود، حسن و حسین فرزندان علی (ع) این مراسم را همه ساله برگزار می‌کنند. این دو تن در نزدیکی‌های بغداد به دست عمر «۱» به قتل رسیده‌اند. این مراسم ده روز طول می‌کشد. و در تمام این مدت میدانها و گذرگاهها چراغانی و روشن و علمهای سیاه در همه جا برافراشته است. در سر گذرها صندلیهائی گذاشته‌اند که هر چند گاه یک ملا بر روی آن می‌نشیند و سخنانی در منقبت و مصیبت کشته‌شدگان می‌گوید. همه ساکنان محلات در حالی که به عنوان سوکواری جامه کبود یا سرخ بر تن کرده‌اند در پای کرسی و عظم و مرثیه آنان می‌نشینند. بعضی از این اشخاص در بین وعظ دو ملا از میوه فصل نیز استفاده می‌کنند. زنان ایران مانند دیگر زنان دنیا احترام زیادی به وعاظ و پیشگویان قائلند و عده‌ای از آنان با اهداء پول نقره و حلوا و شربت گل از وعاظ جلب خشنودی و التماس دعا می‌کنند. در تمام مدت برگزاری این مراسم غم‌انگیز که ایرانیان آنرا دهه

(۱). عمر پسر سعد

سفرنامه کارری، ص: ۱۲۶

عاشورا می‌نامند کسی از ترکان از منزل بیرون نمی‌آید چه بیم آن می‌رود که جان بر سر این بی‌مبالاتی بگذارد. روز سه‌شنبه یکی از ترکان را دیدم که به چابکی از دست مردم گریخته بود و یقیناً اگر پا به فرار نگذاشته بود به دست عوام کشته می‌شد. این کار نمودار نفرت شدید ایرانیان نسبت به سنیها (ترکها) می‌باشد. روز چهارشنبه از طرفداران علی (ع) کار عجیبی سر زد. در تمام محلات شهر آدمکی پر از گاه ساختند و مدتی آن را در معرض تماشا گذاشتند و سپس پشت خری نشانند و در محله گرداندند. مردم آدمک را عمر و ابن مرجانه می‌نامیدند، بسیار خشمگین بودند تا حدی که عمر یا ابن مرجانه را با خریکجا آتش زدند. این اقدام نشانه کینه‌ورزی ایرانیان نسبت به غاصبان حق و قاتلان پسران پیامبر اسلام می‌باشد. سوزندان خری بی‌گناه، فردای آنروز مایه تأثر و در عین حال خنده شدید سفیر، پرالی و من شده بود.

روز جمعه برای ملاقات پربوشه «۱» رئیس خانه ژروئیتها، به جلفا رفته بودم. موقع مراجعت پادشاه را در خیابان چهار باغ دیدم، لباسی از ابریشم بنفشی بر تن داشت، سوار اسبی بود که لگام و زین آن مزین به طلا و سنگهای قیمتی بود. ملتزمین رکاب را که قریب هزار تن بودند، افسران، امرا و اشراف شهر تشکیل می‌دادند. در حدود صد تن نیز سرباز پیاده در التزام رکاب بودند.

گویا شاه با خدم و حشم جهت استراحت عازم باغ سعادت آباد بود.

در دربار ایران مرسوم است که هنگام بیرون آمدن شاه از کاخ سلطنتی، معمولاً ده تن سرباز قریب نیم فرسنگ جلوتر از وی به راه می‌افتند و حرکت شاه را به مردم اطلاع می‌دهند تا مردم در کنار گذرگاه

(۱). P. Boucher.

سفرنامه کاری، ص: ۱۲۷

شاه با ادب و احترام بایستند و رفتار و کردار خود را بیابند. اما اگر در این سفر و حرکت زنان شاه نیز همراه وی باشند موضوع دو روز قبل به اطلاع مردم می‌رسد و چون زنان شاه سواره و رویشان باز و بی‌پرده خواهد بود لذا مردم مجبورند مسیر موبک شاه و حرم را ترک و قوروق کنند. البته سزای کسی که سر از این امر بیچند اعدام است. اعدامی که بدون استثناء و عذر و بهانه قابل اجرا می‌باشد!

داستان جالبی در این خصوص شنیدم. گفتند روزی شاه سلیمان همراه زنان حرم از چهار باغ می‌گذشت. روستائی بیچاره‌ای بی‌خبر از همه جا، در حالی که سبدی پر از هلو بر پشت داشت وارد میدان می‌شود و تا شاه و زنان وی را می‌بیند از بیم جان پاهایش می‌لرزد، بر زمین می‌افتد، پیشانی بر خاک می‌نهد و به انتظار اعدام دقیقه‌شماری می‌کند. شاه سلیمان که متوجه حالت مضحک و ترس و انقلاب روستائی می‌شود، امر می‌کند بایستد و بیم به خود راه ندهد، روستائی جرأت نمی‌کند، او را بلند می‌کنند، آنگاه شاه همراهان را فرمان می‌دهد هر یک هلوئی بردارند و در عوض سکه طلائی به مرد روستائی بدهند، فرمان شاه اجرا و سکه طلا در سبد هلو انباشته می‌شود، شاه سپس از روستائی می‌خواهد که یکی از پردگیان حرم را به زنی برگزیند و با خود ببرد. روستائی نیز امر شاه را امتثال می‌کند و به سلامت با زنی زیبا و ثروتی سرشار به منزل برمی‌گردد.

روز شنبه، مراسم عید اوگوستن توسط مسیحیان پرتغالی - که من ساکن دیر آنها بودم - به طرز باشکوهی برگزار شد. در این مراسم سفیر کبیر لهستان، پرالی، کشیشها و چند تن از فرانسویان حضور داشتند. در آخر جشن شامی نیز به حاضران داده شد.

سفرنامه کاری، ص: ۱۲۸

روز یکشنبه به عیادت پرفرائیل رئیس کاپوسنهای اصفهان رفتم.

این مرد از روزگار سلطنت شاه سلیمان عنوان مترجمی نمایندگان خارجی و شاهزادگان اروپائی را داشت. وی که هشتاد ساله به نظر می‌رسید از چهل و هفت سال پیش در اصفهان بود. من چند ساعتی در حضورش بودم. تصور می‌کنم اطلاعات مفیدی درباره شاهنشاهی ایران و سلطنت صفویه دارد. تاورنیه نیز در کتاب خود بارها از وی یاد کرده است.

روز دوشنبه از آقای ژاک نورتکامر رئیس کمپانی هلندی دیدن کردم و شام را پیش وی خوردم. روز سه‌شنبه نیز به حضور سفیر کبیر لهستان که موفقیت‌های خود را تا حدی مدیون او هستم، رسیدم.

سفرنامه کاری، ص: ۱۲۹

فصل دوم مذهب، زناشویی و پوشاک ایرانیان

بزرگانی که در حال حاضر کارهای مذهبی و قضائی ایران را اداره می‌کنند عبارتند از «نواب» یا «صدر» که سرپرستی مساجد و روحانیان را دارد و اعتماد الدوله که عهده‌دار کارهای حقوقی و قضائی می‌باشد.

اعتماد الدوله دو معاون دارد، یکی «شیخ» یا «آخوند» و دیگری «قاضی»، همه کارهای مذهبی از قبیل ازدواج، طلاق، خرید و فروش، تهیه قباله و اسناد به وسیله این دو تن و دستیاران آنها انجام می‌گیرد.

آخوندی که در مسجد با مردم نماز می‌گزارد در ایران «پیشنماز» و در ترکیه «خواجه» خوانده می‌شود. در ایران معمولاً «اذان» زیر گنبد بزرگ مسجد گفته می‌شود ولی در ترکیه بالای مناره بلند مسجد جهت دعوت مردم به نماز و عبادت.

دکترهای علوم دینی - که روزهای جمعه قران را تفسیر می‌کنند - در ایران «ملا» و در ترکیه «خواجه» نامیده می‌شوند. اینان غالباً ریاکار و مزورند، با ثانی راه می‌روند، جدی صحبت می‌کنند، هر کس به دیدارشان برود آنان را در حال نماز یا ذکر و ورد می‌بیند. پارچه بزرگی جهت نماز بر زمین می‌گسترند و تکه‌ای سنگ یا تربت سفت شده کعبه روی آن می‌گذارند

سفرنامه کارری، ص: ۱۳۰

و گاه به گاه آن را می‌بوسند. «۱» همه ایرانیان به این کار علاقه دارند، همچنانکه علاقمندند آیه‌ای از قران را در توی محفظه کوچک نقره‌ای به بازوی خود ببندند.

ایرانیان مانند ترکان عقیده دارند که پس از مرگ و بعد از آنکه انسانها به خاک سپرده شدند دو ملک که نام یکی «نکیر» (۲) و دیگری «منکر» است به سراغ آنها می‌آیند و آنها را تا کمر زنده می‌کنند و از نیک و بد اعمال دوران زندگیشان می‌پرسند و سپس به عقوبتی که در خور آن هستند دچار می‌سازند تا ظهور صاحب الزمان، که دجال (۳) را خواهد کشت و طرفداران و پیروان وی را به دوزخ خواهد فرستاد و اگر این طرفداران پس از ماندن در جهنم از کردار خود پشیمان شدند به بهشت برمی‌گردند ولی دو شاخ کوچک از پیشانی آنها برمی‌آید - و آنگاه روز تجدید حیات که آن را معاودت هوربه (۴) نامند فرا می‌رسد. در این روز هر جسدی روح خود را باز می‌یابد و آماده رسیدن به حضور قاضی بزرگ می‌شود.

رسیدگی به اعمال در کنار پل صراط انجام می‌گیرد، نیکوکاران مرغوار به راحت و آسانی از پل صراط می‌گذرند ولی کافران و بدکاران پایشان می‌لغزد و در رودخانه‌ای که پر از دیوهای وحشتناک چنگال به دست است فرو می‌افتند. دیوها آنها را مجال نمی‌دهند و با چنگال کشان کشان به سوی جهنم می‌برند. این عقیده در پیش ایرانیان به حدی راسخ است که اگر کسی از پرداخت دین خود سر باز زند و یا قرض خود را انکار کند محاکمه او را به سر پل صراط موکول می‌کنند و طلبکار می‌گوید باشد، سر پل صراط

(۱). البته این مطلب عقیده یک مبلغ مسیحی خارجی است و در ترجمه رعایت امانت شده است نه تصدیق واقعیت آن.

Anachir.(۲)

Dedgar.(۳)

Moavedet Hurbe.(۴)

سفرنامه کارری، ص: ۱۳۱

از دامت می‌گیرم ...

دربان بهشت را «رضوان» می‌خوانند، وی در بهشت را به روی نیکوکاران می‌گشاید، به سوی آب کوثر راه می‌نماید و پیامبر اسلام به هر بهشتی پیاله‌ای از این آب مرحمت می‌کند. زنان زیباروی زیادی نیز جهت بهشتیان آفریده شده‌اند. مؤمنان بهشتی از غذاهای لذیذ گوناگون نیز استفاده می‌کنند، و بهره آنان به مهرورزی با سیه‌چشمان بهشتی و استفاده از میوه‌ها و غذاهای لطیف و لذیذ منحصر نمی‌شود، دفع غذاها نیز به صورت عرق معطری انجام می‌گیرد.

من این صحبت خنده آور را با یکی از بزرگ‌زادگان می‌کردم، وی می‌گفت حتی بهشت زنها غیر از بهشت مردهاست. پر پیور دیر ما می‌گفت: روزی آخوندی به حاضران مجلس گفت اگر دست از گناهان خود بردارید شما را به بهشتی می‌برند که زنان به آنجا راه دارند. حاضران نیز دست از کار خود نکشیدند تا در بهشت با زنها یکجا باشند. مسلمانان معتقدند بهشت آنها غیر از بهشت کاتولیکهاست.

ایرانیان فرزندان خود را خیلی زود به ازدواج وامی‌دارند. قانون به آنها اجازه می‌دهد که هر مرد مسلمان تا چهار زن داشته باشد. یکی از آنها را که به مرد تقرب بیشتری دارد «زن خودش» (۱) می‌نامند و سایرین را متعه (۲) می‌گویند. علاوه بر این مجاز است هر قدر دلش بخواهد زن صیغه‌ای اختیار کند- تا حدی که بتواند اداره کند- بعضی از این زنها از محله قجبه‌ها (۳)- زنهای عمومی- انتخاب می‌شوند. جمعی از زنهای عمومی در کار خود رسمیت دارند و سالانه مبلغی به عنوان مالیات به صندوق دولت

Zana Codech.(۱)

Motha.(۲)

Caepe.(۳)

سفرنامه کاری، ص: ۱۳۲

می‌پردازند. اینان را در اصفهان «بازار نوش» (۱) گویند.

مسلمانان این زنان را موقتی اختیار می‌کنند و مدت این ازدواج قید می‌گردد و پس از انقضای مدت، باید زن چهل روز نیز عده نگهدارد تا معلوم شود که از این ازدواج باردار نیست.

مردها می‌توانند از کنیزهای زر خرید خود نیز استفاده کنند. بچه‌هایی که از این کنیزها و یا بازار نوشها به دنیا می‌آیند مانند سایر بچه‌ها دارای حقوق قانونی می‌باشند.

ایرانیان تمایل جنسی زیاد دارند. در پاره‌ای موارد برای نشان دادن شدت علاقه خود به زنی، بازوی خود را با آهن تفته داغ می‌کنند و می‌خواهند بگویند که آتش عشق دلشان از آتشی که بازویشان را داغ می‌کند سوزناکتر است. یکی از بزرگ‌زادگان که با من دوستی نزدیک داشت سوختگیهای متعددی را که در بازو و دیگر نقاط بدنش داشت به من نشان

می‌داد و می‌گفت این کار را برای اظهار شدت علاقه‌ام به یک زن صیغه‌ای که همواره با زن اولم در جدال بود کرده‌ام.

معمولاً- قبل از اینکه عروس به خانه داماد بیاید، داماد موظف است نسبت به وضع مالی خود لباسهایی برای عروس بفرستد و مبلغ مهریه او را تعیین کند. شب عروسی داماد برای آوردن عروس، همراه جمعی از خویشان و دوستان به خانه وی می‌رود. همراهان داماد شمعدانها و مشعلهایی با خود می‌برند و در نیمه راه آنها را روشن می‌کنند. از کسان عروس نیز جمعی سواره و پیاده جهت استقبال اینان به راه می‌افتند و هنگام ملاقات این دو دسته صدای شیپور و کرنای از هر سو بلند می‌شود. همه به راه می‌افتند،

Bazar nouche.(۱)

سفرنامه کاری، ص: ۱۳۳

و پس از رسیدن به خانه عروس، آخوند بار دیگر شرایط ازدواج را تکرار می‌کند، آنگاه زنان در یک اتاق و مردان در اتاق

دیگر مشغول صحبت و تفریح می شوند. تاورنیه نوشته بود، وقتی مبلغ مهریه عروسی به اندازه‌ای کمرشکن شده بود که داماد موقع آوردن عروس در را به روی وی بست تا عروس تخفیفی در آن قائل شود. اما آشنایان من گفتند این رسم در میان خانواده‌های کنونی متداول نیست، فقط چند تن از سالخوردگان و ریش-سفیدان دو طرف می‌نشینند و با رعایت امکانات هر دو جانب مبلغ مهریه را تعیین می‌کنند. حتی در بعضی موارد قاضی نیز با استفاده از قدرت و نفوذ کلام خود سنگین بودن مهریه را به خانواده دختر یادآوری می‌کند و با رضای آنان از میزان مهریه می‌کاهد تا جوانی نابجا از پا در نیاید.

گاهی اتفاق می‌افتد که زن و مرد نمی‌توانند بعد از گذشت مدتی از عروسی، با هم زندگی کنند؛ در این صورت زن درخواست طلاق می‌کند، وقتی هر دو طرف به متارکه راضی شدند پیش «قاضی» یا «شیخ الاسلام»- که دکتر حقوق و قانون است- می‌روند و در حضور وی پیوند ازدواج را می‌گسلند و هر دو آزاد می‌شوند.

ازدواج مجدد مرد با زن مطلقه خود بیش از دو بار متوالی امکان پذیر نیست، یعنی باید بعد از طلاق سوم زن با مرد دیگری زناشویی کند و پس از نزدیکی با شوی که حتما باید صورت پذیرد، از وی طلاق بگیرد، آنگاه بتواند دوباره با شوهر سابق خود ازدواج کند. این عمل در میان مسلمانان فراوان دیده می‌شود.

پرفرانسوا دسن ژوزف رئیس دیری که من در آنجا ساکن بودم داستان جالبی در این باره روایت می‌کرد. می‌گفت هنگامی که من از جانب شاه در بصره اقامت داشتم، یکی از اشراف زادگان عرب زن خود را

سفرنامه کاری، ص: ۱۳۴

سه طلاقه کرده بود و چون محبت و علاقه شدیدی به وی داشت می‌خواست او را مجدداً به عقد خود درآورد و برای این کار در پی محلل غریبی می‌گشت.

این موضوع به اطلاع پاشای بصره می‌رسد، با استحضار از زیبایی زن مردی را به بهانه‌ای پیش اشراف‌زاده می‌فرستد، اشراف‌زاده با دیدن مرد غریب به یاد اجرای نقشه خود می‌افتد و سؤالاتی درباره تأهل وی از او می‌کند. آنگاه با تعیین شرایطی زن زیبا را موقتاً در اختیار وی می‌گذارد.

مرد زن را پیش پاشا می‌برد و همچنانکه حدس می‌زنید زن به جرگه پردگیان پاشا درمی‌آید و مرد غریب دنبال کار خود می‌رود.

لباس متداول ایرانی «جبه» ای است که تا قسمتی پائین‌تر از زانو را می‌پوشاند. آستینهای تنگ و دراز دارد و تا روی دست می‌افتد.

آستینها دگمه ندارند و با نواری که روی آنها دوخته شده بسته می‌شوند.

جبه ثروتمندان از پارچه ابریشمی تهیه می‌شود و کمربندی از همان جنس روی آن می‌بندند. معمولاً از دو نوک کمر بند چند گل زرین آویخته می‌شود.

از روی جبه لباس گشادتر دیگری می‌پوشند. این لباس نیز از ابریشم یا پارچه پشمی نازک و لطیف تهیه می‌گردد. قیمت این پارچه تقریباً معادل بهای پارچه‌های زربفت است. پیراهن ایرانیان از حریر رنگارنگ یا پارچه کتانی و نخی دوخته می‌شود. بلندی چکمه‌های ایرانی تا کمی بالاتر از مچ پا می‌رسد و غالباً این چکمه‌ها ظریف، چسبان و خوش ترکیب دوخته می‌شوند. کلاه ایرانی عمامه‌ای است از حریر زربفت یا گلدوزی شده. معمولاً جهت زیبایی به جلو آن پر یا چیزی شبیه بادبزن نصب می‌کنند.

ثروتمندان عمامه خود را با سکه‌های زرین و سنگهای قیمتی تزیین می‌کنند. گاهی بهای این عمامه‌های سنگین وزن

گرانقیمت، به هفت یا

سفرنامه کاری، ص: ۱۳۵

هشت صد اکو (۱) می‌رسد.

بعضی اشخاص از روی جبهه بالاپوشی به تن می‌کنند که آستین ندارد، کمی از جبهه کوتاهتر است و کردی نامیده می‌شود. در فصل زمستان به کردی از پوست خزی یا پوست بره خراسانی آستر می‌گیرند.

گاهی این آستر از پارچه پشمی گرفته می‌شود. پوست بره‌های خراسان بسیار زیبا، لطیف، پرشکنج و قیمتی است. ایرانیان در موقع شدت سرما لباس گشادی نیز می‌پوشند که تا نوک پای آنها را می‌پوشاند. این لباس از پشم و گاهی از یک نوع ماهوت انگلیسی دوخته می‌شود. ثروتمندان به این لباس نیز آستری از پوست خزی می‌گیرند. ایرانیان غالباً خوش لباسند و هر سال مبلغ زیادی صرف لباس و پوشاک خود می‌کنند. سلاح کمربندی ایرانیان «خنجر» است. قبضه و غلاف ثروتمندان معمولاً طلاکاری شده و مرصع است.

جورابهای ایرانی خیلی گشاداند و از پارچه پشمی یا زربفت تهیه و با سنگهای قیمتی تزیین می‌شوند. جورابهای دست بافت نیز متداول است.

لباس روستائیان بسیار ساده است. ساق پا را با مچ پیچ پشمی می‌پوشانند و پارچه چرمی نیز در قوزک پا می‌بندند که جوراب و پایشان را حفظ می‌کند.

لباس زنهای فرق زیادی با لباس مردان ندارد. جلو پیراهن باز است و با کمربندی بسته می‌شود. دامن پیراهن تا قسمتی پائین‌تر از زانو می‌رسد و آستینهای پیراهن روی مچ دست محکم می‌گردد. زنهای ایرانی کلاهکی روی سر می‌گذارند، دور کلاهک زنان ثروتمند سکه‌های طلا و نقره و

(۱). ecu سکه طلائی

سفرنامه کاری، ص: ۱۳۶

سنگهای قیمتی دوخته می‌شود. دختران و زنان جوان نوار پارچه‌ای از پشت سر آویزان می‌کنند که به کیسه‌ای مخملی منتهی می‌شود و گیسوان خود را توی آن کیسه جا می‌دهند و روی دوش می‌اندازند. کفش‌های زنان شبیه کفش‌های مردان است منتهی با رنگهای گوناگون و ظریفتر از آنها.

سفرنامه کاری، ص: ۱۳۷

فصل سوم حکومت سیاسی، آداب و رسوم، تشییع جنازه

عدالت و قانون در امور جنائی به سرعت و شدت اجرا می‌گردد و مجرمین بدون اینکه مانند ممالک اروپائی نیازی به وجود این همه قاضی، وکیل و دادستان باشد، به کیفر عمل خود می‌رسند. معمولاً خان یا والی و حکمران هر ایالت و یا ولایت حکم را صادر می‌کند. از طرف خان نماینده‌ای به نام «داروغه» (قاضی محکمه جنائی) تعیین شده و شخصی به نام «عسس» در زیر امر خود دارد که احکام صادره را به موقع اجرا می‌گذارد.

از طرف پادشاه نیز یک نفر به نام «دیوان بیگی» و یک نفر به نام «کلانتر» تعیین شده‌اند تا در حق یا ناحق بودن احکام صادره مراقبت نمایند و نگذارند که افراد ملت زیر فشار و اوامر ظالمانه قرار گیرند. مرتکبان قتل به سرعت مجازات می‌شوند. غالباً

دیوان بیگی قاتل را در اختیار خانواده مقتول می‌گذارد تا او را به میدان قصاص ببرند و به هر طرز که بخواهند اعدام کنند- البته گاهی به قاتل اختیار داده می‌شود که جان خود را با پرداخت پولی باز خرد ولی این عمل به قدری برای خانواده مقتول خفت‌آور است که کمتر دیده شده قاتلی را بدین وسیله عفو کرده باشند.

راهزنان را هم با قساوت و بیرحمی و بدون امید شفاعت مجازات

سفرنامه کارری، ص: ۱۳۸

می‌کنند و به طرق مختلف از پای درمی‌آورند. تنبیه و مجازات متداول این است که دو پای راهزن را به جهاز شتری می‌بندند و سینه و شکم وی را از بالا- به پائین چاک می‌زنند و برای عبرت بینندگان شتر را در تمام محلات و چهارسوه‌های شهر می‌گردانند، و یا سر راهزن را از سوراخ تنگ دیواری به در می‌کنند به طوریکه سر در یک طرف و بدن در سوی دیگر دیوار بماند و قادر به حرکت نباشد و برای مسخره چپقی نیز در دهان او می‌گذارند تا بدین ترتیب تعذیب و کشته شود. بعضی اوقات هم یا با دنبه داغ گوسفند تمام اعضای بدن راهزن را می‌سوزانند یا در سر هر گذری یکی از اعضای بدن او را مثله می‌کنند. برای مجازات راهزنان کیفرهای گوناگون دیگری نیز معمول است که با بیان یک یک آنها موی بر بدن انسان راست می‌شود.

هر چند که با وجود راهداران متعدد سراسر جاده‌ها عمل راهزنی کمتر اتفاق می‌افتد ولی در صورت روی دادن چنین اتفاقی حاکم یا خان محل، ده الی چهل روز مهلت دارد که دزد یا راهزن را پیدا کند و مال گرفته شده را به صاحب آن مسترد دارد و الا باید غرامت همه را از مال خود پردازد. در چنین مواردی غالباً خان یا حاکم از ترس اینکه مبادا خبر یا شکایتی به گوش پادشاه برسد قبلاً غرامت اموال برده شده را می‌پردازد و سپس اقدامات لازم برای دستگیری راهزن و کشف اموال مسروقه به عمل می‌آورد.

برای دزدیهائی که در شهرها اتفاق می‌افتند سارق را به هر دو پا از جهاز شتری می‌آویزند و شکم او را از پائین به بالا می‌درند و در کوچه و بازار و چهارسوها می‌گردانند و مردی به آواز بلند می‌گوید این جانی به سزای فلان جرم تنبیه و مجازات می‌شود. پس از پایان این گردش اگر مجرم نمرده باشد او را در یکی از درختان کوچه و خیابان به دار می‌زنند

سفرنامه کارری، ص: ۱۳۹

و سپس اجازه دفن صادر می‌کنند.

بی‌ادبها و فحاشیهائی را نیز که در اماکن عمومی، میخانه‌ها و خانه‌های عمومی رخ می‌دهد به شدت کیفر می‌دهند. در هر شهر شخصی به نام «محتسب»- ناظر امور مواد غذایی- با چهار تن معاون وجود دارند که قیمت اجناس را اول هر هفته به دقت تعیین می‌کنند. در ایران مواد غذایی را به وزن می‌فروشند و فروش به حجم- همچنانکه در بعضی از ممالک اروپا مرسوم است- در ایران قدغن است.

اگر کسی از این قانون سر باز زند و تخطی کند به شدیدترین وجه تنبیه می‌شود. نخست تخته کلاش می‌کنند یعنی کلاهکی از تخته که زنگوله‌های متعددی از اطراف آن آویزان است بر سرش می‌گذارند و او را دور شهر می‌گردانند و ضمن راه از ضرب و شتم هم دریغ نمی‌کنند، بعد مبلغ معتابهی جریمه نقدی می‌گیرند، و آخر سر در یکی از میدانهای معین شهر هر دو پایش را به فلک بسته، ترکه مفصلی به پاهایش می‌زنند.

واحد وزن مال التجاره‌های معمولی و ارزان قیمت در ایران «من» است که مساوی با ۲۵ لیور اروپائی است (تقریباً ۱۲ کیلو) و واحد وزن اجناس گرانبه‌تر «مثقال» است که هفتاد و دو مثقال معادل یک لیور می‌باشد.

اکنون که سخن از حکومت ایران در میان آمد بی‌مورد نیست که صورتی از وزراء و خانهای که از طرف شاهنشاه به ایالات و ولایات مختلف فرستاده می‌شوند آورده شود تا بهتر روشن گردد که این امپراطوری چه عظمت و وسعتی دارد. یکی از بزرگ‌زادگان ایرانی که با من دوستی داشت فهرست زیر را با زحمت زیاد از آرشیوهای سلطنتی که فعلا موجود است برای من استخراج کرد.

ایالاتی که به وسیله خانها اداره می‌شوند عبارتند از:

سفرنامه کاری، ص: ۱۴۰

کرمانشاهان. همدان. لرستان. بختیاری. تهران. ری و ورامین.
سمنان. دامغان. بسطام. اشرف‌آباد. نیشابور. سبزوار. اسفراین. مشهد.
ترشیز. قاین. طبس. تون. گوم‌لاجر. سرخس. ذره‌آباد. زمین‌داکو؟
آجیلر؟ جلایری. نسا. بخارا. فراه. غوریان. کوزقوم؟ بوله؟ قندهار.
سیزهم؟ سلطانیه. زنگان. اهر. تبریز. گیلان. شماخی. گنجه. قراباغ.
بردع. اردبیل. تفلیس. کارتیل؟ کازت؟ دادیان؟ واشیاگو؟ بندرعباسی.
سروستان. بیستون. آستارا. دوم‌دوم؟ بحرین. ارومی. البرز. دربند.
اوغلیجه. دمورقاپو. مرو. ماروشیاک. آرات. بادکو. داغستان. ایبورد.
باخرز. بادغیس. کنجلوک. روموس. شوستر. اهواز. دیزفول. دردشت.
شوش. نیمروز. دورق؟

به طور کلی هشتاد و دو ایالت به وسیله خانها اداره می‌شود و سی و هفت ولایت دیگر اداره و حکومتش با وزیران است، مانند:

اصفهان. گلپایگان. ساروخ. توسرگان. ناتاریس؟ اردستان.
نائین. آران. قوبا. شوشی. ابرقو. تافه؟ سیگدا؟ یود؟ غازیان. تامان؟
کاشان. قم. ساوه. عبد‌العظیم. قزوین. اشرف. فرح‌آباد. ساری. بارفروش.
آمل. مشهدسر. جاجرود. قمشه. شیراز. کازرون. بندر. لنگه. رشت.
لاهیجان. آوه؟ «۱»

فرق خان و وزیر این است که خان معمولا یک یا چند فوج سرباز زیر فرمان دارد و باید آنها را متشکل و ورزیده و آماده نگهدارد و بعلاوه حکومت قضائی و جنائی منطقه زیر فرمان خود با اوست. در صورتیکه وزیر استقلال محدود و اختیار اندک دارد. حتی رتق و فتق پاره‌ای امور و قضاوت درباره بعضی از مسائل حوزه زیر فرمان خود را به یکی از خانهای

(۱). اسمهایی که در جلو علامت سؤال (؟) دارند شناخته نشدند.

سفرنامه کاری، ص: ۱۴۱

نزدیک رجوع می‌کند.

ایرانیها از لحاظ ادب و رفتار کاملا مغایر با ترکها هستند حتی در برخی از موارد رفتارشان متضاد با آنهاست. اغلب ایرانیها متمدن، خلیق، خوش‌برخورد، شریف، درستکار، سخاوتمند و دشمن‌تقلب و نادرستی هستند. با خارجیها- برعکس ترکها- با

محبت و دوستی رفتار می کنند.

از اسم و طرز لباس عیسویان- برخلاف ترکها- ابراز نفرت نمی کنند.

اروپائیان ساکن ایران به هر جا و به هر ترتیب که بخواهند آزادانه تردد می کنند و کسی متعرض آنان نمی شود. و برخلاف عثمانیان که نمی گذارند یک اروپائی در سرزمین آنها لباس سبز بپوشد، اروپائیان در ایران حق پوشیدن لباس سبز رنگ را هم دارند.

ایرانیان در تعارفاتی که بین خود رد و بدل می کنند جملاتی از قبیل: قربان خواستهای شما، قدم بالای چشم، چاکر جناب عالی، اختیار مخلص دست سرکار است و ... به کار می برند. وقتی اشخاص بزرگ و هم مقام و همدیف با هم روبرو می شوند اول سلام می دهند و دست همدیگر را می فشارند و بعد همان دست را تا بالای سر بلند می کنند و این نشانه نهایت علاقه و احترام است. در برابر اشخاص بزرگ نیز بعد از فشردن دست وی، دست خود را تا بالای سر بلند می کنند و سپس روی سینه می گذارند و سری هم فرود می آورند.

در روزهای عید ایرانیان برای دید و بازدید به خانه یکدیگر می روند، تبریک می گویند، سعادت و سلامت و طول عمر برای همدیگر آرزو می کنند. بزرگان و بزرگ زادگان نیز در منازل خود جلوس می کنند و از زیردستان و ارادت ورزان پذیرائی می نمایند.

ایرانیان در برابر بزرگان و صاحبان مقام بیش از اندازه متملق و چاپلوسند

سفرنامه کاری، ص: ۱۴۲

و اغلب می کوشند بدین وسیله در تشکیلات وسیع سلطنتی شغلی و خدمتی به دست آورند.

کارمندان و خادمان دربار برای بردن خلعت به خانهای ایالات به انواع تشبثات سعی می کنند که به همدیگر پیشدستی جویند. وقتی که خانی از فرستاده شدن خلعت برای خود اطلاع پیدا می کند دست کم دو فرسخ به استقبال خلعت آورنده می رود و در کنار باغ یا چشمه ای با اطرافیان به انتظار مأمور شاه می نشیند و به محض اینکه مأمور از دور پیدا می شود خان جلوتر می رود و به احترام سلطان چند بار زمین ادب می بوسد و برای دوام عمر و بقای قدرت و سلطنت شاه دعا می کند. آنگاه نماینده شاه خلعت را که معمولاً جبهه ای ترمه ای یا ابریشمین زردوزی شده است به دوش خان می اندازد. این قبیل محلها را «خلعت پوشان» می گویند.

در بعضی موارد که خان طرف توجه و قدردانی فوق العاده شاه واقع می شود این جبهه یا خلعت با کمربندی زرین مرصع و یا عمامه ای زربفت گرانها همراه است. خان پس از ملبس شدن با خلعت شاه به شهر مراجعت می کند و پیاده به عالی قاپوی شهر- که کاخ اختصاصی شاه در شهرهای بزرگ است- می رود و آستان آنرا می بوسد و سپس به منزل یا مقر حکومت خود برمی گردد و سور بزرگی به افتخار فرستاده شاه برپا می کند و بزرگان و امرا همه در آن شرکت می جویند.

ایرانیان در برابر فحش و اهانت تا به دست آوردن فرصت انتقام، به ظاهر خودداری می کنند. معمولاً دوست نما، جاه طلب و زودباور هستند.

به مذاهب دیگر احترام قائلند، حتی رفیق بزرگ زاده من هر وقت که به کلیسای کاتولیک ها می آمد در مقابل محراب زانو می زد و خیلی آرام و دقیق به گفته های کشیش گوش می داد ولی از مسلمانی خود دست بردار نبود.

سفرنامه کاری، ص: ۱۴۳

ایرانیها برای اینکه از اوامر دینی سرباز نزده باشند کمتر قمار می کنند. بهترین لذت و خوشی آنها در نشستن کنار جویبار و

گوش دادن به صدای لطیف آب و تماشای سبزه باغ و بوستان است و این را سالم‌ترین تفریحات می‌پندارند. و بر خلاف اروپائیا علاقه زیادی به گردش و قدم-زدن ندارند.

در ایران مردان هرگز رقص نمی‌کنند و در بعضی مهمانیها و جشنها از زنان رقاصه حرفه‌ای یکی دو تن را اجیر می‌کنند. حقه‌بازان و معرکه‌گیرانی نیز هستند که بسیار کثیفند و توقف و تماشای هنرنمایی آنها برای همه کس قابل تحمل نیست. تفریح معمولی جوانها و بچه‌ها پرواز دادن بادبادک است و آن لوله مقوایی است که دم درازی بدان می‌بندند و با نخ نازکی آنرا به هوا می‌فرستند. این بادبادک در حال پرواز صدائی شبیه صدای ارگ کلیساها دارد.

ایرانیان مسلمان قبل از نماز با آب جاری دست و روی خود را می‌شویند. اگر آب جاری نباشد برای طهارت و وضو از آب حوضی که در منازل بدین منظور تعبیه شده استفاده می‌کنند. بعد از ملاقات با زنان نیز فوراً به حمام می‌روند. حمامها معمولاً تا ساعت دو مردانه و پس از آن زنانه است.

در ایران برعکس خاک عثمانی ریش دراز معمول نیست. فقط اشخاصی که اهل مطالعات علمی هستند ریش دارند و آنرا اغلب با قیچی کوتاه می‌کنند. درباریان و نظامیان ریش خود را می‌تراشند، فقط سیبل‌های دراز و گاهی اندک موئی زیر لب پائین و روی چانه خود دارند که بی‌شبهت به دم پرستو نیست و بدین ترتیب قیافه جالب و هول‌انگیزی بر خود می‌گیرند.

پیرمردان با رنگ مخصوصی ریش خود را سیاه می‌کنند و پاره‌ای از

سفرنامه کاری، ص: ۱۴۴

جوانان نیز به عوض تراشیدن ریش، موهای ریش و سیبل خود را می‌کنند تا پوست صاف و سفیدی داشته باشند.

در بین ایرانیان نام خانوادگی معمول نیست اما برای معرفی شخص می‌گویند فلان پسر فلان. عنوان افتخاری صاحبان قلم و نویسندگان «میرزا» و لقب جنگاوران و اهل رزم «بیگ» است، ولی غالباً این قبیل عنوانها را از سر اشتباه به نادانان می‌دهند. به اولاد محمد (ص) معمولاً «صاحب» می‌گویند و این کلمه معنی «سنیور»^(۱) دارد.

شکار در میان ایرانیان مراسم جالبی دارد. بیشتر سواره و به وسیله باز انجام می‌گیرد و بدین جهت تفریح اشرافی است و عمومیت ندارد.

معاش عده معتابهی از مردم اصفهان از راه تربیت و فروش بازهای شکاری تأمین می‌شود.

توتون نیز در ایران استعمال می‌شود، اما طرز به کار بردن آن مغایر با روش استعمال آن در ترکیه است. ایرانیان آن را خیس می‌کنند و در سر چپق بزرگی می‌گذارند و بر روی آن چند پارچه ذغال سرخ شده قرار می‌دهند، ته چپق نیز در تنگ پر آبی قرار دارد و هنگام کشیدن این چپق دود از درون آب گذشته به دهان چپق کش می‌رسد. نام این «پیپ» یا «چپق» در ایران «قلیان» است. علاوه بر توتون ایرانیان «افیون» نیز به کار می‌برند. قانون مذهبی ایران استعمال مشروبات الکلی را به علت مستی آوردن آنها حرام و منع کرده است، در حالی که مستی و تخدیر افیون لطیف‌تر و طولانی‌تر از مشروب الکلی است. تریاک از دانه‌های خشخاش به دست می‌آید که در ایران به حد وفور کاشته می‌شود. عده‌ای از ایرانیان

(۱). Seigneur آقا و صاحب اختیار

سفرنامه کاری، ص: ۱۴۵

در شبانه روز معادل نیم درهم «۱» تریاک استعمال می‌کنند در صورتیکه خوردن یا کشیدن یک پانزدهم این مقدار برای یک نفر اروپائی مرگ‌آور است. تریاکیان بیحال، رنگ پریده و کند ذهن می‌باشند. صرف قهوه نیز در ایران بسیار متداول است.

یک نوع مشروب دیگر نیز در ایران معمول است که «کوکنار» نامیده می‌شود. این مشروب مستی توأم با خنده بیجا ایجاد می‌کند. برای صرف «کوکنار» مردم به مراکز و محلهای مخصوصی می‌روند و پس از آن که دو سه جام زدند مسخرگی و شوخی سر می‌دهند ولی هرگز دیده نشده که این شوخیها به جنگ و جدال بینجامد.

صرف کنندگان «کوکنار» پس از زایل شدن اثر آن دوباره ادب و رفتار دوستانه را از سر می‌گیرند.

ایرانیان در خوردن غذا از قاشق و چنگال استفاده نمی‌کنند و فقط غذاهای آبکی را با قاشق می‌خورند. در میان غذا نیز صرف مشروب متداول نیست، فقط بعد از غذا شربت یا آب می‌خورند. ظروف غذای ایرانیها معمولاً چینی، سفالی یا مسی است، چون شرع اسلام استعمال ظروف سیمین و زرین را حرام و منع نموده است. فقط پادشاهان غذا را در ظرفهای طلائی صرف می‌کنند. ایرانیان معمولاً بسیار مقتصدند. صبحانه غالب آنها «آذری» است که مرکب است از نان و ماست. ماست را فروشندگان دوره‌گرد توی مشکها به فروش می‌رسانند. صرف میوه نیز در سر صبحانه متداول است. غذای شام و ناهار ایرانیان معمولاً برنج است که آنرا «پلو» گویند. ثروتمندان این غذا را با گوشت بریان می‌خورند و در ضمن غذا از انواع ترشیهها و مرباها نیز استفاده می‌کنند.

Dragme.(۱)

Koknar.(۲)

Azeri.(۳)

سفرنامه کارری، ص: ۱۴۶

در منازل اعیان گاهی یک بره یا یک گوسفند را یکپارچه می‌پزند و در دیس پر روغن بزرگی وسط سفره قرار می‌دهند. اما فقرا و مردم بی‌بضاعت غالباً برای خود غذای حاضری از مغازه‌های اغذیه‌فروشی تهیه می‌کنند زیرا وسائل سوخت و هیزم در اصفهان سخت کمیاب و گران است.

نانی که به طرز اروپائی تهیه می‌شود بسیار مطبوع و خوش مزه است اما نان مصرفی معمول اصفهان چندان خوش مزه نیست. برای پختن نان لایه نازکی از خمیر را روی ساجی مسین پهن می‌کنند و زیر آن آتش می‌افروزند.

ایرانیان روز را به چهار قسمت مساوی تقسیم می‌کنند و در آغاز هر قسمت به استثنای ظهر از محل مرتفعی صدای گوش‌خراش طبل و نقاره بلند می‌شود.

ایرانیان ماههای عربی را به کار می‌برند و غالب تشریفات مذهبی آنان به حساب این ماهها صورت می‌گیرد. نام ماههای عربی عبارت است از: محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الآخر، جمادی الاول، جمادی الآخر، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذی‌قعدة و ذی‌حجه؛ به موازات این ماهها استفاده از ماههای شمسی - اروپائی و مصری - نیز در پیش ستاره‌شناسان معمول است.

آغاز سال شمسی ایرانیان نوروز یا نخستین روز بهار است که مدت شب و روز در آن با هم مساوی می‌گردد. در عید «نوروز» بزرگان برای عرض تبریک به حضور شاه می‌رسند و نسبت به وسع و امکان خود سکه‌های زرین و هدایائی تقدیم می‌کنند، حتی خانهای که به علت دوری راه نتوانند به حضور شاه برسند به وسیله چند تن از غلامان و کنیزان خود

سفرنامه کارری، ص: ۱۴۷

که لباس فاخر بر تن می‌کنند، هدیه نوروزی خود را به محضر شاه می‌فرستند.

ایرانیان در این روز لباس نو می‌پوشند، حتی اگر کسی پول هم نداشته باشد مبلغی از دیگران قرض می‌کند و برای خود و

بستگان و خانواده‌اش لباس نو تهیه می‌کند زیرا اینان معتقدند کسی که سال نو را با لباس کهنه آغاز کند از خوشیهای تازه سال جدید بی‌بهره خواهد ماند.

از مراسم عید نوروز یکی هم آماده کردن انواع غذاهای لذیذ در خانه‌ها و پذیرایی گرم از دوستان و آشنایان است. ایرانیان علاقه مفراطی به فراگرفتن علوم دارند. مدارس زیادی هم جهت تعلیم و تربیت طلاب تأسیس شده، هر محصلی در مدرسه‌ای که درس می‌خواند اطاقی نیز برای سکونت و استراحت دارد. رایجترین رشته‌ای که طلاب از آن استفاده می‌کنند ادبیات است. شعر و شاعری هم رکن رکن این رشته به شمار می‌رود. کتب علوم غالباً به زبان عربی است و بعضی‌ها نیز به زبان فارسی ترجمه شده ولی چون صنعت چاپ هنوز در ایران متداول نشده همه کتب علمی و ادبی به صورت خطی است. خط ایرانی بسیار زیباست و شیوه‌های مختلفی دارد. بعضی حرفها بی‌نقطه و برخی نقطه‌داراند. خوشنویسی خود هنری به شمار می‌رود.

بعضی از خطاطان مدعیند که یازده نوع خط بلدند. از هر یک از این خطوط در مورد بخصوصی استفاده می‌شود نظیر کتاب، کتیبه، رقع، قباله، فرمان و غیره. انواع معروف خط فارسی عبارتند از: نستعلیق، نسخ، شکسته، غبار، تعلیق، ذات الرقاع، ثلث، ریحان، سه رنگ، کالر، امتونی «۱».

(۱). سه رنگ، کالر، امتونی شناخته نشد. شاید مؤلف اشتباهی قید کرده است.

سفرنامه کارری، ص: ۱۴۸

من نمونه‌ای از این خطوط را در صفحه‌ای دارم که یکی از بزرگ‌زادگان به من هدیه داده است.

درباره زبان باید گفت مردم متعین سه زبان بلدند. یکی زبان فارسی که آن را بلیک - شاید بیلک یا بلخ - یا شیرین نامند، دیگری ترکی که آن را زبان شیش یا متکبر گویند، سوم عربی که آن را جشیک یا فصیح خوانند. زبان چهارمی نیز به نام ایلیاتی وجود دارد که زبان روستائیان است.

زبان فارسی از حیث کلمه غنی نیست، بدین جهت عربی زبان دانشمندان و علوم است. درباریان ایران ترکی حرف می‌زنند، برخلاف درباریان مغول بزرگ (پادشاه هند) که زبان درباریشان فارسی است.

در اصفهان صنعت طلاکاری و نقره‌سازی و زری‌دوزی و تهیه ابریشم رواج دارد، هنرمندان گلهای ظریفی طرح و روی پارچه‌ها منعکس می‌کنند.

فلزکاران استاد ابزار ظریف پولادی نیز تهیه می‌کنند. سابقاً اسلحه و ابزار جنگی فولادین در گلکند و دمشق ساخته می‌شد و در بازارهای اصفهان به فروش می‌رسید ولی اکنون هنرمندان اصفهانی خود اسلحه فولادین منقش ظریف تهیه می‌کنند، در این صنعت یعنی منقش ساختن تیغه و قبضه سلاحهای جنگی، از جوهر گوگرد استفاده می‌کنند.

صنعت چرمسازی در ایران متداول است و چکمه‌ها، جلد کتاب، و زینهای عالی اسب ساخته می‌شود، محصولات ساغری زیبا و محکمی نیز تهیه می‌گردد.

صنعت چینی‌سازی نیز در ایران توسعه بیشتری یافته است، مخصوصاً در حوالی کرمان چینی بسیار ظریف می‌سازند. این ظروف که اغلب لعاب سفید رنگی دارند بسیار بادوام، ذقیمت و ظریفند. زرگرها و صنعتگران

سفرنامه کارری، ص: ۱۴۹

معمولی کار فوق‌العاده زیبا انجام نمی‌دهند. در کارهای نجاران و منتکاران و میل‌سازان نیز چندان ظرافت و مهارت به چشم

نمی خورد.

بزرگترین مال التجاره ایران ابریشم طبیعی است که در ایالت گیلان به دست می آید. در بعضی نقاط دیگر ایران نیز این محصول تولید می شود.

خریدار عمده ابریشم ایران شرکت بازرگانی هلندی است. ایرانیان قسمتی از محصول ابریشم خود را به خارج صادر می کنند و بقیه را خود در داخل به مصرف تهیه پارچه های لطیف ابریشمی می رسانند. از این محصول صنعتی نیز قسمتی در داخل به فروش می رسد و قسمتی به بازارهای خارجی عرضه می گردد. صادرات دیگر ایران پسته قزوین و بادام یزد است. محصولات چرمی و میوه های خشک و پارچه های قلمکار هم جزو کالاهای صادراتی به شمار می آید. قسمت عمده کالاهای خریداری شده به وسیله شرکت هلندی در کشورهای هند و ژاپن به فروش می رسد و قسمت اندکی نیز به اروپا حمل می گردد. کالاهای صادراتی قابل ذکر دیگر عبارتند از شتر، اسب، گاو، گوسفند که بیشتر به ترکیه صادر می شود. زنان ایرانی غالباً زیبارو و از نژاد چرکسی، گرجی و قفقازی اند.

زنان لهستانی و روسی نیز در بین آنان به چشم می خورند. زنان تاتاری زیبا نیز در ایران به فروش می رسد. متأسفانه این بازرگانی ناروا سود فراوانی هم دارد. ایرانیان علاوه بر زنان خود کنیزانی نیز اعم از سفید و سیاه می خرنند و جزو حرم نگهداری می کنند. این کنیزها هنگام بیرون آمدن زنان از حرم آنها را همراهی می کنند. زنان موقع بیرون آمدن از منزل چادری روی سر خود می اندازند که با آن درست مثل شبحی به نظر می رسند.

هنگامی که یکی از ایرانیان به بیماری سختی دچار می شود و

سفرنامه کاری، ص: ۱۵۰

کسان وی از معالجه نومید می گردند، طرف عصر در پشت بام آتشی می افروزند تا همسایگان با دیدن آن دست به دعای بیمار بردارند و از خدا شفای او را مسألت کنند. اگر از دعا نیز سودی حاصل نشود و بیمار درگذرد همه اطرافیان به خصوص زنان داد و فریاد و نوحه و زاری راه می اندازند و با صدای کریه شروع به ذکر نیکبها و آرزوهای مرده می کنند و کسی پیش داروغه می فرستند تا اجازه حمل و شستشو و دفن صادر کند. سپس ملای مسجد می آید و جسد روی تابوتی برای دفن به گورستان حمل می شود.

در راه از کسانی نیز که ملاقاتشان می کنند برای حمل تابوت کمک می گیرند.

در مراسم تشییع جنازه بزرگان اسبهای متعددی هم به چشم می خورد که روی یکی عمامه شخص در گذشته، روی دیگری شمشیر و ترکش و کمان وی، و روی اسب سوم لباسها و بعضی از وسائل خصوصی زندگی او حمل می گردد. مردگان را در محلی به نام «قبرستان» دفن می کنند، عرض قبرها دو پا و طول و عمق آنها معمولاً شش پاست. جسد را طوری روی خاک قرار می دهند که رویش به سوی «مکه» باشد. سپس چهار سنگ بزرگ در چهار طرف جسد قرار می دهند و یکی دیگر را نیز روی آنها در بالای سر مرده می گذارند تا پس از پوسیدن جسد باعث خرابی قبر نگردد، آنگاه قبر را با خاک پر می کنند. روی قبر ثروتمندان طاق کوچکی تعبیه می کنند و گاهی این طاق را چهار ستون ظریف و نازک نگهداری می کند. اینکه تاورنیه نوشته «جنگجویان و کسانی را که در جنگ کشته می شوند با سلاح و وسائل جنگی خود در خاک می کنند» اشتباه محض است. پس از فراغ از مراسم دفن، همانجا غذائی نیز، به رسم احسان بین فقرا توزیع می کنند. ملاها را علاوه بر پرداخت مبلغی به

عنوان

سفرنامه کاری، ص: ۱۵۱

حق دفن، جهت پذیرائی و مهمانی به منزل دعوت می‌کنند. شرکت دوستان و آشنایان نیز در مراسم چند روزه تعزیه اجباری است.

قضات و لشکریان و حقوق بگیران از دولت، حق گذاشتن ارث ندارند.

میراث آنان به شاهزاده و خزانه دولت می‌رسد و فقط اندک چیزی به وراث حقیقی آنان داده می‌شود ولی در عوض اگر پسر بزرگ آنان شایستگی داشته باشد، مقام و منصب پدر به وی واگذار می‌گردد.

سفرنامه کارری، ص: ۱۵۲

فصل چهارم گله‌ها، میوه‌ها، معادن، حیوانات، پول، اسلحه، آب و هوا

در ایران بهترین نوع گله‌ها به دست می‌آید. گله‌های وحشی بسیاری نیز چون لامله نعمانی در غالب ایالات می‌روید. لیکن با وجود این همه گل، بهترین آنها گل سرخ است که هم فراوان است و هم انواع مختلف دارد. از این گله‌ها عطر و گلاب می‌گیرند و برای فروش به کشورهای مجاور مخصوصاً هندوستان صادر می‌کنند.

میوه‌های ایران به مراتب بهتر از میوه‌هایی است که در اروپا به دست می‌آید. میوه‌های ایران انواع بسیار دارد، خربزه‌هایی که در ایران تولید می‌شود نظیرش در هیچ کشور اروپائی به چشم نمی‌خورد. عطر و شیرینی اینها خیلی بالاتر از آنهاست که در شهر «پارایتو» واقع در نزدیکی «ناپل» به دست می‌آید. خربزه ایران انواع مختلف دارد و من شش نوع آن را دیده‌ام. یکی را «گرمک» گویند که پوست زرد رنگی دارد و کمی ملین است و به زودی به تحلیل می‌رود. بعضی از ایرانیان روزانه سی لیور گرمک می‌خورند. دیگری «پوست سبز» نام دارد که لطیف‌تر از اولی و دارای پوست سبز رنگ است. سومی فاخته‌ای، چهارمی عناک آبادی، پنجمی بلگنه و آخری «خربزه پائیزی» که در فصل پائیز بدست می‌آید

سفرنامه کارری، ص: ۱۵۳

و تا آخر سال نگهداری و مصرف می‌شود.

هلوهای ایران بسیار لطیف، خوشمزه و معروف است. این میوه هر قدر مصرف شود تولید ناراحتی برای انسان نمی‌کند. قدیمیان نوشته‌اند که یک نوع از هلوهای ایران مسمومیت تولید می‌کنند ولی من چنین چیزی ندیدم. انجیر میوه مطبوع و فراوانی است ولی در همه نقاط کشور به دست نمی‌آید. گویا این موضوع مربوط به آب و هوای مناطق مختلف است. اقسام بادام نیز در ایران به حد وفور به دست می‌آید. گردو نیز که از میوه‌های خوب است فراوان حاصل می‌شود و یکی از ارقام صادرات ایران به شمار می‌رود. این میوه در هندوستان بازار خوبی دارد و به وسیله بازرگانان پرتقالی تا چین حمل می‌شود.

قزوین و سلطانیه و دامغان و مازندران از نواحی پسته‌خیز ایران محسوب می‌گردند. در ایران شاه بلوط خیلی کم دیده می‌شود ولی زیتون و نارنج و لیمو فراوان به دست می‌آید. انگور یکی از میوه‌های خوب و فراوان و مشهور ایران است. یک نوع انگور کشمشی بدون تخم در ایران وجود دارد که خیلی عالیتر از انگور ناپل است. مصرف انگور در ایران زیاد است، قسمتی از آن را می‌خورند، قسمتی را به مصرف تهیه سرکه و شراب می‌رسانند و قسمتی را به خارج از کشور، از جمله به هندوستان و چین صادر می‌کنند. شاید بهترین انگورها محصول یزد و شیراز باشد که شراب آنها شهرت جهانی دارد. ایرانیان بر خلاف اروپائیان - که شراب را در چلیکهای چوبی نگهداری می‌کنند - شراب را در داخل خمره‌های سفالی نگاه می‌دارند. توی خمره‌ها معمولاً یا لعابی است و یا آغشته به چربی دنبه.

خمره‌های شراب تنگ و عمیق نیستند، و انسان می‌تواند به راحت از درون آنها شراب بگیرد. معمولاً در وسط خمخانه حوض

می‌کنند و اطراف آن را با فرشهای ظریف می‌پوشانند. در داخل دیوارهای خمخانه سوراخها و باجه‌هایی تعبیه کرده‌اند که کوزه‌های شراب را در آنها قرار می‌دهند. ایرانیان با روش و سلیقه مخصوصی میوه‌ها را در تمام سال تر و تازه نگاه می‌دارند از آن جمله است یک نوع آلوی سرخ معروف به «آلو بخارا» که بخوبی نگهداری و مصرف می‌شود.

در ایران انواع مختلف سبزی کاشته می‌شود که مقدار زیاد آن ضمن غذا صرف می‌گردد، سبزیهای معروف ایران عبارتند از: کاهو، کلم، اسفناج، ریحان و کلم قمری.

معادن ایران نیز فراوان است، نظیر معادن مس، سرب، آهن و فیروزه. فیروزه‌های ایران مرغوب و گرانبهاست و از معدنی در فیروزکوه، در چهار منزلی مشهد استخراج می‌شود. محصول این معدن از دو نوع سنگ تازه و کهنه تشکیل یافته است. سنگهای کهنه عالی، باثبات، درخشان، خوش رنگ و مخصوص دربار سلطنتی است، صید مروارید نیز در ایران متداول است و اغلب در سواحل خلیج فارس و بحرین به عمل می‌آید.

حیوانات اهلی ایران عبارتند از اسبهای زیبا، استرهای نیرومند، شتران بلند قد و دو نوع الاغ. حیوانات شکاری نیز که به حد وفور در ایران یافت می‌شوند عبارتند از: گراز، مرال، گوزن، آهو، بز کوهی، خرگوش، پلنگ، شیر، خرس و سایر حیوانات وحشی. برای آگاهی از میزان کثرت حیوانات شکاری کافی است به برجی که شاه عباس از کله حیوانات شکار شده در یک روز صید بنا نموده توجه داشته باشیم. این نوع شکارها با همکاری سی چهل هزار تن شکارچی در پنجاه شصت میل مسافت انجام می‌گیرد، شکارچیان حیوانات وحشی را از همه جوانب به شکارگاه شاهی می‌رانند و حیوانات در محاصره افتاده به آسانی صید می‌شوند. روباه نیز

در ایران فراوان است. آن را نجس می‌دانند و نفرت می‌کنند، نه تنها آن را نمی‌کشند و پوستش را نمی‌کنند بلکه از هر اروپائی هم که آستر لباسش از پوست روباه باشد دوری می‌گزینند.

کبوتر نیز در ایران فراوان وجود دارد. غاز وحشی، لک‌لک، مرغابی اهلی و صحرائی نیز همه جا پیدا می‌شود. پرندگان دیگری نیز چون قمری، کلاغ، کبک سرخ (دری و اروپائی) هر دو نوع و غیره زیاد است. در ایران کبوتر را طوری تربیت می‌کنند که نه تنها به لانه خود باز می‌گردد بلکه عده‌ای از کبوتران وحشی را نیز به لانه خود می‌آورد. تربیت قوش-ال قوشی- و باز شکاری نیز در ایران متداول است. شکارچیان به وسیله این بازها مرغان و پرندگان را صید می‌کنند. حتی در شکار چهار پایان نیز از این بازها کمک می‌گیرند. تربیت بازهای شکاری بدین نحو صورت می‌گیرد که چند روزی غذای باز را روی چشم حیوانی که سر بریده‌اند می‌نهند. سپس شکاری را پوست کنده و با گاه آکنده می‌کنند و حرکت می‌دهند و باز گرسنه را به گرفتن غذا از آن جسد وامی‌دارند. چند روز بعد نیز این جسد آکنده از گاه حیوان شکاری را روی گاری می‌گذارند و اسب گاری را به تاخت و ادا می‌کنند و باز را رها می‌سازند تا در آن حال به جسد حمله کند بدین طریق باز بر سر جسد می‌نشیند و به کندن چشم آن مشغول می‌شود. این آخرین مرحله تربیت و عادت دادن قوش است. این قوش یا باز تربیت شده را با چشم بسته به شکار می‌برند، و تا حیوانی را دیدند چشم باز را باز و خود را برای پرواز رها می‌کنند، باز خود را بر سر حیوان شکاری می‌رساند و آن را مشغول می‌سازد و شکارچی نیز با استفاده از فرصت به شکار حیوان می‌پردازد.

علاوه بر باز و سگ شکاری یک نوع حیوان دیگری هم برای شکار

به کار می‌رود که یوزپلنگ نام دارد. این حیوان از روباه بزرگتر نیست، خیلی تند می‌دود، پوستش مثل پلنگ خالدار است و به حدی اهلی می‌شود که آن را روی اسب حمل می‌کنند.

در ایران پول طلا معمول و متداول نیست، اغلب سکه‌ها نقره‌ای و مسی است. سکه طلا فقط موقع جلوس یا جشن تاجگذاری شاه زده می‌شود. سه نوع پول نقره وجود دارد، یکی «عباسی» معادل هجده سول فرانسه، دیگری «محمودی» معادل نصف آن و سومی «شاهی» برابر ربع عباسی. سکه‌هایی معادل یک عباسی و نیم و سه عباسی نیز زده شده ولی بسیار کمیابند. روی سکه‌ها تصویر پادشاهان معمول نیست، در یک طرف سکه اسم پادشاه صاحب تخت و تاج درج شده و در رویه دیگر آن تاریخ هجری و نام شهری که سکه در آن ضرب گردیده است. سکه‌های مسی نیز شکلهای مختلفی دارند. در بعضی شهرها آنها را «قازبک» یا «قزیبک» گویند و در بعضی دیگر «قازه». «چهل» معادل یک عباسی است. در یک روی قازه تصویر یک شیر و در روی دیگر آن نام شهری که در آن ضرب شده قید گردیده است. قازبکها و قازه‌ها معمولا گرد و دایره‌ای هستند اما به ندرت قازه‌های بیضی شکل نیز دیده می‌شود.

ایرانیان سلاحهای مختلفی در جنگ به کار می‌برند که عبارتند از:

تیر و کمان، شمشیر، توپ و تفنگ، در بعضی جنگها از خمپاره نیز استفاده می‌کنند. پیاده نظام ایران زیاد مهم نیست و قشون واقعی ایران عبارت از سواره نظام است. سپاه ایران تشکیلات منظم دارد، هنگام نیاز در ظرف یک شبانه روز در حدود یکصد و پنجاه هزار سپاهی گرد می‌آید. ولی این سپاهیان تاکتیک جنگی درست بلد نیستند و نظم و ترتیبی در جنگ ندارند.

نیروی دریائی ایران در حکم هیچ است و اصولا اطلاعی از نظام دریائی

ندارند حتی یک کشتی کوچک چوبی نیز به نام نیروی دریائی تهیه نکرده‌اند.

آب و هوای ایران بر حسب اختلاف ایالات مختلف است. نقاطی مانند آذربایجان بسیار سرد و سالمند، هوای مازندران به علت داشتن باطلاقیهای زیاد ناسالم است. اصفهان، مرکز کشور، زمستانی سرد و طولانی و تابستانی معتدل دارد. کوههای اطراف شهر را برفهای فراوان می‌پوشاند و باعث فراوانی آب می‌شود. با وجود اینکه اصفهان سی و دو درجه و چند دقیقه طول جغرافیائی دارد باز گرمای هوایش در وسط تابستان قابل تحمل است. در این شهر پشه و کیک کمتر از سایر نقاط به چشم می‌خورد.

در بعضی سالها به بلندی سه پالم برف می‌بارد و سنگی به همین ارتفاع را که در کنار شهر واقع شده می‌پوشاند. فراوانی برف زمستان طلوعه حاصلخیزی بهار و تابستان است. در نواحی جنوبی ایران مانند بندر عباسی و بندر لنگه «۱» که از بنا در «خلیج فارس» «۲» اند گرمای شدید حکم فرماست و این گرما غالبا برای اروپائیان خطرناک است. بیشتر اروپائیان در این مناطق گرفتار بیماری مخصوصی می‌شوند و آن به علت وجود کرمی است که در زیر پوست ساق پای انسان جای می‌گیرد و باعث بروز ناراحتی می‌شود. این کرم بسیار نازک است و طول آن به پنجاه الی شصت پالم می‌رسد. اشخاصی که به این مرض مبتلا می‌گردند، بدین طریق معالجه می‌شوند که نخست سر کرم را پیدا می‌کنند و سپس هر روز مقداری از آن را روی چوبی می‌پیچند و بدین راه هر روز مقداری از کرم را بدون آنکه پاره شود بیرون می‌کشند.

اگر این کرم در ضمن کشش پاره شود خطر بزرگی ایجاد می‌کند. ولی معمولا- اروپائیان مقیم این نواحی تابستان را به کوههای مجاور که هوای خنکی دارد پناه می‌برند.

Bander -Longo.(۱)

Golfe Persique.(۲)

سفرنامه کارری، ص: ۱۵۸

در ایران تاکنون خاندانهای زیادی حکومت کرده‌اند و بعضی از آنان دامنه فرمانروائی خود را در سه قاره مختلف روی زمین بسط داده و کشورهای ارمنستان، ایران، هند (تا رودخانه گنگ)، شامات، آسیای صغیر و جزیره قبرس را از آسیا؛ مصر، حبشه و لیبی را از افریقا؛ تراس، مقدونیه و جزایر دریای اژه را از اروپا تحت سلطه و فرمان خود داشته‌اند.

در زمان پارتها منطقه زیر فرمان شاه از فرات تا سند بوده اما کشور شاهنشاهی امروز ایران از شمال به دریای خزر، از جنوب به اقیانوس هند، از مشرق به ممالک مغول بزرگ (تیموریان هند) و از مغرب به دجله و فرات (مرز امپراطوری عثمانی) محدود می‌شود.

سفرنامه کارری، ص: ۱۵۹

فصل پنجم نسب خاندانی که اکنون در ایران سلطنت می‌کند.

پس از آنکه تیمور لنگ ترکمان عثمانی را مغلوب و سلطان بایزید و زن او را اسیر کرد، با قشون جرار و فاتح خود، همراه اسیران زیادی رو به ایران آورد. او ثروتمندترین و نیرومندترین پادشاه شرق شده و برای اداره این متصرفات پهناور دستور کار و قانونی نوشته بود، اما بازوان قوی و دل سنگین او هنوز حرص جنگ و خونریزی بیشتر داشت. روزی همراه قشون و هزاران تن اسیر «قره‌مانی» «۱» وارد اردبیل شد، و با مرد زاهدی به نام شیخ حیدر ملاقات کرد. در نظر داشت این اسیران بیچاره را نیز مانند گرفتاران جنگ که بارها با قساوت تمام به قتل رسانده بود، از دم تیغ بگذرانند، لیکن نفس گرم شیخ حیدر در وی چنان کارگر افتاد که از سر خون آنها درگذشت و همه را آزاد گذاشت که به هر جا دلشان بخواهد بروند.

شیخ حیدر نیز در فراهم آوردن وسائل سفر یا اقامت آنان آنچه مقدور بود کوشید. جمعی پیش خانواده خود بازگشتند و جمعی التزام محضر و تعهد خدمت شیخ را اختیار کردند.

از سال ۱۳۵۰ میلادی ایرانیان دائما در زیر شکنجه و فشار تاتار

(۱). رجوع شود به ماده «قره‌مان» در قاموس الاعلام شمس الدین سامی.

سفرنامه کارری، ص: ۱۶۰

قرار گرفته بودند و روزی از نتایج سوء جنگهای مداوم آنان در امان نبودند، مخصوصا جنگهای دراز و طاقت‌فرسای اوزون حسن و خانواده او مردم را به ستوه آورده بود. مقارن این احوال اسماعیل پسر شیخ حیدر به یاری جمعی از «قره‌مانی» ها علم طغیان برافراشت و دست به فتوحاتی زد که نخستین آنها گشودن شهر تبریز بود. اسماعیل این شهر را مرکز فرمانروائی خود قرار داد و در حوالی آن «الوند» فرزند «یعقوب» پسر اوزون حسن را شکست داد و حکومت آن خاندان را منقرض ساخت.

این حادثه در سال ۱۴۹۹ میلادی رخ داد و از آن تاریخ تا حال خاندان صفوی در ایران فرمانروائی می‌کند. گویند نام «صفوی» از لقب «اسماعیل صوفی» گرفته شده است. جمعی معتقدند که اوزون حسن جد مادری اسماعیل بود، اما سندی به این عقیده ندارند، و آنچه محرز است رسیدن نسب پدری اسماعیل پسر شیخ حیدر به «مرتضی علی» پسر عموی «محمد ص»

است.

بعد از اسماعیل پسر او «تاموس» یا طهماسب به سلطنت رسید، اسماعیل دوم نیز به جای طهماسب نشست. عیاشی و خونریزی و سنگدلیهای وی باعث شد که مردم او را از سلطنت خلع کردند و برادرش محمد خدابنده را به جای وی بر تخت شاهی نشانند. محمد ساده لوح و نادان بود، اطلاعاتی از رموز و فنون سیاست و جنگ نداشت، برادرش اسماعیل دوم چشمان او را با میله آهنی گداخته نابینا ساخته بود تا امکان دعوی سلطنت نداشته باشد، البته این ستم در دربار ایران معمول بود تا امرا و شاهان رقبای خود را از رسیدن به حقی محروم سازند. بعضی گویند چشمان محمد خدابنده دید بسیار ضعیفی داشته است. بعد از محمد، شاه عباس به تخت نشست، جنگهای زیاد کرد، فتوحات بزرگ نمود، شاهنشاهی ایران را استحکام بخشید و کارهایی انجام داد که ملقب به «بزرگ» گردید. این پادشاه، لار،

سفرنامه کارری، ص: ۱۶۱

هرمز، قندهار و تعداد زیادی از ولایات و شهرهای قدیمی را دوباره به ایران منضم ساخت. گویند شاه عباس پسری داشت به نام صفی میرزا، این پسر بدون اجازه پدر با کنیزی ازدواج کرد و از آن پسری به دنیا آورد، این کار خشم پدر را برانگیخت، امیری را فرمان داد تا سر از تن شاهزاده جدا کند، او به معاذیری امتناع کرد، شاه امیر دیگر را فرمان داد، فرمان شاه اجرا شد، اما چندی بعد شاه پشیمان گردید، مجری فرمان را نفی بلد کرد، و دارائیش را نیز مصادره و به امیری واگذار نمود که قبلا از اجرای امر بیرحمانه شاه خودداری کرده بود. از این تاریخ به بعد نیز معمول گردید که ولیعهدها همیشه در حرم تربیت و نگهداری شوند. شاه عباس بزرگ در سال ۱۶۲۸ میلادی پس از چهل سال سلطنت درگذشت و طبق وصیت وی نواده او به نام شاه صفی به تخت نشست. این جوان گویا به امر شاه عباس از دوران کودکی به صرف افیون عادت داده شده بود، و بالتیجه مغز وی از اثرات سوء آن مصون نمانده بود، نخستین کار مهمش این شد که فرمان قتل علیقلی خان سردار معروف را که به ایران و شاه عباس خدمات ذیقیمتی نموده بود صادر کرد، سپس سه پسر او را به قتل رساند، در اصفهان نیز هفت تن از وزرای خود را به لطایف الحیل کشت. همچنین ملکه مادر را اعدام نمود. همچنانکه ملاحظه می شود نه تنها فرمان این شاهان مستبد و فعال ما یشاء بدون چون و چرا و تأمل و تأخیر اجرا می گردیده بلکه مردم بی رنگ و کوتاه فکر حتی با دیدن سرهای بریده نفرینی نیز نثار آنها می کرده اند که باعث تکدر خاطر شاه شده و به سزای اعمال ناشایست خود رسیده اند. شاه صفی در سال ۱۶۴۲ میلادی در نتیجه افراط در شرابخواری درگذشت و پسرش شاه عباس دوم به جای وی جلوس کرد

سفرنامه کارری، ص: ۱۶۲

وی هنگام درگذشت پدر در قروین بود. مدت بیست و یک سال با قدرت تمام سلطنت کرد، اما در نتیجه شرابخواری گاهی از او نیز کارهای غیر انسانی سر می زد. مثلا روزی فرمان داد سه تن از زنهای حرم را زنده زنده در آتش بیفکنند، جرم این سه زن، این بود که شاه به آنان شراب تعارف کرده بود و آنان از خوردن شراب امتناع نموده بودند. عادت زشت شرابخواری در وجود وی عوارضی تولید کرد که به سال ۱۶۶۴ میلادی درگذشت.

امرائی که هنگام درگذشت شاه عباس دوم در دربار بودند، همراه منجم باشی و رئیس تفنگچیان برای اعلام درگذشت شاه به ولیعهد، عازم حرم شدند و همچنانکه رسم دربار صفوی بود، نخست لباسهای خود را چاک چاک نمودند، آنگاه یکی از امرا پیش رفت و شمشیر پادشاهی را به کمر او بست و سپس زانو زد و گفت: «یکی از چاکران ولیعهد این افتخار نصیبش شد که شمشیر پادشاهی را از طرف همکاران به کمر وی ببندد.» خود پادشاه نیز کلاه صفوی را که دارای دوازده ترک به تعداد دوازده امام داشت به سر گذاشت. گویند بلافاصله صدای طبل و شیپور، مردم شهر را به میدان کشانید و همه در جلو شاه

یکصد آواز برداشتند: «پادشاهها سلام علیک» یعنی سلام به شاه، و این تشریفات تاجگذاری بود در میان مسلمانان. همچنانکه قبلا اشاره شد، این شاه چندی بعد به بیماری مزمنی گرفتار شد و اطبا چاره‌ای جز آن ندیدند که بگویند جلوس نخستین شاه در ساعت نحسی صورت گرفته و باید نام خود را عوض و در ساعت سعدی دوباره به تخت جلوس کند. به این ترتیب با نام شاه سلیمان مجدداً به تخت نشست و در بیست و نهم ژوئیه ۱۶۹۴ هنگامی که من در اصفهان بودم درگذشت. او به ولیعهد خود مؤکداً توصیه کرده بود که هرگز از عادات

سفرنامه کارری، ص: ۱۶۳

زشت دیرینه دربار پیروی نکند و برادران خود را کور نسازد. شاه حسین در روز ششم ماه اوت همان سال بر تخت نشست، او در آن هنگام بیست و پنج ساله بود و گرچه تا کنون به وصیت پدر عمل کرده اما یقین دارم روزی این بلا را به سر برادران و عموزادگان خود در خواهد آورد. «۱»

(۱). غالب تاریخهای جلوس و مدت سنوات سلطنت شاهان صفوی که مبتنی بر مسموعات مؤلف بوده مغایر با مندرجات تواریخ معتبر است ولی چون غرض ترجمه متن سفرنامه و رعایت امانت است لذا در تمام موارد از اظهار نظر خودداری گردید.

سفرنامه کارری، ص: ۱۶۴

فصل ششم مناصب و مشاغل دربار ایران

بزرگترین صاحب منصب این دربار «اعتماد الدوله» است. منصب اعتماد الدوله نظیر منصب وزیر اعظم ترکیه است. این شخص به وسیله ایادی خود کارهای کشور شاهنشاهی را برگزار می‌کند. اعتماد الدوله، بر خلاف وزیر اعظم ترکیه، اغلب کارهای خود را به جای شمشیر، با قلم انجام می‌دهد. او به خاطر گناه کوچکی کسی را به ستیز وانی ندارد و سری را به باد نمی‌دهد. با وجود این او باید عدالت را ملاک بهترین حکومت بشناسد و چیزهایی که برای شاه ناپسند است پیشنهاد نکند. دومین مقام متعلق به «ناظر» است. او به تمام خدماتی که نسبت به شاه به عمل می‌آید نظارت می‌کند.

«مطهر (۱)» خواجه سفید پوستی است که همیشه نزد شاه هست و در کیسه‌ای تعدادی دستمال دارد و در موارد لزوم به شاه تقدیم می‌کند.

«میر آخورباشی» کارپرداز امور طویله‌هاست - طویله پناهگاه و بست گناهکاران و بیچارگان است - او مراقبت می‌کند که اسبان شاه بر روی ران چپ داغ سرخرنگی داشته باشند، تا در بین دیگر اسبان شناخته شوند.

(۱). Mether بعید نیست این کلمه «مهتر» باشد.

سفرنامه کارری، ص: ۱۶۵

و همچنین مراقبت می‌کند که چهل هزار سرباز شاه از لحاظ مرکب نقصی نداشته باشند.

«میرشکار» یا شکارچی بزرگ، وظیفه نگهداری بازها و فرماندهی تمام افسران شکارچی را به عهده دارد.

«سگبان باشی» وظیفه مواظبت از سگها و تمام حیواناتی را که هنگام شکار از آنها استفاده می‌شود به عهده دارد و زیر نظر «میرشکار» کار می‌کند.

«زیندارباشی» رئیس مأموران نگهداری زینهاست. او هنگام بر اسب نشستن شاه رکاب را می‌کشد، او را «اوزنگی قورجی سی» می‌گویند.

«قلیج قورجی سی» شمشیر شاه را حمل می‌کند.

«اوق قورجی سی» کسی که کمان و تیرهای شاه را حمل می‌کند.

«واقعہ نویس» منشی شاه است.

«خزانه‌دار باشی» مانند یک خزانه‌دار، تمام پولهای شاه را که در صندوقهاست محافظت می‌کند.

«آغاسی باشی» بزرگترین مهماندار مهمانخانه شاه است.

«حکیم باشی» طبیب درجه یک است و بیشتر از دیگر پزشکان از دربار منتفع می‌شود.

«مهماندارباشی» مأمور پذیرائی سفر است.

«منجم باشی» رئیس ستاره‌شناسان است. و شاه هرگز بدون اظهار نظر ستاره‌شناسان به کاری اقدام نمی‌کند.

«دیوان بیگی» یا قاضی بزرگ همانقدر که به امور جنائی می‌رسد

(۱). قورجی یعنی نگهدارنده.

سفرنامه کارری، ص: ۱۶۶

به امور کشوری نیز رسیدگی می‌کند. او می‌تواند هر کسی را که بخواهد از هر ایالت کشور شاهنشاهی احضار کند. اطلاعات مربوط به خانها و بزرگان را او دریافت می‌کند.

مقام «داروغه» پائین‌تر از دیوان بیگی است. اگر او از قضاوت خود راضی نباشد کارها را به قاضی بزرگ احاله می‌کند. تنبیه دزدان و جنایتکاران بزرگ به عهده داروغه است.

«سفره‌چی باشی» کسی است که سفره زربفت را، روی فرش، جلو شاه می‌گسترده.

«شرابچی باشی» تهیه کننده شراب است.

«مشعلدارباشی» رئیس مشعلداران است. او شمعهای دربار را تهیه می‌کند و مراقبت می‌کند که پیه قندیل‌های زرین تالار شاهی کم نشود و تمام تاوانهایی که از نردبازان، ورق‌بازان و محکومان در دربار دریافت می‌شود به او تعلق می‌گیرد.

«قهوه‌چی باشی» مراقبت قهوه و گلاب شاه را به عهده دارد.

«جراح باشی» عهده‌دار جراحی و رگزنی و تراشیدن سر پادشاه است.

«قاپوچی باشی» دربان بزرگ شاه است.

«ملک التجار یا تاجر باشی» کسی است که پارچه‌های شاه را نگهداری می‌کند و آنها را جهت تهیه لباس در اختیار خیاط می‌گذارد.

«جلودارباشی» فرمانده نوکران پیاده است.

«میراب» یا مباشر امور آب، از روستائیان سود فراوانی می‌برد، برای اینکه توزیع آب لازم جهت آبیاری مزارع مستقیماً زیر نظر او

سفرنامه کارری، ص: ۱۶۷

صورت می‌گیرد.

«زرگر باشی» رئیس بافندگان فرشهایی است که در بافت آنها سیم و زر به کار می‌رود. محل کار آنان را «کارگاه» گویند. در «کارگاه» علاوه بر تهیه پارچه‌های زربفت مورد نیاز خانه شاه، شمشیر، تیر، کمان و انگشتریهای نقره‌ای نیز ساخته می‌شود- زیرا مسلمانان حلقه‌های زرین را شرعاً نمی‌توانند در انگشت کنند- همچنین روی نوعی رنگ روغنی، که از اختلاط قطرات مصطکی و روغنی معدنی که از سطح دریای خزر در حوالی «شماخی» گرفته می‌شود، به عمل می‌آید، مینیاتورهای ترسیم می‌کنند. رئیس مینیاتور سازان را «نقاش باشی» گویند.

«نجم‌باشی» رئیس درودگران دستگاه شاهی است.

«انباردار باشی» نگهداری تمام حبوبات و زاد و توشه مورد نیاز خوراک دربار را به عهده دارد.

«اودونچی باشی» مسؤول تهیه چوب و هیزم سوخت دربار است.

کسان دیگری نیز هر روز مقدار معینی گوشت، کره، برنج و ادویه به دربار تحویل می‌دهند.

«توسکامال باشی (۱)» رئیس مطبخ شاهی را گویند. مأموران گسترده سفره و چیدن بشقاب و آوردن غذا نیز زیر نظر او انجام وظیفه می‌کنند.

سپاهیان ایران از چهار گروه عمده تشکیل یافته‌اند که هر یک ژنرال مخصوصی دارد.

گروه اول عبارت از ایرانیانی است که فرمانده آنان را «سپه‌سالار» گویند و سالانه بیش از بیست هزار تومان درآمد دارد. افراد گروه دوم را «قورچی» یا «قرل‌باش» یعنی سرخ سر گویند- زیرا آنان سابقاً کلاه

(۱). Tuscamal، شاید مؤلف این لغت را اشتباهی درج کرده است.

سفرنامه کاری، ص: ۱۶۸

سرخ رنگی بر سر می‌گذاشتند- تعداد اینان در حدود بیست و دو هزار نفر است. ژنرال یا امیر «قورچی» ها را «قورچی باشی» گویند و روزانه پانزده تومان حقوق دارد. افسران زیر فرماندهی وی عبارتند از: «مین باشی» فرمانده هزار نفر، «یوزباشی» فرمانده صد نفر، «اون باشی» فرمانده ده نفر. هر سرباز ساده سالانه پانزده تومان مواجب می‌گیرد. گروه سوم «غلامان» یا بردگان شاهی هستند. قسمت اعظم اینان را گرجیان از دین برگشته- مسلمان شده- یا افرادی از ملیتهای نظیر آنان تشکیل می‌دهد.

هر غلامی سالانه هفت یا هشت تومان به عنوان مرحمتی دریافت می‌دارد.

امیر و فرمانده غلامان را «قوللار آغاسی» گویند. اسلحه غلامان عبارت است از یک شمشیر، یک کمان، چند تیر و یک زره. شاه گاهی به بعضی از غلامان در مقابل خدمات ارزنده‌شان پسته‌های مادام العمری مهمی می‌دهد، و این پسته‌ها را بعد از مرگ آنان به فرزندان‌شان واگذار می‌کند.

پنجاه هزار «تفنگچی» نیز گروه دیگری از سپاهیان ایران را تشکیل می‌دهد. اغلب اینان روستائینی هستند که سلاح جنگشان عبارت از یک شمشیر و یک تفنگ است و هر کدام سالانه چهار یا پنج تومان مواجب می‌گیرد. خانهای ایالات، آنان را هر چند ماه یک بار به تمرین و آزمایش وادار می‌کنند و بدین جهت آنان در به کار بردن اسلحه خیلی ماهرند. امیر آنان را «تفنگچی باشی» گویند.

«اشیک آغاسی» در رأس یک دسته دو هزار نفری از نگهبانان دربار قرار دارد. این نگهبانان یا «کشیک چیها» در به کار بردن سلاح چاپکی یک باز شکاری را دارند.

فرمانده توپخانه را «توپچی باشی» گویند. ایرانیان از توپ کمتر

سفرنامه کارری، ص: ۱۶۹

استفاده می‌کنند فقط در جنگهای زمینی است که آن را به کار می‌برند، کشتی‌هائی که در خلیج فارس یا دریای خزر جلو ازبکها هستند بسیار بد ساخته شده‌اند و می‌توان گفت ایران اصلاً کشتی جنگی ندارد.

خانها و حکام ایالات و دیگر صاحب منصبان خانه شاهی، از بین قورچیان و غلامان انتخاب می‌شوند، زیرا اینان هم اندام متناسب دارند و هم دل مهربان، و این هر دو صفت یکجا به ندرت در یک ایرانی دیده می‌شود.

نژاد غلامان آمیزه‌ای از نژاد گرجیان و چند قوم دیگر ساکن سواحل دریای خزر و دریای سیاه است. شاه و درباریان بزرگ هر یک فرزندان از زنان زیبای دین عوض کرده- مسلمان شده- دارند.

منصب «خانی» یکی از مناصبی است که خلیها آرزوی رسیدن بدان را دارند، چه از لحاظ هیبت و حرمت، منزلت شاهی کوچک را دارد.

درآمد هر «خان» سالانه به هفت الی هشت هزار تومان بالغ می‌گردد و اگر خانی واقعا به مردم ستم نکند مدت زیادی بر مقام خود باقی می‌ماند.

خانها در نوروز یا نخستین روز سال نو مجبورند هدایائی به محضر شاه تقدیم دارند و در منزل خود نیز با سفره‌ای گشاده به مدت یک هفته از مردم پذیرائی کنند. در ایالتی که «خان» به علت اسراف در هزینه، از طرف شاه برداشته می‌شود، حاکمی به نام «عسس» بدانجا اعزام می‌گردد.

صاحب منصبانی که امور مذهبی و قضائی و دفاتر حساب دیوانی را سرپرستی می‌کنند عبارتند از: «نواب» یا «صدر» که ریاست امور دینی را به عهده دارد و «اعتماد الدوله» که سرپرستی امور اجتماعی و دنیوی را متعهد است. در زیر نظر «اعتماد الدوله» دو قاضی دیگر انجام وظیفه می‌کنند، یکی «شیخ» یا «آخوند» و دیگری «قاضی» که ما در فصل «دین» از آنها به اندازه کافی بحث کردیم.

سفرنامه کارری، ص: ۱۷۰

رسیدگی به امور بنای «مسجد» و «مؤذن» آن که با برداشتن ندای «نیست خدائی جز خدا، و محمد پیامبر خداست» در زیر گنبد مسجد، مردم را به ادای نماز دعوت می‌کند، از وظایف «متولی» است.

«مستوفی» یا «مستوفی الممالک» ها در «دفتر خانه» یا اطاق حساب، به حسابهای شاه رسیدگی می‌کنند. و دیههای شاه را- که حتی در دورترین نقطه کشور بدو تعلق دارند- تقویم می‌کنند و به اشکال مختلف سنواتی یا به شرط عمری به اجاره می‌دهند و درآمد و اجاره‌های آنها را دریافت و هزینه اضافی صاحب منصبان زیر دست را در دفاتر مخصوص ثبت می‌کنند. این اطاق داروغه مخصوصی دارد که کسانی را که تقلب یا به مال شاه خیانت کنند به کیفر می‌رساند.

با توجه به تعداد زیاد این همه مأمور و وزیر به خوبی روشن می‌شود که دربار ایران تا چه حد از دیگر دربارهای مشرق زمین مجلل تر و باشکوهتر است.

سفرنامه کارری، ص: ۱۷۱

فصل هفتم ادامه مسافرت تا شیراز

پرفرانسوا، کشیش سن ژزف اوگوستن، بارها مرا تحت فشار گذاشته بود که با وی به رم مسافرت کنم، اما چون می‌دید که من علاقمند به سفر هندوستان هستم مرا تنها نمی‌گذاشت، تا به عزم سفر شیراز، از یک چار- پادار شیرازی یازده قاطر کرایه

کردیم و من و پر کنستان کشیش سن اسپری (اهل پرتقال) و پر سورن کشیش سن ژزف و کارملی پابرهنه (اهل ناپل) و چند خدمتکار، پس از کسب اجازه از سرپرستی مذهبی بیمارستان و خداحافظی و روبوسی دوستان، روز چهارشنبه اول سپتامبر، دو ساعت از شب گذشته، به راه افتادیم.

در اندک فاصله‌ای از اصفهان به جاده همواری رسیدیم که در روشنائی ماه، در مدت چهار ساعت، نه میل راه پیمودیم. جاده از وسط جلگه‌ای هموار، اما خشک و لم یزرع می‌گذشت، به ده کوچک «اسپانکا» (۱) رسیدیم، فقط یک کاروانسرای خاکی داشت، مجبور بودیم شب را در آن به روز آوریم و روز پنجشنبه را نیز به انتظار توشه شراب که به علت اهمال و فراموشکاری چارپادار در پیش هلندیها مانده بود، توقف بکنیم. در همین

(۱). Spaneca

سفرنامه کاری، ص: ۱۷۲

ده بود که شاه عباس به یکی از اربابان، زمین زیادی بخشید تا در ازاء آن زمینی که وی در دروازه شیراز اصفهان داشته، جهت بنای عمارتی در اختیار شاه بگذارد. می‌گویند این ارباب به اندازه‌ای نفوذ و قدرت داشت که شاه هنگام عبور از جلو در خانه وی، از اسب فرود می‌آمد.

البته قبول این مطلب کار معقولی به نظر نمی‌رسد. صبح من کبوتری چند شکار کردم، بعد از ظهر بسته شراب آورده شد، طرف عصر شام خوبی تهیه دیدیم و یک ساعت از شب گذشته دوباره به راه افتادیم. در مدت ده ساعت، بیست و چهار میل راه رفتیم، نه رنج سرما بود و نه زحمت باد. در نیم میلی «مایار» (۱)، در کاروانسرائی فرود آمدیم. راهدارانی آنجا بودند، چهار عباسی عوارض گرفتند، اما به دو مرد بیچاره دیگر که در پای کوه مأمور راهداری بودند چیزی پرداخت نکردیم. این کاروانسرا، یازده سال پیش، به امر شاه سلیمان بنا گردیده و در تزئین آن سعی زیاد به عمل آمده، تمام بنا آجری است، خیابانهای بزرگی دارد، اطافی نیز برای شاه ساخته شده تا هنگام بازگشت از شکار در آن به استراحت پردازد.

تمام جمعه را در آنجا بودیم، طبق معمول موقع عصر بر اسب نشستیم، شش ساعت راه پیمودیم، به شهر کوچک قمشه رسیدیم. این شهر در جلگه‌ای قرار گرفته، خانه‌های آن گلی است، میوه‌های عالی دارد، از وفور نعمت نیز برخوردار است. روز شنبه را آنجا ماندیم، مشغولیت ما شکار کبوتر بود، هنگام عصر به راه افتادیم، این نوع شیروی از بدجنسی چارپاداران نشأت می‌گیرد، آنان در حال حرکت خود بر پشت خر چنان می‌خوابند که گوئی در توی بستر غنوده‌اند، اما ما آنی خواب بر چشمان

(۱). دهکده Mayar

سفرنامه کاری، ص: ۱۷۳

راه نمی‌یابد. با پر فرانسوا مواضعه کردیم تا چارپاداران را بترسانیم بلکه از این کار دست بردارند، شب را راحت کنند و روز راه بروند، اعتراض کردیم، تهدید نمودیم، مؤثر واقع نشد، ناچار شب را همچنان به روز آوردیم، با این فرق که آن روز را نیز چون شب راه پیمودیم.

فردا هم دو ساعت به غروب مانده حرکت کردیم، در ظرف شش ساعت شانزده میل راه رفتیم، در کاروانسرای «منصور بیگ» فرود آمدیم.

روز یکشنبه نیز در همان ساعت به راه افتادیم، ده میل راه در سه ساعت طی کردیم، دهکده «اوناباد» (۱) را دیدیم، در آنجا علاوه بر کاروانسرا حصاری نیز به چشم می‌خورد. تا کاروانسرای زیبای حومه «ایزدخواست» ده میل دیگر راه داشتیم آن نیز به راحت طی شد. کاروانسرا در کنار رودخانه بنا شده بود، اما خانه‌ها همه بر روی صخره‌ها بودند. گویا سابقا در اینجا قلعه‌ای بوده. نان ایزدخواست بهتر و فراوانتر از اصفهان بود.

شاید به این علت که همه اهالی زمین و آبی داشتند. چارپاداران می‌خواستند باز شب را راه بروند ما نیز ناچار موافقت کردیم. روز دوشنبه در ساعت معمول به راه افتادیم، عرض دوازده ساعت، سی و دو میل طی کردیم. راهی مخوف و پر از راهزن بود، از وسط دره می‌گذشت. شاه عباس دوم در وسط این راه قلعه‌ای بنا کرده، امروز نیز در آن پادگانی اقامت دارد. هنگام طلوع فجر به کاروانسرای دهکده «دیگیدو» (۲) رسیدیم، اما چون پر از مسافر بود، ناچار به خانه ویرانه‌ای پناه بردیم، در واقع طویله بود، بین چهارپایان به استراحت پرداختیم.

بزرگترین رنج سفر این بود که شب راه می‌رفتیم و روز با مگسها دست

Aunabat.(۱)

Dighirdou.(۲)

سفرنامه کاری، ص: ۱۷۴

به گریبان می‌شدیم. غم دیگری نداشتیم، وسائل زندگی از هر لحاظ فراوان بود. اگر کاروانسرا و اجاقی نبود، از آشپزخانه سفری پر فرانسوا استفاده می‌کردیم. هر گونه وسائل لازم موجود بود به جز یخ تا آب را گاهی خنک سازد. روز سه‌شنبه کمی ناراحتی داشتیم. مردی ارمنی چهل و پنج تومان از پر فرانسوا به نیرنگ گرفته بود، چون رفیقش بی‌حرمتی کرد، پر عصبانی شد و چوبی بر سرش زد و سر مرد شکست و خون از آن جاری شد، تمام روز را در دهکده ماندیم تا پر سورن سر او را پانسمان کند، بند آمدن خون، ساعتها وقت کشید، ما نیز خود را به تماشای عبور قافله‌ها و کاروانها مشغول داشتیم، قریب پانصد اسب و قاطر از جاده گذشتند، راهی دایر و پرتدد است، مسافری هند از این جاده می‌گذرند. طرف عصر بر اسب نشستیم، شش میل راه رفتیم، به کاروانسرای «کیوالا» (۱) رسیدیم، ده میل دیگر پیمودیم تا کنار رودخانه‌ای توقف کردیم، گرجیانی که همراه ما بودند با تور در حدود پنجاه لیور ماهی گرفتند، ماهیها درشت و خوب بودند. دوباره به راه افتادیم، پس از طی شش میل راه به کاروانسرای دهکده معروف «خشک سر» - یعنی ماهی خشک - رسیدیم. نزدیک کوهستان بود، هوای خنکی داشت، تمام صحرا جوی‌بندی شده بود، در ایران برای حاصل‌خیز ساختن خاک از این راه استفاده می‌کنند.

روز چهارشنبه، به کاروانسرا چهار شتر مرغ و دو گاو وحشی آوردند.

اینها هدیه «سلطان بحرین» یا حاکم ایالتی بود که به حضور شاه می‌بردند، - بحرین در خلیج فارس واقع شده و مرکز صید مروارید است - گاوهای

Kivala.(۱)

سفرنامه کاری، ص: ۱۷۵

وحشی جز گاه چیزی نمی‌خوردند، به بزرگی گوساله‌های ما، اما کمی فربه‌تر و لطیف‌تر از آنها بودند. رنگ بدنشان تقریبا

سفید و رنگ دم، پاها و پیشانی‌شان سیاه بود. چشمانی درخشان و شاخهائی برآمده، راست، صاف، سخت و نوک تیز داشتند. طول شاخها یک پا و نیم و نوک آنها سیاه‌رنگ بود.

عصر راه را از سر گرفتیم، از وسط دشتها، باطلاقها، زمینهای بایر و کوههای مخوف گذشتیم، ویرانه‌های کاروانسرای «انبائین»^(۱) را دیدیم، گویا علت ویرانی کاروانسرا، کشته شدن کاروانسرادار به دست دزدان بود. سرانجام بعد از هفت ساعت راه پیمائی و طی بیست میل راه که سه میل آخر آن، راه سرایشی بود به کاروانسرای دهکده «اسپاس»^(۲) رسیدیم. خانه‌های این دهکده کلبه‌هائی بیش نبودند.

روز پنجشنبه دو ساعت به غروب مانده، باز راه را شروع کردیم، در ظرف شش ساعت، شانزده میل راه پیمودیم، مسیرمان دشت همواری بود، به کاروانسرای دهکده «اوجیوم»^(۳) رسیدیم. فقط چند خانه گلی داشت، اما از برکت وجود رودخانه‌ای در کنار آن زمینش سخت غله‌خیز بود.

پل سنگی نه چشمه‌ای بر روی رودخانه بنا شده بود. تمام پولهای مسی که در جیب داشتیم در اینجا از ارزش افتادند زیرا در ایران هر ایالتی برای خود پولی دارد و پول ایالت دیگر در آن رایج نیست. حتی جاهائی هست که پول نقره‌ای را نیز که در حکومت دیگری زده‌اند نمی‌پذیرند.

روز جمعه به راه خود ادامه دادیم، هشت میل بالا رفتیم و پائین آمدیم،

Anbaine.(۱)

Aspas.(۲)

Oudgioum.(۳)

سفرنامه کاری، ص: ۱۷۶

جاده کوهستانی بود، چهار میل دیگر رفتیم، به دهکده و کاروانسرای «موموزاده»^(۱) رسیدیم، دوازده میل دیگر پیمودیم تا برای استراحت در کاروانسرای زیبای قریه «مائین»^(۲) فرود آمدیم. گرچه این ده در میان کوهها قرار گرفته ولی درختان میوه به خصوص انجیر فراوان دارد، محصول توتون و تنباکوش نیز عالی است و به اصفهان حمل می‌شود. پر سورن به علت بدی راه دو بار از استر خود پائین آمد، از او خواستیم پالان حیوان را درست کند تا روی گردنش نیفتد، گفت می‌خواهید استر رنج گناه مرا تحمل کند، آنرا به حال خود گذاشت تا چارپادار که عقبتر بود فرا- رسید و پالان را درست کرد. گرجیان و ارامنه‌ای که همراه ما بودند در اینجا مقدار معجز آسائی ماهی صید کردند، سهمی نیز به ما دادند.

روز شنبه بیست میل راه پیمودیم، از روی پل چوبی زیبای رودخانه‌ای عبور کردیم، در پنج میلی آن در کاروانسرای «ابی قرمه»^(۳) فرود آمدیم، یک دیوار آن رو به ویرانی می‌رفت، اسکندر در همین حوالی، برای عبور دادن سپاهیان خود کوهی را هموار کرده بود.

روز یکشنبه هنگام عصر به قصد شهری که در نزدیکی کاخ داریوش واقع شده بر اسب نشستیم. راه را گم کردیم، «قاطرچی»^(۴) ما را به دم پل چوبی باریکی رساندند، خواستند از آن بگذرانند، پیشخدمت ارمنی ما نخستین کسی بود که تا وسط پل پیش رفت، اما تنگی پل و تاریکی شب باعث شد که با اسب خود در آب بیفتد، لباس و هر چه داشت همه خیس شد.

قاطرچی‌ها تصمیم خود را عوض کردند، راه دیگری پیش گرفتند تا پس از

Moumousada.(۱)

Mayn.(۲)

Abigherme.(۳)

سفرنامه کاری، ص: ۱۷۷

طی بیست میل راه در ظرف هفت ساعت، به کاروانسرای «پل کور» رسیدیم، دو میل آخر راه سنگفرش بود. ضمن توقف و استراحت بارهای خیس شده فرش و اثاث را خشک کردیم و روز سه‌شنبه یک ساعت از شب گذشته دوباره به راه افتادیم. جاده کوهستانی بود، دوازده میل دیگر طی شد، به کاروانسرای «بیگ آقا» رسیدیم، همان مقدار دیگر راه رفتیم تا هنگام طلوع آفتاب به شیراز وارد شدیم.

سفرنامه کاری، ص: ۱۷۸

فصل هشتم توصیف شیراز

بعد از ورود به شیراز «پر آمدنو پیدموترا» رئیس بیمارستان کارملیها محبت کرد و در بیمارستان ما را جا داد.

شیراز بیست و هشت درجه و چهل و چهار دقیقه عرض و هفتاد و دو درجه و سی دقیقه طول جغرافیائی دارد. در وسط دشتی محاط از کوهستانهای دل‌انگیز قرار گرفته، هنگام آمدن از اصفهان باید دوازده میل راه سرآشیب سنگفرش را پشت سر گذاشت و از باریکه‌ای که در صخره کنده شده وارد شیراز گردید. این باریکه دالانی دارد که در مواقع بیم بسته می‌شود و با سهولت می‌توان با اندک محافظی از هر هجوم جلوگیری کرد. از همین دالان است که انسان ضمن گذشتن از پای دیوارهای درازی که همه به یک بلندی ساخته شده‌اند وارد شهر می‌گردد. گرچه این باغها به اشخاص مختلفی تعلق دارند ولی نظم بخصوصی در دیوارکشی همه جا رعایت شده است.

عده‌ای معتقدند که نام شیراز از کلمه «شیره» یعنی شراب شیرین تخمیر نشده که به حد وفور در آن حوالی تهیه می‌شود، گرفته شده است.

عده‌ای نیز عقیده دارند که شهر شیراز پس از تخریب شهر معروف پرسپولیس

سفرنامه کاری، ص: ۱۷۹

در محل دریاچه خشک شده‌ای بنا گردیده است. و دلیل آنان بر دریاچه بودن محل شیراز این است که در این حوالی حلقه‌های آهنی زنگ زده فراوانی که در قایقها به کار می‌رود، پیدا می‌شود.

شراب شیراز عالی و فراوان است، زیبایی زنان شیراز جای جهیزیه آنان را گرفته. محمد مرد با تدبیری بود، ضعف خود را می‌دانست، قدم به چنین شهر زرنگی نگذاشت، تا «قاپو» یا درب توقف و مانعی در ادامه پیشرفت وی حاصل نشود. «۱» درباره باغها مشکل بتوان گفت که حظ ذائقه از لذت میوه‌ها بیشتر از حظ چشم از تماشای خیابانهای مشجر طولانی است. درختان سرو در همه جا سر برافراشته و خانه‌های گلی شیراز را زیر سایه گرفته‌اند، پانزده میل مربع، مساحت شهر که در آن بیست هزار تن زندگی می‌کنند از دور، به شکل جنگلی دایره‌ای به نظر می‌رسد.

شیراز بازارهای گنبددار، میدانهای بزرگ، کاروانسراهای خوب و مساجد زیبا دارد. شیشه‌سازی، بلورسازی، ساختن کوزه‌های قلیان، چرمسازی و تهیه پرده‌های نقاشی از مشاغل متداول شیراز است. خشکبار، شراب، گلاب، انار بدون هسته، و میوه‌های نگهداری شده در سرکه از صادرات این شهر به شمار می‌روند. این محصولات به تمام ایران، حتی از راه بندرعباس و بندر

لنگه به هندوستان حمل می‌گردند.

در شیراز جز پول مس و به ندرت پول نقره، سکه‌ای ضرب نمی‌شود.

ایالتی که شیراز مرکز آن است از اصفهان تا دهکده اسپاس پنج روز راه کاروان است و یکی از بهترین و بزرگترین ایالات ایران محسوب می‌شود.

(۱). محمد مورد نظر مؤلف شناخته نشد.

سفرنامه کاری، ص: ۱۸۰

روز سه‌شنبه ۱۴ سپتامبر از دو باغ که هر دو به شاه واگذار شده بود دیدن کردیم. یکی را «دلگشا» می‌خواندند، پائین کوه قرار داشت، آبی از کوه خارج می‌شد و از وسط باغ جریان می‌یافت، کاخی نیز در وسط بود، تعریفی نداشت و مانند درختان رو به پژمردگی می‌رفت. مردم شیراز از این آب برای شستن و سفید کردن پارچه استفاده می‌کنند. در بالای کوه عمارتی هست که به نظر می‌رسد سابقاً قلعه‌ای بوده. وسط آن، در صخره چاه عمیقی کنده شده است.

باغ دیگر در دست چپ راهی که از اصفهان می‌آید قرار گرفته و یکی از بهترین باغهای شیراز است، البته نه تنها از لحاظ داشتن دو خیابان سروکاری شده موازی بلکه از این لحاظ که مانند بیشه‌ای سرسبز، ولی مرتب، به قسمتهای منظم پر از بوته‌های گل سرخ و درختان میوه‌دار منقسم گردیده است. دیوار دور تا دور آن در بسیار جا فرو ریخته است.

باغهای دیگر شاه وضع تأسف‌آور و غفلت‌زده‌ای دارند و علت آن این است که متصدیان امر و صاحب منصبان بیمی از بازدید شاه و رسیدگی حساب ندارند.

سفرنامه کاری، ص: ۱۸۱

فصل نهم توصیف کاخ داریوش و ویرانه‌های پرسپولیس قدیم

با وجود اینکه معمولاً تصور می‌شود شکوه رم قدیم بیش از همه در خور تحسین انسانهای کنجکاو است ولی هستند کسانی که اهرام مصر و کارهای اسکندر را بیشتر از آن شایسته تحسین و تمجید می‌دانند، اما قضاوت درست این است که نه بناهای یادگاری رم قدیم و نه آثار تاریخی مصر و نه آثار فاتح بزرگ آسیا، هیچ کدام با ویرانه‌های پرسپولیس و کاخ داریوش قابل قیاس نیستند.

به همین جهت، شوق تماشای این ویرانه‌ها حس کنجکاوی مرا برانگیخت و دو اسب- هر یک روزانه به سه عباسی- یکی برای خود و یکی برای پیشخدمت ارمنیم کرایه کردم. روز چهارشنبه همراه او به راه افتادیم، بیست میل راه پیمودیم، به کنار رودخانه‌ای رسیدیم، پلی داشت به نام «پل خان»، آنجا دو راهدار نجیب پاس می‌دادند، مثل راهداران تبریز اذیتمان نکردند. راه کوهستانی در پشت ماند، راه باطلاقی آغاز گردید، پانزده میل طی کردیم، یک ساعت به غروب مانده، به کاروانسرای دهکده «میر خاص خان» رسیدیم، از اینجا تا کاخ داریوش نیم فرسنگ راه بود.

کاروانسرادار مقصد ما را دانسته به نوکر من گفته بود: اگر ارباب

Mirxascon.(۱)

سفرنامه کاری، ص: ۱۸۲

شما بتواند کتیبه‌ای را که در کاخ وجود دارد بخواند به خزانه بزرگی دست خواهد یافت، و گرنه به محض ورود به غار دمار از روزگارش برخواهد آمد.

این حرفها او را به وحشت انداخته بود، چندانکه نمی‌خواست مرا همراهی کند، ولی به زحمت تا یک میلی کاخ مرا همراهی کرد، من پیاده شدم و او برای نگهداری اسبها همانجا توقف نمود.

این بنای وسیع در پای کوهی قرار گرفته که مشرف است به دشتی هموار به وسعت سی میل در بیست میل، و تصور می‌رود شهر مشهور پرسپولیس در آن واقع بوده؛ سر درب کاخ رو به غرب و - به پای من - پهنایش پانصد پاست، سمت شمالی کاخ چهارصد، سمت جنوبی دویست و پنجاه پا و سمت شرقی محدود به کوهی است که به منزله دیوار محسوب می‌شود. گسترش غیر منظم این ساختمان بلند آنرا بیشتر به قلعه شبیه می‌سازد تا عمارت، زیرا گرچه به رسم آن زمان برجی در کار نبود، اما با وجود این تصور می‌رود در هر گوشه این قلعه به طور متقارن، می‌توانست در فواصل معین، نیم برجهایی وجود داشته باشد. سنگها فوق العاده بزرگ هستند، به نظر می‌رسد تراش آنها در بالای کوه صورت یافته، و در همسایگی به مصرف بنای قلعه رسیده، ضمناً قله کوه نیز بدین وسیله مسطح و همطراز با کاخ شده است. دیوارهای طبقه اول کاخ با سنگهای سیاه پوشانده شده‌اند.

در طرف جنوب کاخ در جایی به طول ده و به عرض چهار پا کتیبه‌ای به چشم می‌خورد که خط مخصوصی دارد، نه کلدانی است، نه عبری، نه عربی، نه یونانی و نه به یکی از زبانهای قابل فهم مردم عصر، به طوری که هیچ دانشمند معاصری قادر به خواندن آن نیست.

اینها مثلثهایی هستند که بزرگی و کیفیت قرار گرفتن آنها متفاوت

سفرنامه کارری، ص: ۱۸۳

است و شاید اختلاف ترکیب آنها حرفها را تشکیل می‌دهد. عقیده به دست آمده این است که اینها حرفهای زردشتیان قدیم و یادگار روزگاری است که آنان بر ایران فرمانروائی داشتند؛ اما زردشتیان امروز به کلی از گذشته و یادگارهای باستانی خود بی‌خبرند.

پلکان بزرگ کاخ در جانب مغرب واقع شده، در وسط بنا نگر دیده بلکه کمی شمالی‌تر، درست مشرف به دهکده «میر خاص خان» قرار گرفته است.

پلکان دو طرفی، و هر یک از سوئی به دیوار چسبیده‌اند و از دیگر سو به نرده‌ای مرمرین. پلکانها هر دو، به طور مساوی، به اندازه یک سوم دایره پیچ می‌خورند. یکی به راست و دیگری به چپ، و هر دو در وسط افکن یا سکوی مربع شکل هم عرضی دارند که انسان می‌تواند در آنها استراحت کند و با پیچ خوردن از اینجا به پلکانی قدم گذارد که به طبقه اول منتهی می‌شود.

در اینجا چیز اعجاب‌انگیزی، جز عرض سی پائی پله‌ها، بلندی بیست و پنج الی سی پالمی سنگها و ضخامت متناسب با آنها وجود ندارد. هر شش یا هفت پله از یک سنگ کنده شده، گرچه چند ترک و ریختگی نیز در سنگ وجود داشته ولی چنان کامل تعمیر گردیده که علامتی به جا نمانده است. خیلی از اشخاص تصور می‌کنند که این دو پلکان معظم از یک پارچه سنگ تهیه شده است. دیوارها از نوعی مرمر سیاه مقاوم تعبیه گردیده که در طول این همه قرون و اعصار در برابر حوادث ناگوار روزگار تاب مقاومت آورده و نمونه‌های قابل تحسینی از یک بنای گرانبهای تمام عیار را حفظ کرده است.

پلکانها به ایوان مربعی منتهی می‌شوند، از اینجا وارد دالانی می‌شویم که بیست پا عرض دارد، دیوار از مرمر سفید بنا شده،

گچبری سر ستونها فرو ریخته است ولی ستونهائی که بجا مانده‌اند از حیث عظمت

سفرنامه کارری، ص: ۱۸۴

و تناسب به حدی زیبا هستند که قابل قیاس با آثار رم نمی‌باشند. نقش برجسته دو حیوان عجیب الخلقه تقریباً به بزرگی فیل در آنجا به چشم می‌خورد که سر خود را به جلو آورده‌اند و هر کدام به پلکانی نگاه می‌کنند.

این تصاویر عجیب یا زائیده حس هنرنمایی ایرانی هستند یا سمبل قدیم شاهنشاهی ایران، و یا از معتقدات مادی نشأت گرفته‌اند. تصاویر بدن اسب، پاهای گاو و دمی دراز دارند که مانند دم شیر به بالا برگشته است.

بیست پالم جلوتر، در همان ردیف، دو ستون با سر ستونهای مزین و پایه‌هایی از یک سنگ سفید متمایل به خنایی وجود دارد، بلندی آنها بدون سر ستون و پایه، پنجاه پا و کلفتی آنها چنانست که سه مرد به سختی می‌توانند هر یک از آنها را به آغوش بکشند. در فاصله‌ای به همان اندازه، دو ستون چهار گوش مرمری کار گذاشته‌اند. حیوانات منقوش در روی آنها بالدار هستند سری شبیه سر انسان دارند و روی به کوه برگردانده‌اند. بر روی هر یک سه کتیبه با همان حروف که در پیش ذکر گردید، کنده شده است.

بعد از گذشتن از دالان و جلو ستونهای چهار گوش، در دست راست به پله دو طرفی دیگری بر می‌خوریم که به ساختمان دوم هدایت می‌شود. این پلکان از اولیها کم‌عرضتر و کوتاهتر و فقط دارای هجده پله است، اما بسیار زیباتر و باشکوهتر. تصاویر نیمرخ برجسته‌ای با قیافه‌های جالب مختلفی دارد که هر کدام نوعی لباس پوشیده‌اند. عده‌ای پرچم در دست گرفته‌اند، عده‌ای قربانی حمل می‌کنند و عده‌ای هدیه همراه دارند و در جلو ارابه‌ای که به وسیله اسبهای کشیده می‌شود در حرکتند. در پائین محرابی هست که مشعلی در وسط آن قرار دارد؛ به نحوی که آدم با کمی تأمل می‌تواند حدس بزند که آن آتش وسیله تقدیس است، و نوشته هرودوت را که تصویری از نمای عمومی کاخ داریوش تصویری از نقش و نگار کاخ داریوش

سفرنامه کارری، ص: ۱۸۵

حاکمی است «ایرانیان آتش را می‌پرستیدند و هنگام عزیمت شاه به جنگ در جلو او مجمری می‌بردند که گاه گاه عود و سپندی در آن می‌افکندند» باور کند. در طرف دیگر منظره جنگ دو حیوان یعنی شیر و گاو نری به چشم می‌خورد، و علی‌رغم سختی سنگ مهارت نمایش حالت به حدی است که چیزی از ظرافت و چابکی تصاویر فروگذار نشده است.

پس از بالا رفتن از این پلکان به تالار مربعی می‌رسیم که با محاسبه پایه‌های باقیمانده، صد ستون در آن وجود دارد. هفده ستون پابرجاست، سر ستون عده‌ای فرو ریخته، و بر بدنه عده‌ای خط و ترک افتاده، ستونها مرمری و یک پارچه‌اند، بلندی بعضی از آنها به شصت و برخی دیگر به هفتاد پا می‌رسد. دوازده تا از این ستونها منقش‌اند، در ردیف مشرف به صحرا دو ستون ساده، پا برجا مانده. می‌گویند هیكل خورشید بر روی این دو ستون قرار داشته، ولی این باور کردنی نیست، زیرا ایرانیان از گذشته افتخار آمیز خود چیزی نمی‌دانند. در کنار این تالار دیوارهایی به ضخامت شش الی هفت پا فضای مربعی به ضلع پنجاه پا تشکیل داده‌اند، در این قسمت سابقاً اطاقهای متعددی بوده با دیوارهایی همه مرمری و منقش؛ و مدتها وقت لازم بوده تا انسان آنها را تماشا کند. تالار چهار در دارد که همه با برگهای زیبا مزین شده‌اند. و در چند جا نیز کتیبه‌هایی از نوع سابق وجود دارد. امروز جز دیوارهای بیست و چهار پائی این اطاقها چیزی بر جا نیست. گنبدها فرو ریخته‌اند و کف اطاقها از خرده ریز سنگهای مرمر پوشیده شده است، پنجره‌های رو به مهتابی و رو به صحرا اینجا و آنجا به چشم می‌خورد، عرض آنها سه پا و بلندی آنها شش پاست، سطح آنها نیز سه پا از زمین بلندتر است. نقش برجسته‌ای دیده نمی‌شود مگر در فاصله

سفرنامه کارری، ص: ۱۸۶

پانزده پالمی به شکل مربع که در آن تصویر، مردانی با شیر می‌جنگند و مردانی دشنه به دست با خشم تمام منتظر گلو بردن این حیوانات هستند، در دیوار مقابل آنها تصویر چند غول منقوش است، از سوی دیگر مجلس بارشاه را نشان می‌دهد، کمی آنسوتر شاه زیر چتری در حال راه رفتن است.

تصویر سمت جنوب شاه را بر روی تخت روانی ارائه می‌کند و جمعی به دنبال وی در حرکتند. در فاصله کمی بر روی دو ستون مرمری، چند سنگنبشته وجود دارد. انسان با تماشای این همه آثار ارزنده به اندیشه فرو می‌رود که این روح حساس و علوی طلب چقدر ضعیف و نااستوار است. مرد مقتدری برای بقای نام و ارائه شکوه و اقتدار خود سنگنبشته‌هایی به جا گذاشته تا فرزندان وی بر آیندگان بیالند و قدرت و عظمت او را به رخ دیگران بکشند. اما چه خیال باطل و چه نتایج غیر منتظر، این نشان می‌دهد که انسان هر چه قویتر باشد در دست مرگ بیشتر زبون و بیچاره خواهد بود.

آمفی تئاتر مخصوص به تماشای جنگ حیوانات و مسابقه قهرمانان در نزدیکی مدخل قصر قرار دارد، قطعا هر سیاحی به خوبی در خواهد یافت که کیفیت جنگ حیوانات وحشی و نحوه کشتی‌گیری پهلوانان، شبیه نقشهای برجسته‌ای بوده که در جاهای مختلف بر روی سنگها و دیوارها نمایانده شده است. تصاویر دیگری نیز وجود دارد، در یکی شاه عصا به دست قدم می‌زند، در یکی بالای سر شاه چتر گرفته‌اند، دو تصویر دیگر نیز به چشم می‌خورد که یکی نیزه به دست دارد و دیگری فلوت هفت لوله می‌نوازد و گویا این یکی سمبل خدای آواز بوده است. تمام این تصاویر نمایش خیال‌انگیزی است از گذشته بسیار دور. طول ضلع ساختمان مربع بیشتر از پنجاه پا نیست. آن نیز مانند دیگر ساختمانها رو به مغرب است. تمام

سفرنامه کارری، ص: ۱۸۷

تصاویر موجود در آن از لحاظ تنوع لباسها، زیبایی ترسیم و نوع کار جالب توجهند. ریشها به اندازه‌ای درازند که تا کمر می‌رسند، اما موهای سر، بر عکس آن، به زحمت گوشها را می‌پوشانند. بالای کلاهها گرد است، لباسها گشاد و پرچین و کفشها شبیه چاروق‌اند. در برخی از تصاویر کلاهها کوتاه است ولی در برخی دیگر ریشها و موهای سر کوتاه و کلاهها بلند است.

عده‌ای از خدمتکاران باتونی از دم گاو در دست دارند، بنظر می‌رسد، این نوع باتون به جای مگس کش به کار می‌رفته است. نکته قابل ذکر این است که در بین این همه تصویر، چهره زنی به چشم نمی‌خورد.

گویا ایرانیان از سه هزار سال پیش زنان را در حرم نگه می‌داشتند.

در پای کوه روی دیوار مربعی به ضلع سی‌پا، از مرمر سفید، نقش برجسته کوتاهی وجود دارد. بالا- مرد محترمی را نشان می‌دهد، کمانی در دست گرفته به بتی نگاه می‌کند که از تن انسان و از پا حیوانی عجیب الخلقه است، گویا مرد، سردار فاتحی است. نزدیک آن آتشی روشن شده، گلوله‌ای نیز آنجا به چشم می‌خورد. در پائین، مردانی دیده می‌شوند که موی کوتاه و ریش بلند دارند و کلاهی شبیه کلاه ترکان بر سر گذاشته‌اند. پائین تر گنبدی وجود دارد که در زیر آن دو قبر دیده می‌شود. روی هر یک سنگ بزرگی نهاده‌اند، طول هر یک هشت و عرضش سه پاست. در اینجا است که گویند گنج‌شاهی نهفته شده است. بیرون کاخ، صد پا دورتر، ستونی با پایه‌ای از جنس خود پا برجاست، معلوم نیست علت بر پا داشتن آن چه بوده. ایرانیان اینها را «چل منار» یعنی چهل ستون یا چهل مناره گویند.

درباره بنای این ستونها و تهیه این همه نفائس هر کس عقیده‌ای دارد،

سفرنامه کارری، ص: ۱۸۸

خارجیها منشاء آنها را اساطیر یونانی می‌دانند، ایرانیان غالبا معتقدند این جا کاخ داریوش بوده است، اما کی و چه زمانی

ساخته شده کسی از آن آگاهی ندارد. ما در تاریخ می‌بینیم که اسکندر کاخ داریوش را آتش زده ولی نباید فراموش کرد که داریوش نیز آتن را به آتش کشیده بود.

تصور نمی‌رود این همه نفائس و آثار باستانی ارجمند در زمان یک شاه ساخته شده باشد. پرسپولیس و «چل منار» عظمی دارند که به هیچ وجه قابل قیاس با آثار باقیمانده نینوا و بابل نیست فقط ممکن است نمونه‌های کوچکی از آنها را در شهر ممفیس، بابل و نینوا دید. با در نظر گرفتن تناسب موقع و وجود بند امیر و رودخانه‌ای که سابقاً نام دیگری داشته، نباید تردید کرد که جای پرسپولیس قدیم، اینجا نبوده است. عده‌ای گویند در چهار صد پائی شهر بر روی کوهی مقبره سلطنتی قرار دارد، و در صحبت از کاخ داریوش می‌گویند آتشی که اینجا را سوخته به دست اسکندر افروخته شده بود. واقعا جای تأسف است که نفائس بهترین کاخ باستانی شرق به دست چنان ملتی وحشی به خاکستر مبدل شده است.

این سیاست هنوز در دنیا معمول است. پنجاه سال بیشتر نیست که چین زیر یوغ تاتار می‌نالد، و تاتارهای نادان، خشن و وحشی دائماً این ملت نجیب را می‌کوبند تا دست از سنتهای باستانی و شیوه حکومت انسانی خود، بردارد ولی یقین دارند که در مردم چین اثری نخواهند گذاشت و این ملت، علی‌رغم این همه شکنجه قوانین منصفانه و رفتار ملایم خود را نگه خواهد داشت. همچنین مردم فیلیپین چنان به دست اسپانیائیه‌ها کوبیده شده‌اند که اگر قطعه‌ای از نوشته‌های قدیم آن سرزمین پیش یک فیلیپینی گذاشته

سفرنامه کارری، ص: ۱۸۹

شود، کیست که بتواند آنرا بخواند. همچنین بسیار مشکل است که یکی از ایرانیان زبانی را که سه هزار سال پیش، مخصوصاً پس از پیدایش چنان شاهنشاهی عظیمی، در این کشور رایج بوده بتواند قرائت کند.

گرچه ترسیم قریب دو هزار تصویر بدیع موجود در این آثار باستانی زیبا و شایسته تمجید که متأسفانه در نتیجه غفلت ایرانیان روز به روز رو به ویرانی و نابودی می‌روند، کار بسیار مشکل، و تهیه نقشه کامل کاخ داریوش مستلزم صرف هزینه هنگفت است اما من نمونه‌ای از چند تصویر با هیئت و لباسهای مختلف و همچنین نوشته دو سطر از سطور دوازده گانه منقور در ستونهای چهار گوش مدخل را جهت آگاهی خواننده نقاشی کردم که شاید روزی وسیله تشویق دانشمندی علاقمند به زبانهای شرقی واقع شود و بسیار خوشوقت خواهم شد که با موفق شدن وی به خواندن آنها، نامش زنده و روانش تابناک خواهد گردید.

بدین طریق روزی را با نهایت خوشی با گشت در کاخ داریوش و تماشا و امتحان این همه آثار نفیس به سر بردم و هنگام عصر به سوی نوکر ارمنی خود که در انتظار من بود بازگشتم، و در جواب پرسش وی از کتیبه و گنج، به شوخی گفتم که سنگنبشته به خط پرتغالی بود، خواندم، و همچنانکه کاروانسرادار گفته بود گنج را پیدا کردم. نوکر پرسشهایی دیگر می‌کرد و من پاسخهایی فریب‌آمیز می‌دادم تا کنار اسبها رسیدیم و به عزم بازگشت به «میرخاص‌خان» سوار اسب شدیم. در راه من مرغی شکار کردم که بالهای سفید داشت، رنگ زیر بالها متمایل به سرخ بود، منقار درازش بیش از حد معمول باز می‌شد و پاهایش شبیه پای مرغابی بود. پرتغالیها آن را «فلامنگو»^(۱) گویند.

Flamengo.(۱)

سفرنامه کارری، ص: ۱۹۰

شب پنجشنبه را در کاروانسرا خوابیدیم، اول صبح جمعه به سوی شیراز حرکت کردیم. سر راه سه دزد را دیدیم که راه زده،

آدم کشته و به دست سربازان خان دستگیر گردیده و به چوب بسته شده بودند. تعدی می دیدند که نظیر آن را در شرح حال بردگان گناهکار روم قدیم می توان دید. کمی دورتر ماشین آبیاری مخصوصی دیدیم که به وسیله گاو کار می کرد و با ماشین های آبیاری اروپائی که با اسب و قاطر کار می کنند تفاوت داشت.

قبل از پایان کتاب می خواهم یک بار دیگر، از «پر آمدئو» که در شیراز به ما محبت کرد یاد کنم. این پدر مهربان نمی خواست هزینه غذای ما را بگیرد، می گفت اگر شما پولی در ازاء خوراکتان بدهید، این کارتان بی احترامی به آداب بیمارستان تلقی می شود، و غذائی هم که به ما می داد از بس ناچیز و در عین حال بدپخت بود که ما ناچار بودیم خود را با نان خالی نیم سیر نگهداریم، مشروب نیز سر سفره می گذاشت که نه شراب بود و نه سرکه و چون مرد مذهبی مشهوری بود و زندگی قانعانه نمونه ای داشت، می خواست زبردستان او نیز در برابر گرسنگی تحمل داشته باشند.

او در بیمارستان از روش همکار پیر لهستانی هفتاد ساله خود تأسی می کرد که با وجود آن همه سالخوردگی اغلب روزها روزه می گرفت. اما «پر آمدئو» می دانست که ما شخصیت او را درک می کنیم. هنگام عزیمت، پرفرانسوا در ازاء پنج روز غم انگیز که در سر میز آنها روزه گرفتیم، یک تومان - برابر پانزده اکو - پول داد ولی او نمی پذیرفت یا خست طبیعی او اجازه خرج این مبلغ را، حتی به ما نمی داد.

سفرنامه کاری، ص: ۱۹۱

فصل دهم ادامه سفر تا بندر لنگه، بحرین و شکار مروارید

روز شنبه به اتفاق پرفرانسوا و نوکر ارمنی همراه قافله ای به راه افتادیم، راه همچنان کوهستانی و مخوف بود. طبق معمول هر شبانه روز منزلی طی می کردیم، کاروانسراهای دهکده های «باغبان»، «مظفری»، «پای راه»، «آسمان جرد» و «گزه» (۱) به ترتیب توقفگاههای ما بودند. در در جلو کاروانسرای «گزه» درویشی دیدیم، لباس درازی بر تن داشت، پوستینی روی دوش انداخته بود، سخنانی می گفت و از مردم طلب مساعدت می کرد. اطراف کاروانسرا برنजार بود و می گفتند مردم محصول فراوانی برداشت می کنند.

عصر جمعه از این کاروانسرا حرکت کردیم، بیست و پنج میل راه پیمودیم به کاروانسرای «موکاک» (۲) رسیدیم، دو کاروانسرا پیش هم بود، قاطرها را به ردیف جلو آخورها بسته بودند، بلدرچینها دسته دسته روی زمین می نشستند و دانه های جو را که از علف چار پایان فرو ریخته بود نوک می زدند. توقفگاه بعدی ما «جهرم» بود. درختان زیاد داشت، شهر مثل جنگل می نمود، درختان خرما سر به فلک کشیده بودند، می گفتند بهترین

Gheze.(۱)

Mokak.(۲)

سفرنامه کاری، ص: ۱۹۲

خرمای فارس در اینجا به دست می آید، آب و محصول انار و انگورش فراوان است. شهر کوچک جهرم را کوههای بلند احاطه کرده بودند، خانه ها گلی ولی کاروانسرایش آجری و زیبا بود.

روز دوشنبه به کاروانسرای «چار تلخ» (۱) رسیدیم. روستائیان ساده، فقیر و بیچاره قافله را تماشا می کردند. کلاههای نمدی سفیدی بر سر داشتند که لائی به روی کلاهها برگردانده و از دو سو آنرا بریده بودند. منازل دیگر ما به ترتیب کاروانسرای

دهکده «ددمبا» (۲)، کاروانسرای «بنارو» یا «بنارویه» بودند. کوهستان داراب در شرق دهکده بنارو به چشم می خورد. در این کوه بهترین نوع «مومیا» به دست می آید و هر سال مقدار زیادی از آن به عربستان و اروپا حمل می گردد. از «بنارو» به دهکده «بلی» یا «بریز» رفتیم. در وسط راه راهدارانی دیدیم که هیچ شباهتی به راهداران تبریز نداشتند. بین «بلی» و «لار» در کاروانسراهای «پاکوتل» و «داکو» استراحت کردیم. لار مرکز ولایت است، شهری است بر زمین هموار و محاط از کوهها. خانه هایش گلی است و قلعه ای دارد که دیوارهایش به زور بر پای ایستاده اند. بازارش طاقدار و دارای چهارسوئی با گنبدی بزرگ است، یک میدان چهارگوش نیز در وسط شهر قرار دارد که در هر چهار جانب آن ساختمانهایی بنا گردیده است. چون شهر لار بیشتر گرم می شود لذا پشت بامها بادگیری تعبیه گردیده که درون اطاقها را به وسیله دریچه ای تهویه و خنک می کند. بر ولایت لار وزیری فرمان می راند که امر وی حتی در بندر لنگه نیز نافذ است. روز یکشنبه از لار حرکت کردیم و پس از طی پنج ساعت راه در بین دو کوه بلند، به کاروانسرای دهکده «نیمبا» رسیدیم. پرفرانسوا

Chiartalk.(۱)

Dedomba.(۲)

سفرنامه کاری، ص: ۱۹۳

از چند روز پیش کسالت داشت، روز دوشنبه شدت یافت، مجبور شدیم به «لار» قاطرچی بفرستیم و برای وی کجاوه ای کرایه کنیم. کجاوه را بر روی شتر یا قاطر می بندند و زن و بچه یا پیر و بیمار را در آن می نشانند. قاطرچی روز سه شنبه برگشت و چون دیر وقت بود آنروز را توقف نمودیم. روز چهارشنبه بیست میل راه رفتیم و در کاروانسرای «کورموست» فرود آمدیم، روز پنجشنبه در «آنوه» و روز جمعه در «چیکوچی» (۱) منزل کردیم.

در جاده بین این دو دهکده پرستوهای زیادی در فاصله بسیار نزدیک به زمین در حال پرواز بودند. روز شنبه در کاروانسرای «بستک» و روز یکشنبه در کاروانسرای دهکده «کوه خرد» به استراحت پرداختیم. روز دوشنبه از راه کوهستانی صعبی گذشتیم، همه خسته شدند، مخصوصا پرفرانسوا بسیار ناراحت شد، آخر سر در کاروانسرای «پائین کوه» فرود آمدیم، از شهر دور بود، چیزی برای خرید پیدا نکردیم. روز سه شنبه از کاروانسرای «تنگو» گذشتیم، شب را در کاروانسرای «هودوندین» (۲) ماندیم. روز چهارشنبه به راه ادامه دادیم، از جلو کاروانسرای «سر کوه» که در قله «چامپا» (۳) به تازگی ساخته شده بود گذشتیم، دو میل دیگر راه پیمودیم، به دشت همواری سرازیر شدیم. بسیار تماشائی بود، رنگهای گوناگون به چشم می خورد؛ دشت، دمن، سبزه، آب هر کدام صفائی داشتند، همچنان حرکت می کردیم تا به کاروانسرای «چامپا» رسیدیم، در آنجا فرود آمدیم و به استراحت پرداختیم. «پر اوگوستین ویکر» (۴) را ملاقات کردیم، ساکن لنگه بود، قریب هفتاد سال داشت. خیلی پرخوار بود، تقریبا پرخوارترین مردی که من در عمر

Chicogi.(۱)

Hodundin.(۲)

سفرنامه کاری، ص: ۱۹۴

خود دیده‌ام. در لنگه طبابت می‌کرد، می‌خواست «پرفرانسوا» را نیز معاینه و معالجه کند. من نگذاشتم، چه او خود نیازمند معالجه بود. بعد از طی بیست و دو میل راه به بندر لنگه رسیدیم، در دیر «اوگوستینها» منزل کردیم و به چارپادار بابت کرایه هر اسب از شیراز تا بندر لنگه سیزده عباسی دادیم.

بندر لنگه در کنار خلیج فارس واقع شده، عرض جغرافیائی آن بیست و هفت درجه است. تقریباً همه خانه‌های آن گلی است، فقط چند خانه ساحلی از سنگ بنا گردیده است. بندر لنگه جزو منطقه زیر فرمان وزیر لار محسوب می‌شود. فرمانروای این منطقه بابت مالیات «بندر عباسی»، «بندر لنگه» و بندر «چارک» سالانه بیست و دو هزار تومان، به شاه پرداخت می‌کند. این بنادر مرکز بزرگ تجارتند و دائماً از هندوستان، مکه و دیگر شهرهای عربستان و بصره مال التجاره بدانها وارد می‌شود.

بزرگترین کالای بازرگانی بندر لنگه «مروارید» است و مهمترین مرکز صید مروارید جزیره «بحرین» است. بحرین در خلیج فارس واقع شده، آب آن سخت شور و ناگوار است. بیگانگان به سختی می‌توانند در آن به سر برند. آب شیرین را معمولاً غواصان مخصوص از محل جریان آب شیرین می‌آورند. این محل در نزدیکی جزیره بحرین، در سه یا چهارپائی ته دریا قرار دارد. برای آوردن آب شیرین چهار غواص با زورقی به نقطه معین مزبور می‌روند، دو نفر از آنها در زورق می‌مانند و دو نفر با طناب و ظرف مخصوصی که به کمر خود بسته‌اند در دریا فرو می‌روند و با عجله ظرفها را از آب شیرین پر می‌کنند و طناب را به عنوان خبر دادن به رفقا به حرکت درمی‌آورند، غواصان پاسدار آنها را بالا می‌کشند.

صید مروارید نیز به ترتیب مخصوصی انجام می‌گیرد. پنج زورق یکجا، صبح زود به وسط دریا می‌روند، در پنج نقطه مستقر می‌شوند، یک

سفرنامه کاری، ص: ۱۹۵

نفر در زورق پاسداری می‌کند، و چند غواص طنابی بر کمر بسته با ابزار لازم به قعر دریا فرو می‌روند و پس از صید دلخواه خود، طناب را تکان می‌دهند تا آنها را بالا بکشند، در تمام مدت صید، پاسداران و غواصان مراقب حال همدیگرند. طرف عصر بازگشت صیادان مروارید تماشائی است، همه چهره خسته و در عین حال شاداب دارند.

صید مروارید طبق معمول در دو فصل صورت می‌گیرد: یکی در ماههای مارس و آوریل، و دیگری در ماههای اوت و سپتامبر. فروش مروارید در ژوئن شروع می‌شود و تا دسامبر ادامه پیدا می‌کند. قیمت مروارید بسته به درشتی، گردی، آبداری و خوشتراشی آن است. قسمت عمده مروارید صید شده در خلیج فارس به هندوستان و اروپا برده می‌شود و صادر کننده مهم پرتقالیها هستند. درآمد سالانه صادرات مروارید به یکصد و ده هزار اکو بالغ می‌گردد.

بندر لنگه قریب ده هزار نفر سکنه دارد که از مغربی، هندی، عرب، جهود، ارمنی تشکیل یافته است. آرامنه بهترین دکانها و تجارتخانه‌ها را در اختیار دارند «۱».

پایان

(۱). ترجمه این فصل به اختصار صورت گرفته است.

فهرست اعلام

- آ آبرامز ۶۶
آت میدانی ۲۲
آجیلر ۱۴۰
آخوند ۱۶۹
آذربایجان ۲۰، ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۴۹
آارات ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۴۰
آران ۱۴۰
آریاسو یا آریاچایی ۱۴
آستارا ۱۴۰
آسمان جرد (دهکده) ۱۹۱
آسیا ۵۸
آغاسی باشی ۱۶۵
آغری داغ ۱۱
آقا کمال (کاروانسرا) ۶۰
آقا نوری (کاروانسرا) ۶۰
آلاشی ۴۶
آلاکی، هلاکو ۱۸
آمل ۱۴۰
آمورات، مراد ۲۰
آنوه ۱۹۳
آوه ۱۴۰
ابراهیم ۹۵، ۹۷
ابرقو ۱۴۰
ابن مرجانه ۱۲۶
ابی قرمه (کاروانسرا) ۱۷۶
ایبورد ۱۴۰
اتوال ۹۹، ۱۰۰
اچمیازین ۵
اردبیل ۳۸، ۴۲، ۴۷، ۴۹، ۱۴۰، ۱۵۹
اردستان ۱۴۰

ارس ۷، ۱۷، ۱۸
ارضروم ۲۱، ۳۲
ارمنستان ۳۸، ۱۵۸
اروپا ۱۶، ۴۰، ۷۷، ۷۸، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۹۲، ۱۹۵
ارومی ۱۴۰
ارومیه ۳۷
ازبکستان ۹۲، ۱۱۹
اسپاس (دهکده) ۱۷۵، ۱۷۹
اسپانکا (ده) ۱۷۱
استانبول ۳۲
اسفراین ۱۴۰
اسکندر مقدونی ۶۳، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۸
سفرنامه کارری، ص: ۱۹۸
اسماعیل ۱۶۰
اشرف آباد ۱۴۰
اشیک آغاسی ۱۶۸
اصفهان ۱۷، ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۴۲، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۶۰، ۶۲-۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۰-۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۶، ۹۲، ۹۶، ۹۹
۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸-۱۸۰
اعتماد الدوله ۲۴، ۱۱۳، ۱۶۴، ۱۶۹
افریقا ۱۵۸
اقیانوس هند ۱۵۸
اکباتان ۲۰
اکبر شاه ۹۱
البرز ۱۴۰
الوند ۱۶۰
الی کارم پابرهنه ۶۷، ۶۹، ۷۱
انبائین (کاروانسرا) ۱۷۵
انباردارباشی ۱۶۷
اندوم ۳۳
اوجیوم (کاروانسرا) ۱۷۵
اوج کلیسا ۵
اودونچی باشی ۱۶۷

اوزون حسن آق قويونلو ۲۳، ۱۶۰
اوغليجه ۱۴۰
اوق قورجی سی ۱۶۵
اوگوستن (عيد) ۱۲۷
اوگوستين - پرامانوئل ۶۹، ۱۱۶
اوناباد ۱۷۳
اون باشی ۱۶۸
اهر ۱۴۰
اهرام مصر ۱۸۱
اهواز ۱۴۰
ایران ۳، ۴، ۹، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۳۴، ۳۸، ۴۹، ۵۲، ۶۰، ۶۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۹، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۸،
۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷-۱۴۹، ۱۵۲-۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴
ایروان ۳، ۷-۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۴، ۱۱۵ سفرنامه کارری ۱۹۸ فهرست اعلام
زد خواست ۱۷۳
ایتالیا ۱۹، ۲۲، ۳۸، ۶۰
ب بابل ۲۱، ۱۸۸
بایبلون ۳۲، ۶۷
باخرز ۱۴۰
بادکو ۱۴۰
بادغیس ۱۴۰
بارفروش ۱۴۰
باغ صفی میرزا ۹۴
سفرنامه کارری، ص: ۱۹۹
باغبان (دهکده) ۱۹۱
بحرین ۱۴۰، ۱۷۴، ۱۹۱، ۱۹۴
بخارا ۱۴۰
بختیاری ۱۴۰
بردع ۱۴۰
بریز ۱۹۲
بستک (کاروانسرا) ۱۹۳
بسطام ۱۴۰
بصره ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۹۴

بغداد ۳۲، ۱۲۵
بلی (دهکده) ۱۹۲
بنارو یا بنارویه (دهکده) ۱۹۲
بندر عباسی ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۹۵
بندر لنگه ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۹۱، ۱۹۳-۱۹۵
بوله ۱۴۰
بیستون ۱۴۰
بیگ آقا (کاروانسرا) ۱۷۷
پائین کوه (کاروانسرا) ۱۹۳
پارایتو (شهر) ۱۵۲
پاراسئین ۴۷
پاراکوئل (کاروانسرا) ۱۹۲
پای راه (دهکده) ۱۹۱
پر آمدئوپید مونترا ۱۷۸، ۱۹۰
پر الی ۷۲، ۸۴، ۸۷، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۲۷
پر اوگوستین ویکر ۱۹۳
پر بوشه ۱۲۶
پر تقال ۱۷۱
پر دالماس ۱۲
پر رفائیل ۱۲۸
پرسپولیس ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸
پر سورن ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۶
پر فرانسوا ۱۳۳، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۰-۱۹۳
پر کنستان ۱۷۱
پرمارتن ۱۲
پریور ۷۳
پل خان ۱۸۱
پل کور (کاروانسرا) ۱۷۷
پیدو ۶۷
ت تافه ۱۴۰
تامان ۱۴۰
تاورنیه ۵۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۳۳

تبریز ۱۰، ۱۲، ۲۰-۲۳، ۲۵-۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۶-۳۸، ۴۷، ۱۱۵، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۸۱، ۱۹۲

تراس ۱۵۸

ترشیز ۱۴۰

ترکیه ۵، ۷، ۱۰، ۳۲، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۶۴

تفلیس ۱۴۰

تفنگ چی باشی ۱۶۸

تنگو (کاروانسرا) ۱۹۳

توپچی باشی ۱۶۸

توروس (کوه) ۱۰

توسرگان ۱۴۰

سفرنامه کارری، ص: ۲۰۰

توسکامال باشی ۱۶۷

تون ۱۴۰

تهران ۱۴۰

تیمور لنگ ۱۶، ۶۲

ج جاجرود ۱۴۰

جراح باشی ۱۶۶

جعفرآباد (کاروانسرا) ۵۲، ۵۳

جلایری ۱۴۰

جلفا ۱۷، ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۸۵-۸۷، ۹۶، ۹۸-۱۰۱، ۱۱۷، ۱۲۶

جلودارباشی ۱۶۶

جمال آباد ۴۲

جهرم ۱۹۱، ۱۹۲

جیحون ۱۸

جیگاگونی ۹

چ چارتلخ ۱۹۲

چارک (بندر) ۱۹۴

چامپا ۱۹۳

چهار باغ ۶۷

چیکو جی ۱۹۳

چین ۶۱، ۱۵۳

ح حاجی آقا ۳۸

حیثه ۱۵۸
حسن (امام) ۱۲۵
حسن پادشاه یا حسن پاشا (مسجد) ۲۲، ۲۳
حسین (امام) ۵۴، ۱۲۵
حسینقلی بیگ ۱۱۶
حکیم باشی ۱۶۵
خ خثاره (قریه) ۴۷
خراسان ۱۳۵
خزانه دارباشی ۱۶۵
خشک سر (دهکده) ۱۷۴
خلیج فارس ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۹۴، ۱۹۵
د دادیان ۱۴۰
داریوش ۶۳، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۸۹
داغستان ۱۴۰
داکو (کاروانسرا) ۱۹۲
دامغان ۱۴۰، ۱۵۳
دجله ۱۵۸
ددمبا (دهکده) ۱۹۲
دریند ۱۴۰
دردشت ۱۴۰
دره دوز یا دره دیز ۱۸
دریای اژه ۱۵۸
دریای خزر ۴۲، ۱۵۸، ۱۶۹
دریای سیاه ۱۶۹
دفتر خانه ۱۷۰
دلگشا (باغ) ۱۸۰
دمشق ۱۴۸
سفرنامه کارری، ص: ۲۰۱
دمورقاپو ۱۴۰
دورق ۱۴۰
دوم دوم ۱۴۰
دونک (قصبه) ۴۹

دیزج ۱۶
دیزفول ۱۴۰
دیگیدو ۱۷۳
دیوان بیگی ۱۶۵، ۷۵، ۷۴
ذ ذره آباد ۱۴۰
ر ردیسینا (شهر) ۶۰
رستم خان ۲۴-۲۶
رشت ۱۴۰
رغایب (کاروانسرا) ۴۹
رم ۲۱، ۵۲، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۰
روموس ۱۴۰
ری ۱۴۰
ژاپون ۱۴۹
ژاک نورتکامر ۱۲۸
ژرژ واندوم ۳۳
ز زاینده رود ۶۲، ۹۹، ۱۰۵
زرتشت ۹۷
زرگر باشی ۱۶۷
زمین داکو ۱۴۰
زنجان ۴۲
زنگان ۱۴۰
زیندار باشی ۱۶۵
س ساخاوا یا ساگزاوا ۴۷
ساروخ ۱۴۰
ساری ۱۴۰
ساوه ۵۱، ۱۴۰
سبزوار ۱۴۰
سپاهان ۶۲
سرخس ۱۴۰
سرکوه (کاروانسرا) ۱۹۳
سروستان ۱۴۰
سعادت آباد ۱۱۷، ۱۲۶

سعد ۱۲۵
سفره چى باشى ۱۶۶
سگبان باشى ۱۶۵
سلطان بايزيد ۱۵۹
سلطان بحرين ۱۷۴
سلطان بيژن بيگ ۲۴-۲۶
سلطانيه ۴۲، ۴۳، ۱۴۰، ۱۵۳
سمنان ۱۴۰
سن اسپرى ۱۷۱
سند ۱۵۸
سن ژرف اوگوستن ۱۷۱
سن - سن (قریه) ۵۷
سن ژورژ (کلیسا) ۵
سفرنامه کاررى، ص: ۲۰۲
سن کيان ۶
سن گرگوار ۶
سن لئون ۶
سن ماتيو ۹
سن مالوا (کاروانسرا) ۴۲
سن مارک ۷۷
سیاز (قصبه) ۶۹
سيزهم ۱۴۰
سیگدا ۱۴۰
ش شامات ۱۵۸
شام غازان ۲۱
شاه حسين ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۶۳
شاه سليمان ۸۸-۹۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۶۲، ۱۷۲
شاه صفى ۲۰، ۳۷، ۴۲، ۵۴، ۵۶، ۶۸، ۸۹، ۱۱۱، ۱۶۱
شاه عباس ۱۷، ۳۶، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۶۶، ۷۰، ۷۴، ۷۷-۸۰، ۸۲، ۹۹، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱
شاه عباس دوم ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۳
شراپچى باشى ۱۶۶
شماخى ۱۴۰، ۱۶۷

شمس الدین سامی ۱۵۹

شوش ۱۴۰

شوشتر ۱۴۰

شیخ ۱۶۹

شیخ امام ۳۰

شیخ حیدر ۱۵۹، ۱۶۰

شیخ صفی ۹۰

شیخ لطف اللہ (مسجد) ۸۰، ۸۱

شیراز ۶۷، ۷۳، ۹۲، ۹۴، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷ - ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۴

شین چای ۲۷

ص صاحب الزمان ۱۳۰

صدر ۱۶۹

صفوی ۵۲، ۷۳، ۸۸، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳

صفویہ ۱۲۸

صفی میرزا ۱۶۱

صوفیان ۲۰

ط طالبش ۴۶

طاہر میرزا ۳۴

طیس ۱۴۰

طہماسب ۱۶۰

ع عالی قاپو ۲۵، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۸

عبد العظیم ۱۴۰

عربستان ۱۹۲، ۱۹۴

عسس ۱۶۹

سفرنامہ کارری، ص: ۲۰۳

علی (امام) ۱۶، ۵۴، ۱۲۵، ۱۲۶

علیقلی خان ۱۶۱

عمر ۱۲۵، ۱۲۶

عید پاک ۱۰۲، ۱۰۶

عید پریتونکول ۹۴

عید سن ژورژ ۱۰۳

عید نوروز ۱۴۶، ۱۴۷

عید نوئل ۱۰۳، ۱۰۵
غ غازیان ۱۴۰
غوریان ۱۴۰
ف فارس ۱۹۲
فاطمه زهرا (س) ۵۴-۵۷
فرات ۱۵۸
فرانسوا ۲۱
فرانسه ۱۹
فراه ۱۴۰
فرح آباد ۱۴۰
فیروزکوه ۱۵۴
فیلیپین ۱۸۸
ق قاپوچی باشی ۱۶۶
قاسم آباد (قصبه) ۵۷
قاضی (دهکده) ۶۰، ۱۶۹
قافلانکوه ۴۲
قاین ۱۴۰
قبرس (جزیره) ۱۵۸
قراباغ ۱۴۰
قره‌مانی ۱۵۹،
قرش باش ۱۶۷
قزوین ۳۸، ۴۹، ۶۲، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۲
قفقاز ۱۰، ۱۶
قلیچ قورجی سی ۱۶۵
قم ۳۸، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۸۸، ۹۴، ۱۴۰
قمشه ۱۴۰، ۱۷۲
قندهار ۱۴۰، ۱۶۱
قوبا ۱۴۰
قورچی باشی ۱۱۳
قوللر آغاسی ۸۸، ۱۱۳، ۱۶۸
قهوه‌چی باشی ۱۶۶
قیصریه ۳۵

ك كاپلانٲو ۴۲

كاپوسن ۲۶، ۳۲

كارٲيل ۱۴۰

كارري ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸

سفرنامه كارري، ص: ۲۰۴

۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴

كارملي پابرهنه ۱۷۱

كارنگك، عبدالعلي يك، چهار

كازٲ ۱۴۰

كازرون ۱۴۰

كاشان ۳۸، ۵۷-۵۹، ۱۴۰

كرمان ۱۴۸

كرمانشاهان ۱۴۰

كجنلوك ۱۴۰

كوجيانظر يا خواجه نظر ۱۷

كورموسٲ (كاروانسرا) ۱۹۳

كورو (دهكده) ۵۹، ۶۰

كوزقوم ۱۴۰

كوشك سرا (كاروانسرا) ۴۹

كوه خرد (كاروانسرا) ۱۹۳

كيوالا (كاروانسرا) ۱۷۴

كيه كارت (كليسا) ۹

كك گاروري سيني ۱۲، ۱۳

كزه (دهكده) ۱۹۱

كلپايگان ۱۴۰

كلكند ۱۴۸

كنجه ۱۴۰

كننگ (رود) ۱۵۸

گوري (ايالت) ۵۲

گوم لاجر ۱۴۰

گیاپور آباد (کاروانسرا) ۵۹
گیلان ۲۱، ۴۲، ۶۰، ۱۴۰، ۱۴۹
ل لار ۶۲، ۱۶۰، ۱۹۲-۱۹۴
لاهیجان ۱۴۰
لرستان ۱۴۰
لهستان ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۱۱۲-۱۱۵، ۱۱۷-۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸
لیبی ۱۵۸
م مائین (کاروانسرا) ۱۷۶
ماروشیاک ۱۴۰
مازندران ۱۵۳، ۱۵۷
مالاشی ۲۷، ۳۸، ۴۲، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۸
مالار ۱۷۲
محمد (ص) ۵۴، ۵۵، ۸۵، ۱۶۰، ۱۷۹
محمد خدا بنده ۱۶۰
سفرنامه کارری، ص: ۲۰۵
مدح سالم ۳۱
مرتضی علی ۱۶۰
مرند ۱۹
مرو ۱۴۰
مریم (حضرت) ۱۰۳
مرویوان یا میروو ۶۹
مزه زوزار ۱۱
مستوفی ۱۷۰
مستوفی الممالک ۳۳، ۱۷۰
مسیح (حضرت) ۵
مشعلدارباشی ۱۶۶
مشهد ۱۵۴
مشهد سر ۱۴۰
مصر ۱۵۸
مظفری (دهکده) ۱۹۱
مغول بزرگ ۸۰، ۹۱، ۱۱۲
مقدونیه ۱۵۸

مکه ۱۵۰
ملک التجار یا تاجر باشی ۱۶۶
ملک صادر ۵۱
ممفیس (شهر) ۱۸۸
منجم باشی ۱۶۵
منصور بیگ ۱۷۳
منکر ۱۳۰
موئیس ۱۸
مؤذن ۱۷۰
موکاک (کاروانسرا) ۱۹۱
موموزاد (کاروانسرا) ۱۷۶
مهماندار باشی ۱۶۵
میانه ۴۱
میر آخور باشی ۱۶۴
میراب ۱۶۶
میر خاص خان ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۹
میرزا ابراهیم ۳۲، ۳۵
میرزا صادق نایب الحکومه ۳۳، ۳۵
میرزا طاهر ۳۴، ۹۱
میرشکار ۱۶۵
مین باشی ۱۶۸
ن نائین ۱۴۰
ناپل ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۱
ناتاریس ۱۴۰
ناصر آباد ۵۷
نچار باشی ۱۶۷
نخجوان ۱۲، ۱۴-۱۸
نخجوانی (دکتر) یک و چهار
نسا ۱۴۰
نقاش باشی ۱۶۷
نکیر ۱۳۰
نواب ۱۶۹

نوح (کشتی) ۷، ۱۱، ۱۴، ۱۵

نورکامر ۶۶

نوهبه (دهکده) ۴۲

نیشابور ۱۴۰

نیک به یا نیک پی ۴۲، ۴۳

نیمبا (دهکده) ۱۹۲

سفرنامه کارری، ص: ۲۰۶

نیمروز ۱۴۰

نینوا ۱۸۸

و واشیاجو ۱۴۰

ورامین ۱۴۰

ورتایه ۷۱-۷۴، ۸۵، ۱۰۰، ۱۰۱

ورنیه ۱۴

ونیز ۵۲، ۱۲۱

ه هرمز (جزیره) ۶۲، ۱۶۱

هرودوت ۱۸۴

هزار جریب ۶۸

هکاتو میلوس ۶۲

همدان ۲۰، ۶۷، ۱۴۰

هند ۵۸، ۶۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۷۴

هندوستان ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۹۴، ۱۹۵

هودوندین (کاروانسرا) ۱۹۳

ی یامچی (کاروانسرا) ۲۰

یزد ۱۴۹، ۱۵۳

یعقوب ۱۶۰

یمامه ۱۱۹

یود ۱۴۰

یوزباشی ۱۶۸

یونان ۶

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۵۲۴۰۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی /مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و
لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز
به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف
توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰
۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا
کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده
بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد
داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری:
مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و
ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با
حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند،
گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده
کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری
مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

